



 yrotsih
history starts today

www.yrotsih.com

۶۸۴
۳۷۶
۴۲

مارکسیست‌هایی از نوع خودشان

پنجمین خطاب

به سومین کنگره حزب توده ایران

اسفندماه ۱۳۵۹



مارکسیست‌هایی از نوع خودشان

پنجمین خطاب

به سومین کنگره حزب توده ایران

در دفتر کتب کتابخانه ملی
شماره ۷۳۹۷۶
ثبت گردید.

۶۸۴۴۳

از: ناریا

اسفندماه ۱۳۵۹

مبارزه با اپورتونیسیم، چه چپ و چه راست، هنگامی که به خطرناک‌ترین انگل رشدیابنده و تکثیر شونده تبدیل می‌شود، اقدامات عاجلی می‌طلبند. فرصت‌البنه تنگ است. شرایط امروز، بغرنجی نبرد طبقاتی در ایران و آن ویژگی انکارناپذیر، یعنی پرشدن لحظه به لحظه کاسه صبر توده‌ها، از ما می‌طلبند که اگر حرفی داریم، بزنیم. حتی اگر از میان‌ده‌ها جمله، چند واژه‌ای رانیز نابه‌جا به کار گیریم.

البته جراحی که در اتاق عمل مدرن، بر روی بیماری‌نهدارای مورد حاد و فوری و با ده‌ها دستیار ورزیده کار می‌کند، حق ندارد که به «آلودگی» بی‌اعتنا باشد. اما آن پزشکی که دست تنها و فرضاً زیر آتش دشمن، باید گلوله‌ای را از بدن مجروح که حیاتش به اقدام فوری نیاز دارد، بیرون بکشد و او حتی يك قیچی نیز دم دست ندارد، اگر باند را باندان هم پاره کرد، چون الزام‌ناگزیر بوده است، موجه است.

می‌پرسند استراتژی تو چیست، انحلال حزب؟ نه رفقا من نه می‌خواهم و نه می‌توانم راجع به انحلال حزب حتی اندیشه‌ای به خود راه‌دهم. انحلال طلبان را باید همان‌جا و در میان همان‌هایی جست‌وجو کرد که منافع و جاه‌طلبی خویش را

امروز حزبنده. عجب دور تسلسل باطلی!
به تصویری از آنچه وضع امروز حزب را تشکیل می‌دهد توجه
کنیم:

تصور کنید که دبیر اول حزب توده ایران می‌خواهد مقاله‌ای
مثلاً درباره آزاد شدن گروگان‌های آمریکایی بنویسد. قلم
را برمی‌دارد و شروع می‌کند. هر کجا که انشای نوشته‌ی انواع
طرح مطلب و یا نتیجه‌گیری خویش را نپسندید آن را خط
می‌زنند و انشای تازه، طرح تازه و یا نتیجه‌گیری تازه‌ای را
عنوان می‌کند. فردا همه توده‌ای‌ها بایستی مقاله دبیر اول
را در روزنامه بخوانند، آن را وحی منزل فرض کنند و به عنوان
نظر حزب پذیرفته و همه‌جا بازگو و از آن دفاع نمایند.
این طوری است که قبل از آزادی گروگان‌ها دبیر اول
می‌نویسد:

«ما تصمیم مجلس شورای اسلامی را که پس از تشکیل
دولت، اتخاذ گردید، تصمیمی درست و به موقع می‌دانیم
و تمام و کمال از آن پشتیبانی می‌کنیم. با این تصمیم
الان کشور ما، دولت جمهوری اسلامی ایران، در موضع
قوی قرار دارد، یعنی به افکار عمومی دنیا نشان داده
که خواست‌های کاملاً عادلانه‌ای را مطرح کرده است
که **هر انسان پاکدامنی** باید به پشتیبانی از آن برخیزد»
(پرسش و پاسخ ۲۵ - ص ۸)

وقتی هم که روی گروگان‌ها چیزی می‌گذارند و پشیمان
می‌دهند و در نتیجه صدای «انسان‌های پاکدامن» در می‌آید
که پس چرا تصمیمات اولیه مجلس شورای اسلامی اجرا
نشد. دبیر اول غیر مستقیم می‌نویسد:

«آیت‌اله منتظری در مورد کسانی که می‌کوشند مسئله
«گروگان‌ها» را زنده نگه‌دارند گفت:
«چرا الان به مسئله دامن می‌زنند؟ این در واقع خیانت
است به کشور. این کار درست نیست. چرا این کار را
می‌کنند؟!» (مردم، شماره ۴۵۲)

و توده‌ای‌ها ناگیرند، چون وحی از جانب دبیر اول است
که صادر شده، دنبال هر دوی این موضع‌گیری‌ها، بی‌سؤال

بر حیات حزب مقدم می‌دارند. من، بر علیه همین‌ها نبردمی‌کنم که معلوم نیست چرا خود را يك سروگردن از حزب بالاتر می‌بینند، حزب را طفل شیرخوار و خود را دایه آن می‌دانند و امروز از این که این طفل بالغ شده حرمت دایه را نگه نمی‌دارد، و بر آن‌ها درشتی می‌کند، دلسوخته می‌شوند، به سرو سینه خود می‌کوبند و كودك دیروزی را «عاق» می‌کنند. به حقیقت که وضع امروز من همین‌طور است. آن‌ها مرا «ناخلف» می‌خوانند و اگر مجموعه صفاتی را که برای من این جا و آن جا تراشیده‌اند سرهم کنید، غول بی‌شاخ و دم می‌از آب درمی‌آید که هیچ انحراف فردی و اجتماعی، هیچ بیماری جسمی و روحی و هیچ مزدوری بیگانه نیست که به آن منتسب نشده باشم. آدم بی‌اختیار به یاد حکیم عمر خیام می‌افتد:

گفت شیخا هر آنچه گویی هستم

اماتو، چنانچه می‌نمایی هستی؟

برای من سهل است که به همه انتسابات آن‌ها اعتراف کنم. در واقع هر آنچه آن‌ها می‌گویند هستم. اما آیا خودشان همان‌طور که می‌نمایند هستند؟ رهبران حزب توده ایران اگر به قدر سرسوزنی به مسئله ارتباط توده‌ای خود اهمیت می‌دادند و اگر به قدر ارزنی برای دموکراسی حزبی ارزش قایل بودند، قادر نمی‌شدند درباره سؤال «پلنوم شانزدهم کجا، در چه تاریخ و با حضور چه کسانی برگزار شده است» سکوت کنند. از نظر عینی، حزب توده ایران، اینک درست همان جایی قرار دارد که ۴۰ سال پیش و در ابتدای تشکیل خود قرار داشت. آن‌ها حتی يك گام، يك گام نه با محتوای تاریخی و نه با مفاهیم عینی تشکیلاتی به جلو برنداشته‌اند، اینک نیز مثل ۴۰ سال پیش هنوز مشغولند که حزب را سازمان دهند، اعتماد توده‌ها را به قصد پایه‌ریزی تشکیلات اولیه جلب نمایند و در اندیشه تربیت کادرهای حزبی‌اند. با این تفاوت که آن روز هر کسی می‌توانست به آن‌ها اعتماد کند و امروز هیچ کس نیست که نخواهد از این‌ها حساب پس بکشد. و مضحك‌تر از همه این که، مسبب این عقب‌گرد تاریخی، همان مدعیان بازسازی

مژده يك نوع سم پاشی جدید را برای من می آورد که این جا
یا آن جا شنیده و یکی از یکی حیرت انگیزتر است و حکایت ها
دارد از ابتذال و بی نوایی مطلق منطق نزد کمیته مرکزی.
اما بنابر آن ضرب المثل: «دورانی که غار و غور غارها
می توانست کاپیتول را نجات دهد سپری شده است.» (هجدهم
برومر، صفحه ۲۷ ترجمه فارسی) ولی فردا چه؟ همین آقایان
و خانم ها، همان طور که پلنوم چهارم ارزیابی شان کرده است،
به محض این که کار جدی شد، هزیمت می کنند و می گذارند
که بدنه حزب پاسخ چپ و راست زدن های آنان را بدهد و
دست آخر چیزی هم از همه طلبکار خواهند شد.

امروز «ناریا» به خاطر ایستادگی در مقابل حضرات، به توپ
«شانتاژ» بسته شده است. اما هر توده ای آگاهی می داند که
دبیر اول فعلی مسئول مستقیم پراکندگی ارگانیک، پس از
کودتای ۳۲ در حزب است. وی به دنبال انتشار جزوه درباره
۲۸ مرداد که به وسیله هیئت اجراییه به تصویب رسیده و توزیع
شده بود، رأساً و بی اطلاع کمیته مرکزی نشریه تعلیماتی
شماره ۴۴ را در مخالفت با نظریات هیئت اجراییه منتشر
ساخت و بدان وسیله بدنه حزب را تحریک کرد و بخشی از
آن را از کمیته مرکزی جدا نمود. همه کادرهای قدیمی
می دانند که این عمل «پرووکاتورستی» وی در آن موقع
حساس چه لطمه ای به سرپای حزب زد، چه بحرانی در حزب
به وجود آورد و به چه شکاف عمیقی در ارگان های حزبی
منجر شد. دبیر اول فعلی سرمنشأ و محرک همه فراکسیون های
حزبی است. وی چه قبل و چه بعد از کودتای ۳۲ و چه قبل
و چه بعد از پلنوم چهارم، با هر گروهی که می توانست به وحدت
ارگانیک حزب لطمه وارد آورد، ساخت و پاخت کرد و سرانجام
نیز در «کودتای پلنوم شانزدهم» پس از ۳۰ سال اغتشاش
در حزب، به هدف و آرزوی باقی مانده از جوانی خود،
به تصرف کرسی دبیر اولی، نایل شد. طبیعی است چنین
شخصی به چیزی که نمی تواند علاقه مند باشد، پاسخ و توضیح
و رجوع به تاریخ حزب و نقش افراد در آن است.

امروز دبیر اول می خواهد همان مسیر را که در حزب پیموده،

و جواب و بی چون و چرا، راه بیفتند.

ساخت چنین حزبی با ساخت حکومت شاهنشاهی سر سوزنی تفاوت ندارد. زیرا دبیر اول برای تعیین مشی و موضع گیری حزب، جز از خودش از کسی کسب تکلیف نکرده است. کادرها و بدنه حزب در این اظهار نظر دبیر اول هیچ دخالتی ندارند. چرا که هرگز نشنیده ایم حزب نهادهای دموکراتیک، کنگره، پلنوم، کنفرانس و یا کمیته های حزبی را برای تعیین مشی کلی حزب در برابر رویدادها، برگزار کرده باشد. اعضا برای رهبری هیچ چهارچوب و محدوده ای برای عمل کرد، هیچ ضابطه تاکتیکی و هیچ محدودیت زمانی برای یکه تازی آنها تعیین نکرده اند. هیچ تاریخی برای کنترل های ضرور تعیین نشده، اینها نیز مثل اعلی حضرت به شیوه رهبران دائم العمر و ابد مدت عمل می کنند. دبیر اول می تواند بنا بر میل خود به چپ، به راست، به میانه، به بالا و به پایین بزند. هر چیز را ستایش، از هر کسی تمجید، و یا هر چیز را نفی و مردود قلمداد نماید. این جا مدنی را عنصر ضد استعمار بشناسد و جای دیگر رهبران مجاهدین را به خیال خود زیر علامت سؤال بکشد و طبیعی است که توده ای ها هم موظفند بلافاصله بلندگوی تشخیص غیب گویانۀ ایشان باشند. تا هر زمان که دبیر اول علاقه مند بود قاسملو رهبر حزب مترقی دموکرات کردستان است، برایش نامه می نویسد و او در روزنامه مردم دفاع می کند. اما از همان دقیقه که دبیر اول تصمیم بگیرد، قاسملو مزدور سیا، موساد، ناتو و عراق می شود. توده ای ها طبق فرمان دبیر اول تادیروز باید او را قهرمان و از امروز خائن خطاب کنند. چنین رهبری آیا خوشش می آید که ارگان، یا شخصی در کار او فضولی کند. او از این آزادی عمل، از این فضای باز برای معلق بازی محظوظ می شود و دوست ندارد کسی در این چمن زار امن مغل آسایش او گردد. و وقتی ناگهان «ناریا» پیدا می شود، دبیر اول قمه اش را چپ می بندد و به پادوهایش می گوید که راه بیفتند جلوی دانشگاه و هر چه از دهانشان درآمد درباره وی بپراکنند. به واقع می گویم رفقا که هر کسی از راه می رسد،

کرده‌اند که در وضعیت فعلی انقلاب، نام توده‌ای مترادف با «یهودا» است و کسی رهبران ما را طرف خطاب قرار نمی‌دهد مگر برای فحاشی، حتی اگر شرکت پرورش کرم ابریشم باشد:

«سؤال این است که: آیا نمی‌شد به‌نامۀ مردم پاسخ‌داد، بدون این که به‌توهین و ناسزا و افترا متوسل شد؟»
(مردم شماره ۴۵۳)

اما اینک باید دلایلی مشخص‌تر از این نشانه‌های کلی‌ارائه دهیم. باید نشان دهیم چه‌گونه جبهۀ متحد خلق، نیروهای مترقی و سراسر این فرصت بس‌گران‌بهای تاریخی که در اثر انقلاب به‌وجود آمد، بازیچه حسابگری‌های شخصی و قدرت‌طلبی رهبران حزب توده ایران گردیده است.



همان فعال مایشایی، همان گروه‌گرایی و همان شکاف‌اندازی را، در نیروهای مترقی انقلابی اعمال نماید. در واقع او به امکان کودتای دیگری در انقلاب که سرنوشت حزب او را تعیین کند نیز ایمان آورده است. اما افسوس که کسی تسلیم خیال‌بافی‌های این رهبران مادرزاد نمی‌شود. افسوس که خاطرات و تجارب نسل پیش از ۲۸ مرداد با آموخته‌های نسل پس از ۲۸ مرداد در هم آمیخته و مانع‌گسترش و نتیجه بخشی عوام‌فریبی‌های آنان می‌گردد. دبیر اول آرزومی‌کند جادویی بشود، همه یادها محو، پاک و فراموش و همه دل‌ها از اعتماد به آن‌ها ناگهان لبریز گردد. اما توده انقلابی ایران به درستی رؤیاهای نازنینشان را به هم ریخته است: اولین شماره روزنامه مردم یومیه پس از انقلاب ۵۵۰۰۰ نسخه و آخرین شماره (۴۵۵) پس از دو سال قیل و قال، پس از انتشار ۲۰ جزوه پرشی و پاسخ، و خروارها آسمان و ریسمان‌بافی، فقط ۳۵۰۰۰ نسخه چاپ می‌شود. این است پاسخ قاطع و کوبنده خلق، به همه آن‌هایی که به جای صراحت انقلابی، اعتذار و طلب بخشش از مردم و میهن، همچنان به سنگ‌اندازی، گردن‌کشی و اشتلم و طلبکاری از خلق و میهن مشغول‌اند. در واقع رهبران وضعی به وجود آورده‌اند که اینک موجودیت حزب به کلی از دست رفته است. نه تنها جرأت رویارویی با اعضاء قدیم و جدید خود و با تاریخ معاصر را در یک مجمع دموکراتیک ندارند، بلکه اگر به آن‌ها اجازه انتشار آزاد ندهند حتی قادر نیستند یک برگ اعلامیه توضیحی منتشر کنند. این ناتوانی در دوران توقیف دو هفته‌ای اخیر روزنامه مردم، با همه ابعاد خود آشکار شد. این‌ها درست همان‌هایی هستند که لینن، «کمونیست‌های با پروانه» می‌خواند. اینک شعارهای حزب بر در دیوار یا فاقد امضاء است و یا بانام «امام‌خمینی» امضاء می‌شود. حزب از گذاردن امضاء زیر پوسترها و اوراق تبلیغاتی خود، چون بلافاصله از دیوارها برچیده می‌شود، طفره می‌رود و نمایشگاه‌های ضد امپریالیستی حزب، فقط «بوی» حزب توده ایران را دارد. رهبران حزب از وحشت مردم، نام حزب را مخفی می‌کنند، زیر عنوان این و آن عمل می‌نمایند و چنان

اصلی ترین مهره های خدمتگذار سیستم با رشته هایی هم تاریخی - سنتی و هم سیاسی - اداری به حیات دربار بسته بود و انقلابیون ایران، در اقشار و طبقات پائینی جامعه به درستی دریافتند که فروریزی نظام وابسته، جز با نابودی سیستم شاهنشاهی میسر نیست. آن ها همه حمله خود را مستقیماً متوجه دربار ساختند و شاه را به عنوان سبیل وابستگی، سبیل خیانت و سبیل فساد زیر هجوم خود گرفتند. اما بورژوازی ملی سنتی مایل به فروریزی دربار نبود. آن ها عمدتاً بر علیه وابستگی به امپریالیسم، بر علیه مونوپولیسم و بر علیه قوانین ظالمانه مالیاتی و بر علیه بوروکراتیسم که بورژوازی ملی را محدود می کرد و دست بورژوازی کمپرادور را باز می گذاشت، به مبارزه پیوسته بودند. آن ها آرمانشان را در سیمای مصدق و در سیاست موازنه منفی وی می یافتند و به عنوان بزرگترین نیروی پشتیبان اپوزسیون «جبهه ملی» در اختیار انقلاب قرار داشتند. سازمان سیاسی این بخش از بورژوازی ملی، جبهه ملی ایران، جز «حفظ مشروطیت واقعی» که درخواستی مبهم و کلی بود، شعاری نداشت و در واقع فرو ریزی سلطنت در ایران را «جشن» نگرفت. بورژوازی سنتی غیر تولیدگر ایران را بایستی جناح راست بورژوازی ایران نامید. بورژوازی ملی ایران، دو جناح دیگر را نیز در خود پرورش داده است: لیبرال ها و رادیکال ها. رادیکال ها، خواستار اصلاحات بنیادی تر در جامعه، خواستار تحولات اساسی و خواهان تغییرات قاطع و غالباً فوری تر در نهادهای اجتماعی می باشند. رادیکالیسم درون جبهه ملی، پایگاه مبارزه خود بر علیه استبداد سلطنتی و نظام وابسته را، به خارج از کشور منتقل کرده، نفوذ خود را بیش تر در بین دانشجویان، انجمن ها و سازمان های دانشجویی می گستراند. آن ها خواستار جمهوری، خواستار تغییرات اقتصادی اساسی، مبارزه با فقر و جهل و عقب ماندگی و رعایت دموکراسی توده ای بودند. برجسته ترین نماینده این جناح از بورژوازی ایران، که بخش عمده آن در طول ویاپس از پیروزی انقلاب به کشور سرازیر شدند، ابوالحسن بنی صدر بود. رادیکال ها در واقع بایستی جناح چپ بورژوازی ملی نامید. بین این دو جناح لیبرال ها قرار دارند که جناح میانی بورژوازی ملی است. لیبرالیسم مبارزه خود بر علیه شاه را در چهار چوب دفاع از حقوق بشر، حمایت از آزادی های مصرحه قانونی، انتخابات آزاد و مخالفت با خودکامگی دولت ها سازمان می داد. نهضت آزادی ایران، حزب ایران و اپوزسیون آزاد اندیش مذهبی ایران و نماینده پر آوازه اش علی شریعتی و انبوهی از تکنوکرات های دولتی و کارمندان بالارته دولتی، به این بخش میانه روی بورژوازی ملی با آرمان های لیبرالیستی متعلق هستند.

من این جا از تضاد و موضع گیری دو جناح رادیکال و لیبرال بورژوازی

در جزوه دوم نوشتم که انقلاب ایران بی سرکردگی سیاسی و بی سازمان سراسری و بی پیوند تشکیلاتی در بین خلق، به پیروزی رسید. در آنجا نوشتم که بلافاصله پس از پیروزی مردم، روحانیت توانست سرنوشت انقلاب را به دست گیرد و از آنجا که خود آمادگی و نهادهای لازم برای اداره جامعه را نداشت، بورژوازی لیبرال که نزدیکترین تمایلات طبقاتی به وی داشت را به شکل کارمند عالی رتبه به خدمت گرفت و وظایفی به او محول کرد. بورژوازی به قصد نفوذ در ارکان تصمیم گیری دولتی و سود بردن از شرایط به نفع طبقه خویش، وظایف محوله را با افتخار پذیرفت و از همان زمان نبرد طبقاتی در گسترده ترین سطح از یک سو بر سر تصرف کامل قدرت دولتی بین عناصری از فئودالیسم، خرده بورژوازی سنتی و بورژوازی ملی و از سوی دیگر - سوی اصلی تر و جبهه وسیع تر نبرد - بین خلق انقلابی و ضد انقلاب، بین کار و سرمایه، بین زحمتکشان و سرمایه داران و بین سوسیالیسم و سرمایه داری آغاز شد و حدت یافت. باید عمل کردها را بررسی کنیم، باید انگیزه ها، اشکال و اهداف هر یک از این نبردها را بشناسیم. باید بی واهمه، عینی و علمی، اینک که غبار آنارشیسم خورده بورژوازی اندک اندک فرومی نشیند، حقیقت وضع موجود را بشکافیم.

بورژوازی کمپرادور ایران که با فئودالیسم بزرگ ایران، در ضیافت ویژه انقلاب سفید همکاسه شد. در یکه تازی متکی به پشتیبانی امپریالیسم، به مرحله ای رسید که خود را رویاروی همه طبقات واقشار: بدنه فئودالیسم زخم دیده، بورژوازی ملی ناکام، خرده بورژوازی تحقیر شده، دهقانان خیانت دیده و پرولتاریای تحت ستم یافت. حیات بورژوازی وابسته، حیات فئودالیسم بزرگ و حیات همه

می‌شود تا می‌رسد به تجاری که برای آقای قطب‌زاده امضا جمع کردند. (پرسش و پاسخ ۲۵، ص ۲۶-۲۷)

ملاحظه می‌کنید این است فهم و شعور دبیر اول از مفهوم قشر لیبرال در مجموعه بورژوازی ملی. دبیر اول با این مدعا قیل و قال راه می‌اندازد که: در ایران امروز دو جناح سیاسی وجود دارد، مارکسیست‌ها که حزب توده ایران و (با صدائی خیلی آهسته) چریک‌های اکثریت باشند و لیبرالیست‌های ضد انقلاب و نوکر سیا، همین و همین. امانه، معذرت می‌خواهم. و حزب جمهوری اسلامی که طیفی از انقلابیون غیر مارکسیست ایران را در بر می‌گیرد و باید متحد مارکسیست‌ها قلمداد شود!!!

باری، هر ۳ قشر بورژوازی ملی ایران، در حیات نه‌چندان طولانی خویش، از نظر سیاسی، در مجموع نسبت به استقلال سیاسی ایران حساسیت نشان داده، شیفته افتخارات کهن ملی بوده و از غرور ملی که از دوام تاریخی و هم‌پیوندی هزاران شیوه ظریف و مخفی کاربرد دفاع ملی، در مقابل هجوم‌های بی‌وقفه به مرز و بوم ما، ناشی شده است، نیرو می‌گیرد. بورژوازی ملی ایران از تمایلات مذهبی خفیفی به خصوص در لایه روشنفکری آن تبعیت می‌کند و بخش سنتی و جناح راست آن، لجوجانه به تکنولوژی سنتی عشق می‌ورزد و هنوز کاملاً خود را از تمایلات ذهنی فئودالیسم که علاقه به‌رهایی از قيودات شهرنشینی و هیاهوی ماشین‌ساز باشد. رها نساخته است.

اما از نظر اقتصادی، بورژوازی داخلی را، نبودن تکنولوژی ملی پیشرفته، سخت متزلزل و وابسته نموده است. سرمایه‌داری ملی ایران، از نظر مواد اولیه، ماشین‌آلات، لوازم یدکی، متخصص و کارشناس و حتی لیسانس و پروانه تولید، به سرمایه‌داری بین‌المللی وابسته است. گرچه بورژوازی ملی به دلایل پیش گفته در پراتیک سیاسی و تاریخی معاصر خود پایه‌هایی از اعتماد نسبت به خویش در خلق کار گذاشته است، اما وابستگی اقتصادی شدید وی به سرمایه‌داری جهانی - که بورژوازی حتی به‌عنوان تاکتیک هم نمی‌تواند آن را پنهان نگهدارد - ماهیت مشکوک و نامطمئن او را در بین توده آشکارتر می‌سازد. هر نیروی سیاسی آگاهی در ایران، برای نزدیک شدن به بورژوازی داخلی، بایستی بادرک هر دو جنبه فوق، بادرک ریشه‌های میهن‌پرستی و وابستگی آن، حداعلای دقت و احتیاط را به کار گیرد. تاریخ معاصر و تجربه ۳۵ ساله اخیر چندبار نشان داده است که کم‌یاپر بهادادن به‌هریک از این دو ویژگی سرمایه‌داری ملی ایران، سرنوشت جنبش را تغییر داده است و سرنوشت جنبش فعلی نیز، تا حدودی، در گرو درک درست راجع به سرمایه‌داری ملی و خودی تعیین می‌گردد.

ملی در مقابل یکدیگر، عدم تجانس و عدم امکان همکاری و نمونه‌های ازدشمنی تقریباً آشکار بین آنها، در اوایل انقلاب را - که به همت دبیر اول آن تضاد و شکاف، اینک به اتحاد محکمی تبدیل شده است - می آورم:

« بنی صدر در سخنانی اعلام کرد که سهم تهران از درآمد ملی کم خواهد شد. آیا دولت حرف‌های وی را تأیید می‌کند یا این که وی به عنوان یک فرد آزاد و غیر مسئول چنین برنامه‌هایی را اعلام می‌کند؟

ج: همان طور که بارها گفته‌ام، وی مقام غیر دولتی است که می‌تواند به عنوان یک فرد آزاد، نظرات خود را اعلام کند. » (مصاحبه امیرانتظام با کیهان، ۲۵ فروردین ۱۳۵۸)

این، گرچه نمونه کوچکی است ولی برای نشان دادن صف‌بندی درون بورژوازی ملی به خوبی کفایت می‌کند. اما دبیر اول نیز در باره طیف (او از این واژه که خاصیت و لنگارانه عجیبی دارد خیلی خوشش می‌آید و زیاد به کار می‌برد) بورژوازی لیبرال نظری دارد که خواندنی است:

«... لیبرال‌ها از لحاظ طبقاتی نماینده اقشار سرمایه‌داری متوسط و سرمایه‌داری در حال رشد ایران هستند، به اضافه قشرهای مرفهی که از قبل نظام سرمایه‌داری غارتگر امتیازات مادی نسبتاً مهمی در گذشته داشته‌اند (چرندبافی محض). این قشرهای مرفه پایگاه طبقاتی لیبرال‌ها هستند. این‌ها که الان در جبهه لیبرال‌ها عمل می‌کنند، از لحاظ سیاسی معجون عجیبی هستند. با آن که ادعاهای حزبی این‌ها به کلی متفاوت و گاهی اوقات به کلی متضاد لیبرال‌ها به نظر می‌رسد، ولی از لحاظ سیاسی عملاً با آن‌ها در یک جبهه همکاری می‌کنند. علتش هم این است که از لحاظ طبقاتی در حقیقت به همان طبقات تکیه دارند و نماینده منافع همان طبقات هستند. منتها در این کنسرت لیبرالی با آلات مختلفی شرکت می‌کنند و هر کدامشان یک ساز می‌نوازند. از پیکاری‌های مائوئیست گذشته و آنارشیست‌های امروزی، از جناح‌های مختلف چپ‌نماها و چپ‌گراهای کیج و کوله آنارشیستی مثل کومله و جناح «اقلیت» چریک‌ها و جناح «اشرف» و جناح قاسملوی حزب دموکرات کردستان (فقط یک جلسه پرسش و پاسخ مانده است تا دبیر اول مجاهدین را هم در این شماره بیاورد.) شروع

تحولات انقلابی جهان و آموزش‌های عینی خود، هوشمندانه موفق شده‌اند انقلابیونی را در سطوح پایین جامعه، در لایه‌هایی از پرولتاریای مذهبی، در خورده‌بورژوازی و در بین روشنفکران آرمان‌پرست، گردآوری کرده، سازمان بدهد. این رهبران در تجربه تاریخی ایران و جهان، درس‌های گران‌بهایی از ایستادگی و پرهیز از «نقض اصول» آموخته‌اند و در همین وضع فعلی می‌توانند تا مدت‌ها نقشی تعیین‌کننده در پروسه پیروزی زحمتکشان ایران بازی کنند و نیز می‌توانند به اعتلاء رسیده در بازسازی آینده نقش اساسی به عهده بگیرند.

بخش دیگر خورده‌بورژوازی به دو گروه تقسیم می‌شوند. گروه اول به علت عقب افتادگی مفرط فرهنگی، بی‌اطلاعی محض از ایده‌ئولوژی و ازدگرگونی‌های اساسی در نیروهای هدایت‌کننده تاریخ، تسلیم و انقیاد به مشیت و بی‌توجهی کلی به مسائل دنیوی و امید ناتوانانه به رستگاری اخروی و گروه دوم به خاطر دست‌آوردهای اقتصادی، نحوه تأمین معیشت روزمره، امید به گسترش کسب و کار و جهش طبقاتی، کاملاً در سمت راست خورده‌بورژوازی قرار گرفته‌اند. گروه اول از مذهب جز ترکیه و یا حتی شهادت مطالباتی نداشته، گروه دوم مذهب را دافعه و سپر امنیت کسب و کار خود قرار داده است.

هر دو بخش عمده خورده‌بورژوازی، هم بخش انقلابی و هم بخش غیر انقلابی، سنتی و راست‌گرای آن، به عنوان نیروی سیاسی از بطن مبارزات روحانیون بارژیم گذشته بیرون آمده، هر کدام تبلور آرمان‌ها و اندیشه‌های خود را در سیمایی از روحانیت مبارز ایران یافته است.

اما باید دید روحانیت نیروی دنیال خود را به کجا می‌کشاند. اساس مبارزه روحانیت، بیرون‌از‌کادر مبارزه طبقاتی نامفهوم، کلی‌بافی، اسرارآمیز، ادا و اطوار و حرف مفت است. به زمینه‌های تاریخی رجوع کنیم.

مذاهب، هم به علت دوران تاریخی ظهورشان و هم به علت اساس آموزش‌های بشر دوستانه خود، جز مقاومت فئودالیسم در مقابل نظام برده‌داری و سازمان اجتماعی محدود جماعتی - پدرشاهی، از نظر تاریخی محتوای دیگری ندارند مسیحیت که کهن‌تر است گرچه که در شرق میانه تولد یافت، اما در آن جامعه‌ای قدرت و پذیرش و مقبولیت یافت که برده‌داری به فرماسیون مسلط اقتصادی و روش اصلی تولید تبدیل شده بود: یعنی در غرب و در رم امپراطوری. مسیحیت به سرعت دین برده‌ها و دین امید دهنده و آرام‌بخش رنج‌دیدگان شد.

اما در شرق، برده‌کالای تجاری بود و به عنوان تفاخر و زینت، محافظت و دفاع و یا عیش و عشرت به کار می‌رفت. در واقع برده در شرق از ضروریات چهار دیوارخانه و کاشانه فئودال به حساب می‌آمد، برده‌گران به‌تر از آن بود که در

خورده بورژوازی همان نیروی سیاسی تازه تولد یافته ایران است که هرگز به حساب نمی آمده است. مشخصه روشن خورده بورژوازی ایران تمایلات شدیداً مذهبی وی است. در واقع خورده بورژوازی ایران در هر دو بخش خود، از ایده نولوژی مذهب پیروی می کند و رفاه و فلاح و سعادت خود را در پیروی از مذهب و دوری از مکاتب سیاسی و آنچه که سران خورده بورژوازی «ایسم» بازی می نامند، دانسته است. خورده بورژوازی ایران، آن نیروی در بسته و دنباله رویی است که پیوسته مورد استفاده روحانیت ایران بوده است و امروز روحانیت - از هر گروه که باشند - مقاصد خود را عمدتاً با تکیه بر نیروی خورده بورژوازی ایران به پیش می برند. اما همین خورده بورژوازی از ایده نولوژی خود برداشت یکسانی ندارد. دو قطبی بودن کلاسیک خورده بورژوازی، در ایران، به صورت دو برداشت متفاوت از ایده نولوژی اسلام: برداشت مترقی، انقلابی و برداشت قشری، سنتی تجلی کرده است.

خورده بورژوازی انقلابی ایران - که به پرولتاریا نزدیک می شود - در جست و جوی درک ایده نولوژیک انقلابی تر و مترقی تر از اسلام است. آن ها سرانجام نظام قسط و عدل توحیدی را همین اواخر در اسلام کشف و مشغول تئوریزه کردن آن هستند. این بخش خورده بورژوازی که چه خود بخواد و چه نخواهد به دنبال استخراج مفاهیم سوسیالیستی از آیه های قرآن است و صحت و سقم آنچه را که برداشت می کند با قوانین سوسیالیستی اداره جامعه به محک تشخیص می گذارد، پدیده ای قابل ستایش و دارای نقش و اهمیت تاریخی - اجتماعی به سزایی است. رهبران این بخش قابل توجه خورده بورژوازی ایران زیر تأثیر

۱: در این باره پاراگرافی از ر. اولیانفسکی خوانده ام که شایان توجه است:

«رهبران سیاسی و محافل حاکم کشورهای مختلف ناسیونال دموکرات می گویند: راه ما خواه ناخواه راهی است غیر از آنچه خلق های دیگر به طرف سوسیالیسم رفته اند و می روند اما چنانچه مسئله دقیق تر بررسی شود، معلوم می شود که همه تحولات اجتماعی که از طرف دموکرات های ملی در کشورهای راه رشد غیر سرمایه داری پیشنهاد می شود - خواه تجدید یا ضبط املاک مالکان داخلی و سرمایه داری خارجی باشد، خواه در سیاست صنعتی و کشاورزی، خواه پیرامون وضع قوانین کارگری - دقیقاً به همان تحولات که سوسیالیسم علمی برای مراحل انقلاب دموکراتیک و اسلوب گذار آن در جهت سوسیالیسم گفته است ارتباط کامل دارد. «مدل سوسیالیسم» خودی، همان طور که در عمل ثابت شده است، در واقع چیز دیگری نیست مگر یک دمساز شدن تاریخی و موقت با آن عدم بلوغ ایده نولوژیک و آن جهان بینی ناسیونالیستی (و در کشور و انقلاب ما مذهبی) که در درون وضع طبقاتی و تکامل مبارزه طبقاتی در کشور معین وجود دارد و این هم خودمطلبی است کاملاً قابل فهم. (ر. اولیانفسکی ویژگی ها و دشواری های انقلاب ملی - دموکراتیک و راه رشد غیر سرمایه داری).

در قرن هفتم میلادی بر دیگر شیوه‌ها فایق آمده بود. بدین سبب، بنا به نظر دوم، اسلام هم از آغاز دین سران فئودال، در شرف تکوین، جامعه عربی بوده است» (همان جا، همان صفحه) در هر دو نظریه بیش از تفاوت، تشابه دیده می‌شود. ظهور اسلام بر زمینه تلاشی جامعه «پدر شاهی - عشیرتی» و تفوق فئودالیسم نقش می‌بندد - هر دو نظریه، برده‌داری را روش فرعی و زوال یافته دانسته و نظریه اول تصریح دارد که پس از فتوحات عظیم اعراب مناسبات فئودالیستی در بین اعراب مکون شده و به کلی مسلط می‌گردد. طبیعی است آن نظریه که دین اسلام را از همان ابتدا دین سران فئودال قبایل می‌داند، قادر نیست برای اقبال توده‌ای از این دین حجت‌های کافی بیاورد. درست‌تر این است که اسلام اولیه، اسلام محمد را، دین مستمندان و فقیران آزاد، دین صنعت‌گران خرده‌پا و دین دهقانان آزاد، که با رنج خود سایه و دانه درخت خرما را به جزیره سوزان عرضه داشته و دین انتظارات برآورده نشده فقیران و زحمتکشان قبایل دانست که تغییر شیوه تولید و گرگونی در ساخت پدرشاهی - عشیرتی جامعه تغییری در اساس زندگی آنان به وجود نیاورده بود. از این جا معلوم می‌شود که چرا اسلام در ابتدا این همه بر بی‌پیرایگی و اختلاط زندگی سران جماعت با توده قوم، در لغو امتیازات رئوس قبایل و تقسیم مسئولیت مشترك و حقوق مشترك، که پیش‌تر جنبه ذهنی و روانی داشته تا عینی و اقتصادی، تکیه می‌کرده است. این شعار مشهور اسلام هنوز هم به همان قصد به کار می‌رود که در صدر اسلام مصرف داشته است. «کلهم راع و کلهم مسئول عن رعیت» این شعار می‌خواهد به توده‌ها دل‌خوشی بدهد که آن‌ها نیز در حاکمیت سران قبائل شرکت دارند ولی در عمل و به‌طور عینی فقط بخش اول آن جدی گرفته می‌شود. بدین گونه، اسلام با تکیه به نیروی زحمتکشان آزاد، تیر خلاص را در شقیقه نظام و سازمان پدرشاهی و اشکال خاص برده‌داری شرق خالی کرد و هنوز ۱۰۰ سالی از ظهور آن نگذشته بود که یکسره نه‌تنها در شبه‌جزیره بلکه در سراسر قلمرو فتوحات وسیع خویش، باهمت خلفای حریص، به دین سران فئودال تبدیل گشت و در تسریع روند تسلط فئودالیسم بر شرق میانه و شمال آفریقا و بعدها آسیای میانه نقش مهمی بازی کرد. در پایان هزاره اول میلادی روحانیت اسلام و روحانیت مسیحی، دیگر به بنیان‌گذاران ادیان خویش، عیسی و محمد اعتنایی نداشتند و نه‌تنها حکومت‌های فئودالی از قدرت آنان نیرو می‌گرفتند، بلکه روحانیون بزرگ، کسی جز فئودال‌های بزرگ نبودند.

هنگامی که روند رو به پیش تاریخ، يك بار دیگر ناقوس مرگ تسلط طبقاتی فئودالیسم را به‌سود بورژوازی، این بار هم ابتدا در اروپا به صدا درآورد،

کار زمین تلف گردد. تاریخ در مشرق زمین حکایت‌ها از عروج بردگان در میان خانواده فئودال‌ها تا حتی تخت سلطنت نیز دارد. بدین‌سان گرچه در زمان ظهور اسلام برده‌داری در شبه‌جزیره رایج بوده است، اما اسلام به‌دین نجات‌بخش برده‌ها تبدیل نشد، زیرا برده‌داری در عربستان روش اصلی تولید نبوده است. اسلام در زمینه فروریزی جامعه پدرشاهی و تکوین نظام فئودالی، شامل حشم‌داری، باغ‌داری، شترداری و زراعت متولد گردیده است. «پتروشفسکی» درباره زمین‌های اجتماعی پیدایش اسلام دو نظریه را عنوان می‌کند. اول نظریه کسانی که می‌گفتند «مقدمه ظهور اسلام در شبه جزیره عربستان عبارت از تلاشی و فروریختگی سازمان پدرشاهی و جماعتی و تکوین شیوه برده‌داری در حجاز بوده است.» و اضافه کرده‌اند: «... در عربستان درونی، که به‌طور کلی سرزمین دام‌داران و صحرائنشینان بوده، جریان تلاشی و ازهم پاشیدگی سازمان پدرشاهی و جماعتی به‌مراتب بطئی‌تر بوده. گرچه در آن‌جا هم مقدمات تکوین طبقات فراهم می‌گشته، از یک سو بزرگان و توانگران پدید آمدند که صاحب زمین و گله‌های بزرگ و بردگان اسیر بودند و غالباً در بازرگانی کاروانی شرکت می‌جستند و از دیگر سو مستمندان و فقیرانی که آزادی خویش را حفظ کرده بودند. شیوه برده‌داری در میان اعراب به‌صورت روش اصلی تولید درنیامد، زیرا که اعراب بعدها، پس از فتوحات قرن هفتم میلادی، به‌جریان عمومی فئودالیزم که در کشورهای پیش‌گفته آسیای مقدم به‌شدت حکم فرما بود، کشانده شدند. ولی از آن‌جایی که در ممالک یاد شده شیوه زندگی برده‌داری هنوز نابود نشده بود، در میان اعراب هم معدوم نشد، بلکه بر عکس موقتاً پس از فتوحات ایشان رونقی بیش‌تر یافت. بر روی هم مناسبات فئودالی در جامعه عربی پس از فتوحات عظیم نیمه اول قرن هفتم میلادی، تکوین یافت و برده‌داری به‌صورت شیوه فرعی زندگی در میان ایشان محفوظ و باقی ماند.» (اسلام در ایران، ص ۲۴)

و نظریه گروه دوم می‌گوید:

«اما به عقیده صاحبان نظر دوم، در جنوب و شمال عربستان که تلاشی و ازهم پاشیدگی جامعه پدرشاهی - جماعتی، به‌شدت جریان داشته، مناسبات ویژه دوران متقدم فئودالی مکون می‌گشته و این مناسبات حتی پیش از فتوحات بزرگ اعراب

نخستین شاخه‌های رویش خود را در ایالات همجوار خاک روسیه می‌گستراند. تاریخ مشروطیت ایران گواه صادقی است بر این رسوخ. انقلابیون آذربایجان و گیلان و انقلابیون روسیه تزاری در پیش‌برد انقلاب مشروطیت ستاد مشترک برقرار می‌سازند و بورژوازی تجاری و بعضاً تولیدگر آذربایجان و گیلان دست در دست روشنفکران شیفته دموکراسی بورژوایی به‌زیان روابط اقتصادی - فرهنگی فئودالیسم، با انقلابیونی همکاری می‌کنند که پاره‌ای از آن‌ها به سوسیالیسم می‌اندیشیدند. هم مقاومت دلیرانه دهقانان و هم اپوزیسیون روشنفکری شاه‌زادگان و ادیبان دوره قاجار، هر دو از منشأ ضدیت با فئودالیسم، اولی با تسلط اقتصادی و روابط ظالمانه آن و دومی با عقب‌ماندگی، خرافات و جهل آن، سرچشمه می‌گیرند. فئودالیسم و دیکتاتوری قرون وسطایی قاجار، در برابر انقلاب بورژوایی - دهقانی مشروطیت به کلی پس می‌نشیند و قدرت تصمیم‌گیری دولتی را به انقلابیون وامی‌گذارد. اما سرانجام مداخله روحانیت در انقلاب است که فئودالیسم را از آشفته‌گی نجات می‌دهد. در آخرین تحلیل، این روحانیت است که با مداخله در انقلاب مشروطه و طرح شعار «مشروع» از تعمیق انقلاب جلوگیری می‌کند، برد آن را فقط به تغییرات مختصر روبنایی و کاغذی محدود می‌سازد و مانع دگرگونی بنیادی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در زیربنای جامعه می‌گردد. این جزوه رفقا، بررسی تاریخی نیست و به همین لحاظ ذکر انبوهی سیتادهای مختلف را در استحکام طرح مطلب زائد می‌دانم. هر خواننده‌ای می‌تواند با مراجعه به تحقیقات وسیعی که خوش‌بختانه هم به وسیله محققین ایرانی و هم پژوهشگران دیگر کشورها از جنبه‌های مختلف در باره انقلاب مشروطیت انجام شده، به واقعیت فوق‌پی‌ببرد. من در این جا فقط یک نمونه کوچک، پاراگرافی از مجموع مدوفات درباره مشروطه می‌آورم تا ببینید روحانیت، انقلاب واقعاً ملی - دموکراتیک و ماهیتاً ضد استثمارگری امروز ایران را به سوی کدام تمایلات قشر خویش منحرف می‌سازد و آن‌ها که فرصت‌طلبانه، برای نجات نام و مقام خویش، به این روند بازگشت به عقب، یاری می‌رسانند، در مقابل تاریخ چه مسئولیت سنگینی دارند:

«در مقابل جناح ملایان مشروطه‌خواه، روحانیان شریعت‌پناه بودند. این گروه به ظاهر دوجناح داشت: یکی طرفداران «مجلس شورای ملی اسلامی» مجلسی که مدارش بر احکام شریعت باشد. دوم جناح متشرعان راست افراطی که اساس مجلس و کنکاش و قانون موضوعه و هرچه‌اندک مغایرتی با قواعد دینی داشته باشد، مردود می‌شناخت. آن دوجناح ظاهراً از هم متمایز بودند گرچه در معنی به هم پیوسته. و جهت

کلیسا و کشیش و مجموعه روحانیت مسیحی پرچم دفاع از فئودالیسم که خود نه تنها جیره خوار و سهم بگیر بلکه بخشی از آن محسوب می شد، را بردوش گرفت. سراسر صفحات تاریخ قرون وسطا، سراسر آن دوران تحول اقتصادی، علمی، اجتماعی که به رنسانس معروف است، آغشته به خون قهرمانان بورژوازی است که در دادگاه های تفتیش عقاید (انگیزاسیون) به بهانه الحاد، شکنجه دیدند و یا شقه و سوزانده شدند. مسیحیت نمی توانست بی طرفانه ناظر پیشرفت علم و دانش که زمینه رشد بورژوازی و بیداری دهقانان بود، باشد. فئودالیسم اروپایی تازمانی که سرانجام با جبر تاریخ، به حقایق اقتصادی فرهنگی نوین پی برد و بر آن گردن بگذارد، همیشه سنگر دفاع از منافع و پناهگاه خویش را در درون کلیسا می جست.

انقلاب مذاهب، در شرق سازمان اجتماعی کاست را ویران کرد و جامعه طبقاتی را پایه ریخت و در غرب به حیات برده داری خاتمه داد و هردو انقلاب مسیح و محمد به تسلط طبقاتی فئودالیسم منجر گردید.

شکی نیست که وظایف مذاهب در زمان خود، محتوای مترقی و مقاومشان در قرون اخیر و در تاریخ معاصر برابر بورژوازی محتوای ارتجاعی دارد. این حکم آن قدر ساده است که به هیچ آموزش و تأکید و بحثی نیازمند نیست. در شرق نیز هر کجا رشد بورژوازی اجتناب ناپذیر گردیده و شیوه اصلی تولید به زبان فئودالیسم متغیر گشته، مذهب به عنوان مدافع فرماسیون قدیمی دست به مقاومت زده است. از ژاپن و چین و هندوستان و از هندوستان تا ترکیه نمونه های تاریخی پراهمیتی قابل ذکر است که از حوصله و وظایف این جزوه واقعاً خارج است. اما نمونه ایران، بی تردید به روشن شدن بحث کمک شایانی خواهد کرد.

فئودالیسم ایران نیز، تا همین اواخر نه تنها در اقتصاد ایران، فرم مسلط و روش اصلی تولید محسوب می شد بلکه ساخت حکومت مرکزی، ساخت حاکم نشینان ایالتی و ولایتی و ساخت سراسری حاکمیت بر خلق، آن چنان در قبضه نمایندگان فئودالیسم قدرتمند بوده که خود را ملزم به هیچ نوع پرده پوشی و آرایش و ملاحظه کاری نمی دیده است. واژه «رعیت» همان طینی را در گوش تاریخ ایران دارد که «موژیک» به کلی محروم از حقوق اجتماعی تا شصت سال پیش در اتحاد شوروی می داشت.

انقلاب مشروطیت، اولین آوای موجودیت لایه ای از بورژوازی و بیش تر در آرمان های فرهنگی آن در ایران است. اگر انقلاب مشروطیت از آذربایجان شروع می شود و به گیلان سرایت می کند، به سرشت قومی مردم آن مناطق ارتباطی ندارد. رسوخ فرهنگ بورژوازی از مرزهای روسیه تزاری از طریق بورژوازی تجاری

همین است که فقیر باغنی مساوی باشد، و بی‌دین بادین‌دار
«برابر. این هرج و مرج است.» (ایده‌ئولوژی نهضت
مشروطیت، ص ۷۴۹).

من باید از خوانندگان این جزوات پوزش بخواهم که گاه مجبور می‌شوم
برای هدف اصلی خود، که توجه دادن توده‌ای‌ها به نقش ویران‌گر رهبران
حزب توده ایران در جلوگیری از بیداری ورهایی خلق است، در برخی پاراگراف‌ها،
مطلب را رها کرده و حاشیه بروم.

قبل از آمدن نورالدین کیانوری دبیر اول حزب توده ایران از مهاجرت،
و قبل از این که او بتواند فعال مایشایی خود را بر حزب تحمیل کرده، آن را گسترش
دهد، روزنامه مردم، شماره منتشر شده بود. به نظر من این ۶ شماره روزنامه
به کلی با شماره‌های پس از آن، هم از نظر محتوای آموزنده و هم از نظر برخورد
انقلابی و کم‌تر آلوده به «اپورتونیزم» متفاوت است. من به یکی از مظاهر این
تفاوت اشاره می‌کنم. روزنامه مردم از شماره چهارم سلسله مقالات بسیار جالبی
را تحت عنوان «از تاریخ پیام‌هایم» آغاز کرد و در اولین مرحله به بررسی
انقلاب مشروطیت و نقش سوسیال دموکرات‌ها و مجاهدین در گسترش انقلاب،
و بخشی از روحانیت در مقاومت در برابر آن، پرداخت. در آن سلسله مقالات
از جمله نقش مخرب روحانیت مرتجع در تغییر جهت دادن به انقلاب مشروطیت، به
درستی و بی‌واهمه بررسی می‌شد:

«... ولی روحانیون خادم امپریالیسم و مدافع سلطنت استبدادی
برعکس بر آن بودند که مشروطه خواهی عین بی‌دینی و
لامذهبی و کفر مطلق است. اینان مدعی بودند که مشروطه
دین را از میان می‌برد و به جای حکومت مشروطه باید حکومت
«مشروع» برقرار شود و شریعت مسلط گردد. به ادعای این
گوردلان وجود مجلس شورا فقط باعث قدرت «بایبه و
طبیعیین» شده است. یکی از آنان می‌نویسد:

«نمی‌دانید که این مجلس شورای ملی چه قدر ضرر به دین و
دنیای مردم می‌زند و چه آثار شرعی بر آن مترتب است.
مجلسی که بایبه و طبیعییه داخل در اجزاء و اعضای آن بلکه
در اجزای رئیسه آن باشد بهتر از این نخواهد شد.»

در چنین محیطی بود که سوسیال دموکرات‌های ایران
می‌بایست مشی سیاسی انقلابی خود را پیاده کنند. آنان
می‌بایست چنان رفتار کنند که اولاً حربه دین را از دست

فعالیت‌شان به‌یک نقطه می‌انجامید که نفی مطلق سیاست
مشروطگی باشد و تأیید مطلقیت سیاسی. «(ایده‌نولوژی نهضت
مشروطیت ایران، ص ۲۵۹).

بنابراین همچنان که امروز بورژوازی ایران با شعار دموکراسی، به‌مرکز انقلاب
عظیم بهمن ۵۷ که هدفی ضد استثماری دارد، برای حفظ منافع طبقاتی خویش می‌خزد،
در انقلاب مشروطیت نیز پس از این که انقلابیون با تفنگ‌های خود ارتش فئودالیسم
را پس زدند، روحانیت برای حفظ منافع قشر خویش که از منافع طبقه فئودال
جدا نبود با شعار «شریعت» به‌مرکز انقلاب خزید. اگر این سیر را دنبال کنید، اگر
به نقش معممین در دوره‌های نخستین مجلس و دفاع مجدانه آنان در زیر پوشش شریعت از
روابط اقتصادی فئودالیسم را از نظر نیندازید، آن وقت نقش هیچ پرسوناژی در
نمایش عظیم و تا حدودی غیر منتظره انقلاب مشروطیت، از پیرم وحیدروستار
تا شیخ فضل‌اله نوری ناقص و مصنوعی نخواهد بود. حتی در مجلس دوره اول،
که تا پایان عمر مشروطه، انقلابی‌ترین دوره آن محسوب می‌شود، نیز موضع
ملایان روشن است.

«در سمت راست، سنت خواهان بودند که سیاست مشروطگی
را تعرض به معتقدات گذشته می‌دانستند این کسان معمولاً در
کسوت ملایی و در اقلیت مطلق بودند. گروه میان‌روان مشروطه
خواه را به‌طور کلی مجتهدان، بازرگانان و اصناف می‌ساختند.»
(ایده‌نولوژی نهضت مشروطیت ایران، ص ۳۶۲)

انقلاب مشروطه، نوری از هیجان و امید، در دل دهقانان که به عمق تاریخ
سرزمین ماستم کشیده بودند، تاباند و این‌جا و آن‌جا، در همدان و گیلان و آذربایجان
جنبش‌های دهقانی برپا شد. اما وقتی فرمانفرمای عصر استبداد که از شریرترین
فئودال‌های کشور بود به مجلس اول می‌رود، این‌طور از «شریعت» برای حفظ منافع
فئودال‌ها استمداد می‌طلبد:

«عبدالحسین میرزای فرمانفرما وزیر عدلیه مشروطه که خود
از ملاکات درجه اول مملکت بود، به مجلس آمد، گفت: «رعیت
ما علم ندارد. و نمی‌داند معنی مشروطیت چیست. و همچو
می‌پندارند که باید مال مردم را خورد، و بهره شرعی مالک
را هم نداد... مباشر من از مراغه نوشته است که رعیت هیچ
نمی‌دهند... به هر حال فعلاً کسی نمی‌تواند بهره ملکی خود
را ضبط نماید. مگر نه این‌که به حکم «شریعت» هر کس هر قدر
مال دارد، مال خودش هست... امروز تمام این نزاع‌ها بر سر

از فئودال‌ها، خوانین و اشراف درباری تشکیل می‌شد که مورد پشتیبانی مستقیم ارتجاعی‌ترین قشر روحانیون مسلمان قرار داشت. روحانیون موقوفه خوار که صاحب ده‌ها پارچه ده و آبادی بوده و در دامن استبداد و دستگاه عظیمی به هم زده بودند مشروطه را نمی‌پسندیدند. آن‌ها آشکارا در سنگر استبداد قرار گرفتند و بدترین جنایات استبداد قاجار و مدافعین تزاری آنان را تأیید کردند... روحانیون مرتجع تمام این جنایات را تبرئه می‌کردند و با این ادعا که مشروطه خواهان بابی و طبیعی (ماتریالیست) اند، خون آن‌ها را مباح می‌دانستند.» (مردم شماره ۵)

اما با ورود دبیر اول، این سلسله مقالات تاریخی آموزنده فقط يك شماره ادامه یافت و در نیمه‌مبحث قطع گردید و پس از دوشماره وقفه در ادامه مقاله، زیر همین تیتر «از تاریخ بیاموزیم» توضیحی نوشتند که:

«باپوزش از خوانندگان گرامی، در این شماره بحث جاری تاریخ را قطع می‌کنیم و به يك موضوع روز می‌پردازیم. امیدواریم خوانندگان گرامی ضرورت امر را درک کنند (!!)

(مردم شماره ۹)

سپس پرداختن به موضوع روز نیز زیر عنوان «آنچه غیر قانونی شدن حزب توده ایران نامیده‌اند يك توطئه جنایت کارانه امپریالیستی و ارتجاعی است» دوشماره ادامه می‌یابد و به کلی این سلسله مقالات قطع می‌شود. پس از این یکبار دبیر اول خط امام را کشف و به حمایت از آن می‌پردازد و چون این تغییر مشی کاملاً چشم‌گیر و اعتراض برانگیز بود، دبیر اول به «توجیه» که استاد آن است می‌پردازد و با نوشتن مقاله‌ای در مردم شماره یازده، تحت عنوان «خط مشی سیاسی است، نه «نیرنگ» نه «مانور»، توده‌ای‌ها را به سکوت و تبعیت دعوت می‌کند.

«حمایت حزب توده ایران از خط مشی امام خمینی در دوران جنبش انقلابی کنونی ایران، به نظر برخی‌ها که همیشه در باره این حزب دچار «سوء تفاهم» هستند، به يك مانور سیاسی و حتی يك نیرنگ سیاسی تعبیر می‌شود.

می‌گویند: چه گونه حزبی که جهان‌بینی خود را مارکسیسم-لنینیسم و خود را حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران می‌شمرد، از يك رهبر روحانی، که با پرچم ایدئولوژی

دشمنان خلق بگیرند و از اسلام مترقی و مشروطه خواه در
قبال اسلام ارتجاعی ضد مشروطه حمایت کنند و ثانیاً به همین
اندازه نیز اکتفا کرده انقلاب را تا حد ممکن پیش رانند.»
(مردم شماره ۵)

مقاله فوق در بخشی دیگر تشکل مسلمانان انقلابی را برای رویارویی با مملوهای
مرتجع، در تشکیلات مجاهدین چنین بررسی می کند.

«رهبران سوسیال دموکراسی ایران احساس می کردند که
مشروطه با بست نشینی پیروز نخواهد شد و لازم است که
نیروی متشکل و مسلحی از آن دفاع کند تا آن را به پیروزی
برساند. از این جا بود که سازمان پنهانی سوسیال دموکراسی
ایران که «مرکز غیبی» نامیده می شد و کربلایی علی ملقب
به مسیو پیشوای آن بود تصمیم گرفت سازمان «مجاهدین»
را تشکیل داده و مبارزین مشروطه خواه را متشکل و مسلح
نماید. این کار بزرگ به ویژه در آذربایجان با موفقیت پیش
رفت. اگر نیروی مجاهدین مسلح نبود انقلاب مشروطه
از همان آغاز با شکست کامل روبرو می شد. مشروطه را
مجاهدین سوسیال دموکرات حفظ کرده و به پیروزی نسبی
رسانیدند.

مرامنامه و نظام نامه سازمان مجاهدین با توجه به شرایط ویژه
ایران تدوین شده بود. در این اسناد احترام به مذهب مورد
توجه بود ولی نه به هر ملایی که خود را نماینده مذهب اعلام
کند. مجاهدین معتقدات پاک مذهبی توأم با خواست های
مترقی و دفاع از آزادی و مشروطه داشتند... در این مرامنامه
دفاع از مجلس ملی، حق رأی عمومی، آزادی قلم و مطبوعات
و بیان و مجامع و آزادی شخصیت انسانی و سرانجام آزادی
اعتصاب برای کارگران و تعلیمات مجانی جزء مقاصد مجاهدین
آمده... مجاهدین که توسط سوسیال دموکراسی ایران متشکل
و مسلح می شدند سپاه توده ای بودند. آنان معتقدات مذهبی
داشتند ولی از آن جا که مدافع توده مردم و هوادار آزادی
و استقلال ملی بودند این معتقدات کمترین تناقضی با مقاصد
سوسیال دموکراتیک آنان نداشت و برعکس در شرایط آن روز
به پیشرفت کار کمک می کرد... نیروی مستبدین قبل از همه

دعاگوی دربار و هزاران روحانی میانه‌حال که درده عصای دست فتودالیسم بوده‌اند بیرون داده است. بنابراین وقتی ما از روحانیت گفت و گو می‌کنیم منظورمان آن‌قشری است که از مجموعه سمت‌گیری تاریخی آن شناخته می‌شود، نه از تک‌چهره‌های خلقی آنان. هم امروز امام خمینی بارها و بارها از روحانیت نالیده است و هم امروز نیز انواع اپوزیسیون‌ها با نقطه‌نظرهای مختلف در انقلاب ایران، از بطن روحانیت بیرون آمده است و نام برخی از آنان مترادف است با «ضدانقلاب».

بدون اشاره به نقش روحانیت پس از کودتای ۲۸ مرداد، این بررسی شتاب‌زده هنوز در شناسائی تمایلات فتودالیستی روحانیت ناقص است. این که روحانیت تا سال ۱۳۴۲ هرگز و به‌هیچ‌صورتی نسبت به کودتا حالت اپوزیسیون نداشته و هرگز و به‌هیچ‌صورتی استبداد رژیم، کشتار میهن‌پرستان و استقرار دیکتاتوری فاشیستی در کشور را محکوم نکرده است اظهر من الشمس است. ۱۵ سال پس از کودتای آمریکایی، ۱۵ سال پس از بازگشت مجدد شاه و ۶ سال پس از گسترده شدن تاروپود جهنمی ساواک در کشور، روحانیت بزرگ بهترین ارتباط سنتی و عالی‌ترین پیوند ارگانیکی در اداره جامعه و کنترل توده‌ها و در کلام نهایی محکم‌ترین همکاری متقابل خویش با دربار را حفظ می‌کرد. مورخین چندی از جمله پروفیسور ایوانف آغاز مخالفت روحانیت با رژیم ویا در واقع تولد اپوزیسیون روحانی در کشور را با آغاز شعارهای به اصطلاح اصلاحات اجتماعی انقلاب سفید مربوط دانسته‌اند. ایوانف البته در این باره، هم درباره عمق و اصالت «اصلاحات» شاه و هم درباره ترکیب نیروهای که در جنبش ۱۵ خرداد شرکت داشتند دچار «زیاده روی»‌هایی شده است. حزب توده ایران نیز به این «زیاده روی»‌ها معتقد بوده است:

«ولی در ارزیابی وقایعی که پس از شروع این «اصلاحات» رخ داده است مؤلف دچار اشتباه می‌شود و مبارزاتی را که شده است غالباً منتسب به سرتجعین و فتودال‌ها می‌داند. حتی وقایع خرداد ۱۳۴۲ نیز تماماً به حساب ارتجاع گذارده شده و توجه به شرکت عظیم مردم و این که شعارهای آن‌ها به‌طور عمده ضد سلطنت و در جهت سرنگونی رژیم بوده نشده است. برای مؤلف کتاب که متخصص تاریخ ایران است تحلیل این موضوع مشکل نیست که چنین تحرك بی‌سابقه‌ای را در مردم هیچ‌گونه نیروی ارتجاعی نمی‌تواند به وجود آورد.» (دنیا، شماره اول، سال ۱۳۴۴)

اسلامی وارد عرصه مبارزه شده، می‌تواند حمایت کند؛
حزب توده ایران در طرح این مشی سیاسی خود، هرگز
چهره سیاسی و طبقاتی خود را نپوشانده است. و درست به خاطر
دفاع پی‌گیر از این چهره است که طی سی و هشت سال حیات
پررنج خود، متحمل عذاب‌های فراوان شده و قربانیان بسیار
داده است و کماکان خصومت امپریالیسم و ارتجاع را علیه
خود برمی‌انگیزد.

حزب توده ایران این خط مشی را برای کسب «سود و
مزایا» دنبال نمی‌کند و در جست‌وجوی هیچ‌گونه سود و
مزایایی هم نیست. افرادی که در سراسر زندگی خود به تحمل
بزرگ‌ترین حرمان‌ها (سخن از کدام حرمان‌ها برای دبیر
اول است؟!) به خاطر آرمان خود خو گرفته‌اند، سودورزانه
نمی‌اندیشند.» (مردم شماره ۱۱)

اما کار در حد حمایت از امام خمینی متوقف نمی‌شود و دبیر اول مجموعه
جنبش ملی - دموکراتیک در هر دو بخش پیش‌تاز و بخش صبورتر آن را به سود
مجموعه خورده بورژوازی راست‌گرا، با اهداف ویژه خود، آن‌چنان که در صفحات
آینده بررسی خواهیم کرد، به زیر ضربه می‌گیرد.

باری لازم است اضافه کنیم که روحانیت قشری است معلق بین تمام طبقات.
در درون روحانیت نیز طبقه‌بندی اجتماعی و لایه‌بندی عقیدتی وجود دارد. در
تحلیل نهایی روحانیت نیز بیرون از استراتژی کلی قشر خود، چون ساختی
برخاسته از توده دارد، نمی‌تواند از زیر و بم حوادث ملی و یا حتی انترناسیونالیستی،
از تغییرات جهان و از ماتریالیسم تاریخی منفک بوده، متأثر نشود. از میان روحانیت
بیز می‌تواند و بایستی شخصیت‌های بزرگی بیرون آید که اتوریته سیاسی آنان
که عقلی و عینی است بر مقبولیت مذهبی‌شان که قراردادی و سنتی است فزونی
گیرد. اگر روحانیت نیز میرزای شیرازی، عبدالله بهبهانی، محمد طباطبایی،
ثقه الاسلام تبریزی، مدرس، امام خمینی و آیت‌اله طالقانی به تاریخ میهن تقدیم
می‌کند، حتی سرمویی تفاوت با آن که مثلاً قهرمانانی چون روزبه، سیامک، و کیلی
و دیگران از میان ارتش شاهنشاهی به خلق می‌پیوندند، نباید قائل شد. همچنان
که وجود چنین قهرمانانی در ارتش نمی‌تواند موجب تطهیر عمومی ارتش بشود
که در آن ده‌ها و صدها و هزاران ژنرال و افسر ضد مردمی پرورش می‌یابند
وجود چنین میهن‌پرستان ضد استبدادی در بین ارتش روحانیت نیز موجب
تطهیر کلی روحانیت نمی‌گردد. روحانیت نیز ده‌ها و عاظ السلاطین، صدها

ادارات و مدارس برای زنان، لجام گسیختگی، فساد اجتماعی و دامن زدن به بیماری شایع مصرف بورژوازی همه و همه در کادر مبارزه ایده‌ئولوژیک با مذهب و تشویق توده به بریدن ازدگم‌ها و دستورات شریعت انجام می‌گرفت. روحانیت به تدریج از هردوسو، هم منابع اقتصادی و هم نفوذ ایده‌ئولوژیک خود در خطر جدی می‌افتاد. در حقیقت از اوایل دهه پنجاه، روحانیت، به خاطر مرگ وزندگی خود می‌رزمید و مبارزه پی‌گیر و رودررو را اجتناب‌ناپذیر و حتمی‌الوقوع می‌یافت. اما تا او فرمان مبارزه را صادر کند، بخش بزرگی از خورده بورژوازی، پیشاپیش و با محرک‌های انقلابی دیگر، به میدان آمده و از میان روحانیت قطب و سبیل‌های خود را برگزیده بود. هنگامی که دیگر روحانیت رسماً تصمیم خود را برای پیوستن به انقلاب کبیر میهنی می‌گرفت، انقلاب آن‌چنان عمقی یافته بود که برای او دیگر کاری باقی نمانده بود جز این که جای خالی رهبری سیاسی را - که در جزوه دوم علت این جای خالی را بررسی کرده‌ایم - پر کند. از آن پس، خورده بورژوازی هردو مشت خود را در انقلاب گره می‌کرد، با هر دو پا روی گام‌های خویش استوار می‌شد، انقلاب را هدایت می‌کرد، سرنوشت آن را معین می‌نمود و سرانجام پیروز می‌شد. اما هم از ابتدا با خود در کشاکش بود، کشاکشی بین خورده بورژوازی سنتی واپس‌گرا، بی‌فرهنگ و قرون وسطایی با خورده بورژوازی انقلابی، جوشان، پویا و روبه‌پیش. چنین است سهم و ارزش خورده بورژوازی در انقلاب و نیز چه‌گونه‌گی پیوند او با روحانیت و علت پیوستن روحانیت به انقلاب ایران.

آیا لازم است درباره طبقه کارگر نیز چیزی بگوییم؟ بلی و نه. بلی زیرا که اگر تجارب و سنن انقلابی طبقه کارگر ایران اگر خصلت ذاتا انقلابی طبقه کارگر ایران، اگر شرکت هشیارانه و رهبری اعلام نشده وی در سازمان‌دهی اعتصابات نبود، مشکل بتوان تصور کرد که نظام شاهنشاهی آن‌چنان دست و پا بسته و لاعلاج به سقوط از بلندی چند هزار متری وادار شود. و نه. زیرا که طبقه کارگر ایران، با این کمیت عظیم و با این کیفیت باورنکردنی، هنوز چشم به راه حزب و رهبرانی است که او را متشکل سازند، از او قهرمانی و مقاومت بیش‌تر بطلبند، و سرانجام او را از قید ستم رها سازند. امروز دیگر شماره مدعیان رهبری طبقه کارگر ایران از شماره خود طبقه کارگر فزونی می‌گیرد. و همه با این فریاد که «پیش به سوی تشکیل حزب طبقه کارگر»، حیرت‌آورتر از این، پدیده‌ای دیده نشده است که حزب توده پس از ۴۰ سال اینک مدعی است که تجربه لازم را برای رهبری طبقه کارگر به دست آورده است. چریک‌ها نیز می‌گویند پس از ۱۰ سال همین تجربه را اندوخته‌اند و بقیه نیز درست همین ادعا را دارند و هنوز طبقه

اما «زیاده روی» ایوانف، باطل کننده اساس نظریات وی نیست. «اصلاحات شاه» از حد همان شعارها، از همان شکل نیمبند و همان محتوای زد و بند گونه و سرهم بندی شده خود بیرون نرفت و به اصلاحات واقعی که بتواند توده را پشت سر خویش بکشد، تبدیل نشد. اما روحانیت ایران به دلایلی که برمی شمیریم، با این که اصلاحات مزبور در واقع آغاز هم نشد، نتوانست موضع اپوزسیون خود را نسبت به رژیم سلطنتی تغییر دهد. شاه که از تجربه سلطنت خود درس های جدی آموخته بود و از تغییر و تبدیل قدرت در عرصه بین المللی و انتقال وزنه سنگین «حمایت رژیم های وابسته» از دوش انگلستان به آمریکا کاملاً با خبر بود و به همین دلیل خود را آماده می کرد که کشور را یکجا و در بست به دامن امپریالیسم آمریکا بیندازد، تصمیم داشت با مانور انقلاب سفید ضمن فراهم کردن فرصت تاریخی برای خویش، ضمن سرگرم کردن توده، به خیال خود کار همه اپوزسیون های اجتماعی را یکسره کند. شاه از همان اوان دهه چهل پس از شکست تجربه همکاری او با بورژوازی لیبرال، به میلیتاریزه کردن کشور، به استقرار فاشیسم و به محو همه آزادی ها و به خفه کردن هر صدای ناخوش آیندی تصمیم جدی گرفت و پشتوانه این تصمیم، حمایت بی چون و چرای امپریالیسم آمریکا از وی بود. به همین دلیل پیوستن بخشی از روحانیت به اپوزسیون ضدشاه که به تبع خود، سهم بزرگی از خورده بورژوازی ایران را نیز به دنبال می کشید و به ویژه پس از قدرت نمایی روحانیت در سازمان دهی ۱۵ خرداد، نمی توانست به خشم سلطان مستبد منجر نشود. استراتژی و تاکتیک شاه حکم می کرد که از فرصت به دست آمده استفاده کرده، به آزمایشی در زمینه قدرت نمایی خویش دست بزند. شاه برای اولین بار در تاریخ به خود جرأت داد که به مراکز روحانیت، به مساجد و به حوزه علمی قم و مشهد حمله آورد. شاه علی رغم هشدارهای روحانیت به پیاده کردن قانون اصلاحات ارضی دست زد و به عنوان فشار تازه ای بر روحانیت اقدام به دولتی کردن بیش تر درآمد اوقاف و پس از آن امور مربوط به «حج» نمود. این اقدامات گام تازه ای بود که شاه به دنبال اصلاحات ارضی برای تضعیف پایگاه اقتصادی روحانیت در ایران و به قصد تسلیم روحانیت و سرکوب کامل مخالفان برای تسلیم کشور به آمریکا برمی داشت. نبرد روحانیت ایران با شاه به طور عینی «تصادفی» بود. از پس هر اقدام قلدرانه شاه، پل های جدیدتری در راه بازگشت هر دو طرف خراب می گردید. روحانیت به تشدید مبارزه دست زد و شاه نیز به اعزام نماینده دولت به بقاع متبر که اقدام نمود و متعاقب آن نبرد شاه با روحانیت در عرصه ایده ئولوژیک آغاز شد. هر نوع حد و مرز شرعی برای روابط اجتماعی ندیده گرفته می شد. قمارخانه ها، بارها، دانسینگ ها، مراکز تفریح، آزادی افراطی پوشاک غیر مذهبی و حتی ممنوعیت پوشاک مذهبی در

مفاهیم لغوی این تغییرات نیز عاجز بود چه رسد آن که به ضرورت تاریخی آن پی برده باشد. برخوردهای مسلحانه بی ثمر، پی آمد دردناک تجزیه تحلیل های غلط، سکتاریستی و ارزیابی های سراسر اشتباه از جمع بندی نیروها بود. توان کاذب ناشی از وفور اسلحه در دست رزمندگان سازمان های چپ، تعقل منطقی و توازن دیالکتیکی آنان را به هم ریخت و دست آورد این قدرت نمایی چپ روانه، شتاب بیش تر خورده بورژوازی راست گرا در سازمان دهی خویش و استفاده بیش تر از توده دنباله روی خود بود. هنوز قبل از این که سرمستی پیروزی انقلاب، جایش را به هشیاری حسابگرانه انقلابیون ببخشد، ضد انقلاب ماهی های بسیار درشتی از فضای گل آلود درگیری در کشور، برای پراکندن احساسات ضد کمونیستی صید کرد. بدیهی است که مقاومت در برابر خورده بورژوازی تسلط طلب آن هم به حادث ترین شکل آن، هنوز قبل از تشکل سراسری انقلابیون مترقی، قبل از کار ضرور و کافی در بین توده ها و قبل از به وجود آوردن رهبری واحد، سکتاریسم وجدامانند از توده هاست. اما رهبران حزب توده ایران، نه از این نقطه نظر، بلکه از موضع دفاع از خورده بورژوازی، به محکوم کردن اعمال سازمان های چپ و پرداخت و هجوم گسترده و بی بندوباری را نه تنها بر چپ روها، بلکه بر ساده ترین و کم آزارترین گروه هایی که سمت تأیید در بست حاکمیت را نداشتند، آغاز کرد. رهبری حزب توده ایران به عوض دفاع از حکومت ملی - دموکراتیک با شرکت همه نیروهای مترقی، به دفاع از جمهوری اسلامی و تأیید حاکمیت خورده بورژوازی پرداخت. همه عناصر تشکیل دهنده حکومت ملی دموکراتیک: خورده بورژوازی مترقی و رادیکالیسم و لیبرالیسم درون بورژوازی ملی، تقریباً بلافاصله مورد هجوم و لجن پراکنی و تهمت زنی رهبران حزب توده قرار گرفتند. آنچه که رهبران حزب توده ایران، به عمد پس از پیروزی انقلاب گفته و نوشته و انجام داده اند، پس از هدف اولیه آنان که ممانعت از تشکیل و تشکل و اتحاد فوری نیروهای مترقی بود، هدفی ثانوی جز نابود کردن امکانات یک حکومت ملی - دموکراتیک نداشته است. رهبران حزب توده ایران، همصدا با حزب جمهوری اسلامی - نماینده خورده بورژوازی راستگرا و فئودالیسم ایران - با کمال تعجب حمله پرهیا هو، توأم با افترا و جو سازی و اغتشاشی را بر علیه بورژوازی ملی آغاز کرد و به این ترتیب تمایلات اولیه بورژوازی ملی به ویژه جناح رادیکال آن، به همکاری با نیروهای مترقی، در جهت ساختمان آینده جامعه را، تبدیل به بدبینی و احساس عدم امنیت کرد. ابوالحسن بنی صدر طی جلسات مجلس خبرگان، چندبار از عدم امکان مبارزه با کمونیست ها سخن گفت و آشکارا خواهان شرکت آنان در بازسازی جامعه بود. نتیجه حمله بی خردانه رهبران حزب توده به جناح های

کارگر ایران با این همه رهبران مجرب سرگردان مانده و بی‌پشتوانه ذهنی است. رفقا جدا شرم‌آور است. ما باید از بورژوازی بیاموزیم که چه گونه به محض احساس خطر هر ۳ بخش آن، امروز موقتا هم که شده با یکدیگر سازش کرده‌اند: بازاری‌ها برای قطب‌زاده امضاء جمع می‌کنند، بازرگان می‌گویند که ما باید تیغ بنی‌صدر را تیزتر کنیم و بنی‌صدر روزنامه‌اش را بلندگوی لیبرال‌ها کرده است. اما با این همه شك نیست که سرانجام آن نوزاد متولد خواهد شد که به وجه حیرت‌انگیزی، مانند فرزند خدایان افسانه، از همان لحظه حیات، در نهایت قدرت و بلوغ خواهد بود.

بسیار خوب، این حداکثر آن چیزی است که در اوضاع و احوال کنونی می‌توان با حداکثر صراحت ممکن، در صفت‌بندی نیروهای اجتماعی، انگیزه‌ها و محرک‌های طبقاتی، اجتماعی، سیاسی آنان برای شرکت در صفوف انقلاب بیان داشت. ما با رؤیاهای، با آرمان‌های زمینی و آسمانی هیچ‌چیز و طبقه‌ای سروکار نداریم. ما می‌خواهیم این سؤال را مطرح کنیم: عناصر مترقی و به‌ویژه حزب طراز نوین از انقلابی که با چنین ترکیبی از نیروها آغاز می‌شود و با پیروزی به انجام می‌رسد چه انتظاراتی می‌توانند داشته باشند؟ طبیعی است که با توجه به ویژگی‌های تحولات انقلابی - اجتماعی معاصر. حداکثر این انتظارات، استقرار بلافاصله سوسیالیسم و حداقل آن را باید دستیابی به یک دولت ملی - دموکراتیک متشکل از اقشار رادیکال‌تر بورژوازی ملی، خورده‌بورژوازی انقلابی و نمایندگان طبقه کارگر دانست. اما عملاً چه اتفاقی افتاد: جناح راست خورده‌بورژوازی به تصرف گام به گام قدرت، به پرخاش جویی و بهانه‌گیری از نمایندگان سایر طبقات و اقشار شرکت‌کننده در انقلاب و به پایهریزی تصرف قدرت مطلق برای خویش پرداخت و بلافاصله مواجه شد با مقاومت خشمگینانه و بدون محاسبه آن نیروهایی که آرمان استقرار بلافاصله سوسیالیسم را در سر می‌پروراندند. این نیروها خواستار تغییرات زیربنایی فوری و اساسی در ساختمان اجتماع شدند: کار برای همه، مسکن برای همه، آموزش و پرورش و بهداشت و درمان رایگان برای همه، حل مسئله ملی و حقوق خلق‌ها، تقسیم اراضی سوسیالیستی و خلع‌ید کامل از سرمایه‌داری تا آخرین دهه ۱۰. طبیعی است خورده‌بورژوازی سنتی حاکم شده، حتی از درک

۱: من در جزوه دوم نوشتم خصلت انقلاب ایران اجازه حرکت به سوی سوسیالیسم حتی بدون گذر از یک حکومت ملی - دموکراتیک را می‌داد. اما همان‌جا تصریح شده بود که چنین حرکتی فقط پس از تشکیل حزب سراسری و واقعاً پرولتری و اتحاد بین نیروهای مارکسیست با خورده‌بورژوازی انقلابی ایران میسر است. آن‌جا، اشاره کرده بودم که در صورت تشکیل حزب پرولتری و وحدت تاریخی آن با خورده‌بورژوازی انقلابی که در آن زمان هنوز زمینه‌های آن مثل امروز تخریب نشده بود، چنین حرکتی به سوی سوسیالیسم می‌تواند مسالمت‌آمیز و با در دو رنج کم‌تری توأم باشد.

«حزب ما باید در برابر پیدایش و رشد «چنین پدیده‌ای» (نفوذ بورژوازی لیبرال در انقلاب) اتحاد همه نیروهای دموکراتیک متکی به طبقات زحمتکش واقشار متوسط‌هوادر پیشرفت اجتماعی را هر اندازه ممکن است، تقویت و پشتیبانی نماید. ما باید بکوشیم با اتکا به طبقه کارگر و سایر زحمتکشان شهر و روستا به‌ویژه با نیروهای فعال انقلابی، که تحت رهبری آیت‌اله خمینی هستند، از جمله با «سازمان مجاهدین خلق» و همچنین با سایر نیروهای انقلابی مانند «سازمان چریک‌های فدایی خلق» و «گروه‌های مترقی روشنفکران» و بخش «دموکراتیک سرمایه‌داری ملی» بر پایه یک برنامه مترقی و خلقی زبان مشترک پیدا کنیم و جبهه متحدی به وجود آوریم و این جبهه را به صورت سدی در برابر تلاش‌های سازشکارانه جناح سرمایه‌داری لیبرال ایران قرار دهیم.» (از گزارش هیئت اجراییه به شانزدهمین پلنوم کمیته مرکزی)

این فونداسیون وزیر بنایی است که دبیر اول از قول خودش و مثلاً از طرف پلنوم شانزدهم بنای تشکیل جبهه متحد خلق را بر آن قرار می‌دهد. ظاهراً هدف «جبهه متحد خلق» ممانعت از تسلط بورژوازی لیبرال بر انقلاب و «ادامه راه فلاکت‌بار سرمایه‌داری» است. اما بورژوازی لیبرال و لیبرالیست‌ها مدت‌ها بود در زمان توصیه دبیر اول، به‌مراکز قدرت دولت موقت انقلاب دسترسی پیدا کرده و دبیر اول هم که می‌خواهد بر علیه لیبرال‌ها جبهه متحد خلق را تشکیل دهد، پیشاپیش

مختلف بورژوازی ملی نه تنها تخریب پایه‌های وحدت ملی گرد برنامه‌ای مترقی بود، بلکه از آن بدتر موجب اتحاد کامل هر سه جناح بورژوازی، جناح سنتی، جناح لیبرال و جناح رادیکال آن با یکدیگر شد. امروز بنی‌صدر دست در دست بازرگان و بازاری‌ها و با استفاده از نیروی طبقه متوسط که خورده بورژوازی مرفه و تکنوکرات‌ها و حقوق‌بگیران سطوح بالا در ادارات و ارتش را شامل می‌شوند در تدارک ایجاد ارتشی از متمایلان به بورژوازی ملی است تا از اضمحلال سرمایه‌داری جلوگیری نموده، آن‌ها را از انزوا بیرون بیاورد. موفقیت کم و بیش چشم‌گیر وی را باید از جمله ناشی از ندانم‌کاری رهبران حزب توده ایران دانست که یک بار دیگر به از دست رفتن امکانات تاریخی ارزنده‌ای منجر شده است. طبیعی است این ندانم‌کاری کور و نادانسته نبوده است. رهبران حزب توده ایران، نیک می‌دانستند نه در حکومت ملی - دموکراتیک و نه در حرکت بلافاصله جامعه به سوی سوسیالیسم، جایی برای آن‌ها نیست. زیرا از طرفی فاقد نیرو و سازمان‌های توده‌ای لازم برای فشار بر انقلاب بودند و از طرف دیگر به خاطر گذشته‌شان از سوی دیگر نیروهای سیاسی به همکاری پذیرفته نمی‌شدند. این بود که رهبری حزب توده، که می‌دانست نمی‌تواند پاسخ‌گوی گذشته باشد، اقدام به تخریب در انقلاب، اغتشاش و شکاف اندازی به قصد اغتنام فرصت و تدارک مهلت تاریخی برای بازسازی خویش نمود. امید آنان بر تبعیت کورکورانه و تعصب دیرینه توده‌ای‌ها و بر حمایت بین‌المللی انترناسیونالیسم از خویش بود. اما امروز گرچه آن‌ها در نتیجه‌گیری نهایی خویش ناموفق بوده‌اند، لیکن در زمانی که این سطور نوشته می‌شود، هر گونه امکانی برای تشکیل حکومت ملی - دموکراتیک گرد برنامه‌ای مترقی، با شرکت نمایندگان طبقه کارگر از طرف مجموعه بورژوازی ملی رد شده و غیر قابل طرح است و این نیست مگر تأثیر پذیرفتن انقلاب از آشوب رهبران حزب توده ایران. به معنای دیگر پراتیک رهبری حزب توده ایران با شعار و آرمان آن‌ها یعنی «جبهه متحد خلق» تضاد آشکاری داشته است. پس باید دید رهبران حزب توده ایران چرا شعار «جبهه متحد خلق» را عنوان کردند، منظورشان چه گونه جبهه‌ای و با شرکت کدام عناصر و طبقه اجتماعی و با چه هدفی بوده است؟

نیز معلوم نمی‌شود این کدام سازمان سیاسی است که به‌عنوان نماینده بورژوازی ملی آماده پذیرش روابط مبتنی بر عدالت اجتماعی و نماینده «بخش دموکراتیک سرمایه‌داری ملی» می‌تواند برای ایجاد نظامی ملی و دموکراتیک به‌صنوف جبهه متحد خلق پیوندد.

بورژوازی ملی، در همین اوضاع و احوال تحت عنوان دفاع از دموکراسی به‌تشکیل «جبهه دموکراتیک ملی» پرداخت. آیا این جبهه را ممکن بود همان نمایندگان «بخش دموکراتیک سرمایه‌داری ملی» دانست و دست همکاری به سویشان دراز کرد؟ رهبری حزب توده ایران تشخیص داد که خیر. زیرا معتقد شده بود این جناح، دموکراسی خود را می‌خواهد در مقابل «دموکراسی انقلابی خلق» قرار دهد. و درست مثل این‌که در جامعه نظام سوسیالیستی مبتنی بر دموکراسی انقلابی خلق مستقر شده است. بی‌کم‌و‌زیاد به‌طرد این «دموکرات نماها» می‌پردازد:

«مثلاً اگر «آزادی‌ها»... بخواهد افزاری در دست گروه‌ها و افرادی قرار گیرد، برای آن که از آن برضد آزادی؛ بر ضد استقلال، برضد حکومت خلق (!!))، بر ضد عدالت اجتماعی استفاده کند، تکلیف ما نسبت به این گروه‌ها و افراد چیست؟ آیا اگر جامعه در مقابل «سوءاستفاده» این گروه‌ها و افراد از «آزادی» دست به‌عمل زند، حق است که در آن حال، ما از تجاوز به حریم آزادی سخن گوئیم؟ آزادی برای که؟ آزادی برای چه هدف؟ آزادی در چه چهارچوب؟ آیا آزادی بدون مسئولیت اجتماعی مجاز است؟ آیا آزادی با هرج و مرج دارای مفهوم یکسان است؟ آیا آزادی با انضباط اجتماعی ناهمساز و ناگنجاست؟ آیا آزادی بلاقید و شرطو يك مقوله مطلق و مقدس است؟ درباره این سئوالات باید اندیشید. (مردم سرمقاله شماره ۱۶)

دبیر اول خود به‌جای همه می‌اندیشد و چنین نتیجه می‌گیرد:

«ما تمایلات گروه‌های محدود اجتماعی را با تمایلات اکثریت جامعه یکسان نمی‌گیریم. لذا ما می‌کوشیم یار انقلاب، اهرم اتحاد و تجمع، همپای اکثریت مردم، باشیم و سیاست «اتحاد و انتقاد» را، در تناسب منطقی آن، نسبت به نیروهای دیگر اعمال کنیم.» (همان مقاله)

ملاحظه فرمایید رفقا، رهبری حزب توده ایران، این عنوان‌کنندگان

و اتفاقاً در همان سند گزارش هیئت اجراییه از آن‌ها پشتیبانی نموده!
«به این ترتیب وظیفه حزب است که ضمن تمام کوشش برای
پشتیبانی از تصمیمات مترقی دولت موقت مهندس بازرگان
و پس از آن دولت ملی... ماسک از چهره تفرقه اندازان، به هر
لباس که در آیند، بردارد و امر اتحاد نیروهای ملی و
دموکراتیک را گام به گام پیش ببرد.» (گزارش هیئت
اجراییه به شانزدهمین پلنوم کمیته مرکزی)

اما ما به بدگمانی فرصت نمی‌دهیم و با وجود ده‌ها سند حمایت رهبری حزب
از دولت لیبرالی بازرگان، همه رادال بر عدم شناسایی رهبران حزب توده از
ماهیت لیبرالیستی دولت موقت دانسته، همان روند تلاش رهبران حزب، برای
تشکیل جبهه متحد خلق با عناصری که بر شمرده‌اند، یعنی مجاهدین، چریک‌ها،
«بخش دموکراتیک سرمایه‌داری ملی»، «گروه‌های مترقی روشنفکران» و
نیروهای فعال انقلابی زیر رهبری امام خمینی، با هدف «امر اتحاد نیروهای
ملی و دموکراتیک» را دنبال می‌کنیم.

دبیر اول، هیچ توضیحی درباره ویژگی‌های طبقاتی سازمان‌های شناخته و
ناشناخته سیاسی جبهه متحد خلق خویش نمی‌دهد. «بخش دموکراتیک سرمایه‌داری
ملی» صرفاً بازی با واژه‌های سیاسی است، مفهومی است که به طور کلی و مبهم،
به بورژوازی ملی اشاره می‌کند. معلوم نیست منظور از بخش دموکراتیک بورژوازی
ملی کدام جناح آن است؟ لیبرالیسم که نیست زیرا جبهه متحد خلق می‌بایستی
بر علیه آنان تشکیل می‌شد، پس اینان، این «سرمایه‌داران ملی و دموکرات» چه
کسانی هستند؟ پاسخی حتی در اعماق ذهن دبیر اول نیز یافت نمی‌شود. او سعی
می‌کند در مردم شماره ۱۴ برای این ابهام پاسخی بتراشد و زیر عنوان «استقرار
یک نظام ملی و دموکراتیک که هدف کنونی حزب ماست به چه معناست؟»
می‌نویسد:

«۲. نظام ملی و دموکراتیک، سیطره قشرهای ممتاز فوقانی
را در همه اشکال سیاسی، اقتصادی، نظامی و ایده‌ئولوژیک
از بین می‌برد و بین قشرها و طبقات جامعه روابط مبتنی بر
عدالت اجتماعی، ولو به معنای نسبی این کلمه، برقرار می‌کند
و حکومت نیروهای مؤتلفه قشرهای خلق را، بر اساس ائتلاف
دموکراتیک به وجود می‌آورد.» (مردم شماره ۱۴)

تا انتهای مقاله فوق، جز کلی‌بافی، چیزی یافت نمی‌شود و با این که چندبار
از بقای حد معینی از سرمایه‌داری در شرایط فعلی دفاع می‌شود، اما سرانجام

پراکنده انقلابی، صرف نظر از اختلاف در عقاید سیاسی و گرایش‌های اجتماعی، پیرامون برنامه و خط‌مشی مشترک. (همان نشریه)

و جای دیگر هدف استراتژیک از این اتحاد را چنین بیان می‌کنند. «در شرایط کنونی یکی از وسایل مهمی که بتواند به‌لرزه تجهیز هرچه سریع‌تر نیروها در جهت هدف مشترک مبارزه کمک مؤثر نماید و هم‌پیوندی ناخرسندی‌ها و مبارزات را تسریع بخشد، گردآوری جریان‌های مختلف سیاسی است که هم‌اکنون به‌صورت پراکنده علیه رژیم مبارزه می‌کنند. آن‌گاه که بتوان جریان‌های مختلف ضد رژیم و سازمان‌های پراکنده انقلابی را، صرف نظر از اختلاف در عقاید سیاسی و گرایش‌های اجتماعی، به‌دور برنامه و خط‌مشی مشترک واحدی جمع کرد، می‌توان هرچه سریع‌تر ناخرسندی‌ها را به مبارزات بدل کرد، مبارزات پراکنده مطالباتی و سیاسی را گسترش بخشید و در جهت هدف مشترک متحد ساخت.»

وجود هدف مشترک میان همه سازمان‌ها و گروه‌های انقلابی میهن‌ما، یعنی همداستان بودن در این امر که بدون سرانگون ساختن رژیم موجود نمی‌توان به آماج‌های ملی و دموکراتیک خلق در راه ترقی اجتماعی کشور، آزادی و صلح نایل گردید. آن حلقه عمده‌ای است که با توسل به آن می‌توان اعتماد نیروها را پیرامون برنامه و خط‌مشی واحد عملی ساخت.» (همان نشریه، ص ۳۵)

طبیعی است که انتظار می‌رود پس از توصیه‌های پلنوم پانزدهم برای متحد ساختن همه جریان‌های ضد رژیم صرف نظر از تعلقات و عقاید سیاسی، که در واقع عمده توصیه پلنوم به هیئت اجرائیه و شورای دبیران است، رهبران حزب دست به تهیه برنامه و خط‌مشی مشترک پیرامون هدف کلی اتحاد بزنند، آن را به سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی ارائه دهند و به‌ویژه برای جلب اعتماد «چریک‌های فدایی» مجدانه بکوشند. اما این انتظار را، رهبران حزب به‌زودی با شکلی دیگر، و در واقع به شکلی کاملاً مغایر توصیه‌های پلنوم پانزدهم به اجرا می‌گذارند. هنوز یک ماه از انتشار اسناد پلنوم پانزدهم نگذشته و هنوز مرکب این اسناد خشک نشده که در مجله دنیا شماره ۶ به جای «برنامه و خط‌مشی مشترک پیرامون اتحاد» ناگهان به مقاله «باز هم گفت‌وگویی با چریک‌های فدایی خلق» پرمی‌خوریم و در آن

مزور شعار جبهه متحد خلق، صریحا و بی پرده پوشی می گویند که هم اتحاد و هم انتقاد آنان نسبت به نیروهای دیگر بستگی به تناسب منطقی آن نیروها با اکثریت مردم دارد، نه با حقانیت و موضع گیری درست یا نادرست تاریخی آنان. تعجبی ندارد، اینها مارکسیست‌هایی از نوع خودشان هستند. لنین درست به همین‌هاست که می گوید:

«شما موظفید خود را از تنزل تا سطح توده‌ها، تا سطح لایه‌های عقب‌مانده طبقه مصون نگاه دارید. این يك امر مسلم است.» (لنین، بیماری کودکی چپ‌روی)

باری «جبهه دموکراتیک ملی» مورد هجوم ارتجاع و به تبع آن مورد حمله حزب توده ایران قرار می‌گیرد و به این ترتیب «گروه‌های مترقی روشنفکران» و بخش «دموکراتیک سرمایه‌داری ملی» از مجموعه عناصر تشکیل دهنده جبهه متحد خلق رهبران حزب توده ایران کنار گذارده می‌شوند. و باقی می‌مانند مجاهدین، چریک‌ها و نیروهای فعال انقلابی، که تحت رهبری آیت‌اله خمینی هستند. بعدها معلوم شد که منظور از این نیروهای فعال انقلابی، سران «حزب جمهوری اسلامی» هستند!؟

رهبری حزب توده ایران از همان اوان می‌دانست که سازمان چریک‌های فدایی خلق، هرگز به جبهه واحدی با شرکت آنان داخل نخواهد شد. سازمان چریک‌های فدایی خلق، به درستی دریافته است که رهبران حزب توده ایران از طرح شعار اتحاد، منظور وسعت بخشیدن و یکپارچه کردن جنبش مترقی ایران را ندارند. آن‌ها می‌خواهند چریک‌ها را ببلعند، آن‌ها را در اسید اپورتونسیسم خود تحلیل برند و سرانجام روزی بتوانند ادعا کنند که: تجربه ثابت کرده است که جز حزب توده ایران کسی یارای سازماندهی مبارزه پی‌گیر در ایران را ندارد. در اسناد پلنوم پانزدهم، درباره وظیفه هیئت اجرائیه، چنین آمده است:

«۸. حزب توده ایران برای تحقق بخشیدن به خط‌مشی اتحاد جویانه خود همه کوشش‌ها و اقدامات فوری عملی را در جهت تماس‌های مستقیم و گفت‌وگوهای منظم با عناصر و گروه‌های میهن‌پرست و ترقی‌خواه به منظور آماده ساختن زمینه‌های وحدت عمل در مورد مبارزات مشخص سیاسی انجام خواهد داد.» (دنیا شماره ۵، سال ۱۳۵۴، ص ۳۴)

همین اسناد حدود این تماس‌ها را از نظر تاکتیکی این‌طور مشخص می‌سازد: «متحد ساختن جریان‌های مختلف ضد رژیم و سازمان‌های

ارزیابی‌های نادرستی وجود دارد». (همان نشریه، ص ۸)

ویا:

«... نویسندگان نشریات چریکی درباره لزوم حزب طراز نوین طبقه کارگر و نقش آن در تدارك انقلاب دموکراتیک ملی ارزیابی به کلی نادرستی دارند و در این زمینه هم نظریات مخدوش ضدلینینی را به عنوان «انطباق خلاق لنینیسم بر شرایط ویژه ایران» عرضه می‌دارند، دچار رویونیسم روشن و بی‌چون و چرایی هستند...» (همان نشریه ص ۹)

ویا:

«... نویسندگان نشریات چریکی این برخورد لینینی را قبول ندارند، در آن تجدیدنظر می‌کنند و نظریه مائوئیستی را جانشین آن می‌سازند و از پیش تمام مبارزه را در چارچوب تنگ مبارزه مسلحانه چریکی می‌فشارند.» (همان نشریه، ص ۱۲)

ملاحظه می‌کنید که چه گونه وظایف پلنوم به انجام می‌رسد. ملاحظه می‌کنید «آن کوشش‌ها و اقدامات فوری عملی در جهت تماس مستقیم با عناصر میهن پرست و ترقی خواه» به چه چیزی تبدیل می‌شود و ملاحظه می‌کنید آن هم پیوندی بین جریانات سیاسی مختلف را چه گونه تأمین می‌سازند: با تشدید مباحثات بی‌موقع و بی‌ثمر، با تحریک سایر گروه‌ها به پاسخ‌گویی، با برچسب زدن و باشانناژ در اتحاد. آیا تعجب می‌کنید اگر بگوییم نویسنده مقاله فوق آقای نورالدین کیانوری بوده است؟ ایشان آخرین وظیفه‌ای را که در مقابل چریک‌ها در مقاله فوق می‌گذارند این دستور مضحك و بی‌آبرو است:

دوستان عزیز...

«برابر ما مارکسیست-لنینیست‌های ایران وظایف دشواری قرار گرفته. ما باید احتیاجات پرولتاریای ایران را که هر روز بیدارتر می‌شود برآورده سازیم. جنبش کارگری را که هر روز دامنه بیش‌تری می‌یابد سازمان دهیم، گروه‌های انقلابی و پیوند میان آنان را استحکام بخشیم به کارگران نشریات تعلیماتی و تبلیغاتی برسانیم، گروه‌های مارکسیست-لنینیست و کارگری را که در سراسر کشور پراکنده‌اند در دور حزب واحد طبقه کارگر ایران، حزب توده ایران، متحد سازیم.» (همان نشریه، ص ۱۷)

«... این برخورد با حزب ما تنها از سوی نیروهای ارتجاع سیاه و دستگاه تبلیغاتی اش نیست. از همان آغاز فعالیت حزب ما تقریباً بدون وقفه گروه‌های چپ‌نما زیر پرچم به اصطلاح «انقلابی» تر ماهیت حزب ما را به عنوان حزب طراز نوین طبقه کارگر نفی کرده‌اند. این جریان تا هم امروز با پی‌گیری ادامه دارد.

کوشش پی‌گیر همه گروه‌های ساواک زده مائوئیست... مانند گروه‌های مرتد دیگر مانند تروتسکیست‌ها و به اصطلاح کمونیست‌هایی که در ایالات متحده آمریکا زیر سایه سیا مشغول «تدارک» انقلاب ایران هستند و یا مؤسسات انتشاراتی وابسته به آنان مانند مؤسسه مزدک و روزنامه کارگر و غیره همه در این جهت است که ثابت کنند حزب توده ایران حزب طراز نوین طبقه کارگر نیست.» (دنیا شماره ۶، سال ۱۳۵۴، ص ۷)

خوب، این همان برنامه مشترک اتحاد است، لجن‌پراکنی به همه سازمان‌های سیاسی چپ به کنفدراسیون دانشجویان ایرانی و هر کس دیگر که به علت عمل کرد آقایان رهبران حاضر نیست قبول کند که این‌ها، این اشتباه کاران حرفه‌ای، این آدم‌های مشکوک، و این‌ها که عملاً با ساواک همکاری کرده‌اند، همان نمایندگان طبقه کارگر ایران هستند. اما گمان نکنید که این کوشندگان اتحاد مشترک، در مقاله فوق چریک‌ها را از قلم انداخته‌اند. خیر. چون «اتحاد مشترک، صرف نظر از اختلاف در عقاید» حکم می‌کند، نویسندگان مقاله چریک‌ها را نیز مشمول عنایات خویش قرار داده، وصله هر انحرافی را که خود تشخیص می‌دهد به آن‌ها می‌دوزد:

«در یک سلسله مقالات که به نام چریک‌های فدایی خلق منتشر شده است، چه در آن‌ها که بادوپا در اردوگاه آنارشسیسم قرار دارند و از گروه انگشت‌شمار آنارشیست‌های بادر ماینهوف آلمان غربی به عنوان انقلابیون واقعی مارکسیست-لنینیست دفاع می‌کنند و چه آن‌ها که می‌کوشند برای نظریات خود یک پشتوانه مارکسیستی-لنینیستی بسازند، در باره ماهیت، وظایف و نقش تاریخی حزب طبقه کارگر به طور اعم و در باره حزب توده ایران به مثابه حزب طبقه کارگر به طور اخص

به‌سبب شکست انقلاب بازهم شعله‌ورتر می‌گردد. این کینه هم به‌مزدوران بیگانه‌پرست، به‌شاه و عوامل استعمار متوجه است و هم به‌آن نالایقان منحرفی که رزمندۀ کبیرحزبی را تنها گذارده هر یک به‌سوراخی خریدند. چریک‌های فدایی در اعلامیه‌ای که به‌مناسبت شهادت روزبه منتشر کردند، آن جریانی را زیر علامت سؤال کشیدند که نه تنها افسران و کادرها و افراد حزبی را به‌دست کودتا سپرد بلکه سپس نیز در فرصتی دیگر بقایای پنهان شده و نیروی تازه پیوسته به‌حزب رایکجا به‌وسیله‌ی عباس شهریاری به‌جلادان ساواک هدیه کرد. اما ملاحظه کنید رهبری به‌جای برخورد اصولی با‌مطلب، به‌جای پاسخ‌گویی درست تشکیلاتی چه‌گونه مطلب را لوٹ می‌کند:

«حزب توده ایران، پس از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، بزرگ‌ترین و

قوی‌ترین سازمان پنهانی تاریخ ایران را به‌وجود آورد. این

سازمان، با آن که در دوران مصدق تا حدودی باز شده و

شناخته شده بود، پس از کودتای ۲۸ مرداد، مدت ۴ سال

مداوم در برابر شدیدترین ضربات دشمن مقاومت کرد و فقط

در سال ۱۳۳۶ بود که مرکز آن در داخل کشور شکست. ولی

سازمان دهی حزب، بلافاصله پس از آن از نو آغاز شد و

بسیاری از توده‌ای‌ها قهرمانانه، در دهه ۱۳۴۰ - ۱۳۵۰، در

سخت‌ترین شرایط (یعنی در ایران) به‌تجدید سازمان حزب

پرداختند. یک مبارز واقعاً انقلابی حق ندارد رسوخ یک

پلیس ساواک را به این سازمان بهانه کند و فداکاری آن‌همه

مرد وزن انقلابی را هیچ بگیرد و به‌لجن بکشد.» (همان‌جا)

استادی در وارونه‌سازی مطلب، از این بیش‌تر میسر نیست. گویا چریک‌ها و

دیگران، از طرح مسئله شهریاری قصد به‌لجن کشیدن فداکاری‌های زنان و مردانی

را دارند که در سخت‌ترین شرایط میهن به‌تجدید سازمان حزب پرداخته‌اند؟

آقایان به‌روی خودشان نیز نمی‌آورند که سؤال کاملاً برعکس است: انقلابیون

ایران می‌گویند، رهبری حزب توده ایران با ساواک همکاری می‌کرد و در حالی

که عباس شهریاری، سوابق او و باند او را می‌شناخت، آن‌ها را به‌کمیته مرکزی

پذیرفت، کلید حزب در داخل کشور، کلید جان و آزادی همان زنان و مردان

شریفی که در سخت‌ترین شرایط کار می‌کردند را، به‌دست او سپرد تا افراد را

به‌سیاه‌چال و زیر شکنجه بیاندازد و رفقای چون مرگرد رزمی و معصوم‌زاده را

چنان سربه‌نیست کند که هنوز به‌قول خودشان «گورشان نیز یافت نشده است».

آیا با چنین عوام‌فریبانی می‌توان اصولاً از تشکیل جبهه حرفی در میان باشد.

ملاحظه می فرمائید که معنی اتحاد از نظر رهبران حزب توده ایران چیست؟ همان که ما در ابتدا گفتیم: بلعیده شدن به وسیله رهبران. این فقط نمونه‌ای از سابقه کار است. از نظر ما عمل کرد رهبران پس از پیروزی انقلاب بهمن ماه و در جهت صداقت آنان با نیروهای انقلابی در برخورد با شعار «جبهه متحد خلق» مطرح است. هیچ تغییری - هیچ به مفهوم مطلق آن - در موضع گیری ما نسبت به چریک‌ها پس از انقلاب نیز صورت نمی گیرد. سازمان چریک‌های فدایی خلق پس از انقلاب هم از نظر رهبران ما جز سرسپردن به رهبری حزب توده ایران وظیفه‌ای ندارند. اولین برخورد قلمی پس از انقلاب رهبران، با چریک‌ها که در مردم شماره ۲۵ منعکس است، از همان محتوا و در واقع از همان بی محتوایی، همان طفره رفتن از برخورد صادقانه و انقلابی با تاریخ حزب و از همان برجسب‌زنی - هر کجا که کمیت لنگ می‌شود - برخوردار است. و از این جا آغاز می‌شود:

«... اگر ما امروز مجبور شده‌ایم قلم به دست بگیریم و با

مبارزان فدایی سخن بگوئیم، علت آن احساس مسئولیت در

برابر جنبش انقلابی ایران است.» (مردم شماره ۲۵)

مسئولیت رهبران حزب توده ایران در برابر جنبش انقلابی ایران، عبارت

از بازهم تهمت‌زنی و این بار، ایراد خرافی گرفتن به برخورد سازمان چریک‌های فدایی خلق با رهبران حزب توده ایران است:

«روش اخیر سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و گروه‌های مسئول که خود را به این سازمان می‌چسبانند، به حدی غیر منتظره و غیر معقول است که بیش تر به حادثه سازی عمدی شباهت دارد.

آیا واقعا ۲۱ اردیبهشت - سالگرد شهادت خسرو روزبه - مناسب‌ترین روز تاختن به حزب توده ایران بود؟ بالاتر از آن، آیا اعلامیه‌هایی که به این مناسبت از طرف چریک‌ها منتشر شد، مناسب‌ترین محل برای بحث پیرامون اوضاع کشور و مشی حزب توده ایران بود؟» (همان جا)

ببینید، رهبری می گوید گرامی داشت خاطره شهید خسرو روزبه، نمی تواند فرصتی برای طرح مسایل جنبش تلقی شود و به خصوص نمی باید در چنین روزی به رهبران حزب توده ایران تاخت آورد. زیرا لابد ۲۱ اردیبهشت روز «سعدی» برای بحث سیاسی نیست. در حالی که درست در همین روز است که هر انقلابی راستینی بار دیگر به عمق فجایی که بر جنبش مترقی ایران گذشته است، اندیشه می کند. درست در همین روز است که یاد همه شهیدان زنده می شود و کینه نسبت

که با هر شگردی، و با دست هر کسی، انقلابیون را از میدان به در کرده، خود را
قیمت تاریخ معاصر سازند، هرگز حاضر نشده‌اند جز تکرار چند جمله از پیش
ساخته، مطلبی درباره تاریخ حزب بر زبان آورند، ما از رهبرانی که عضو برجسته
آن در پاسخ انتقادات و سئوال‌های من می‌نویسد: « من مصلحت نمی‌شمرم که این
نوشته‌ها نشر یابد یا حتی به حزب یا به کسی داده شود و این را نه فقط در مصلحت
حزب، بلکه به عنوان دوست و رفیق و برادر در مصلحت شخص نویسنده هم نمی‌دانم »
چه انتظاراتی بیش از این می‌توانیم داشته باشیم. این‌ها مارکسیست‌هایی از نوع
خودشان هستند و مارکسیسم آن‌ها هیچ وجه تشابهی با مارکسیسم - لنینیسم ندارد.
باری، چریک‌ها برای توجه به حزب توده ایران، برای پاسخ گوئی به شعار
«جبهه متحد خلق» پیوسته سئوال‌های تاریخی خودشان را از رهبری حزب توده
تکرار کرده‌اند و رهبران با حاشیه پردازی، با توجیه، با آشکارا اعتراف نکردن
به گناهان خویش، اشتباه بزرگ‌تری را مرتکب می‌شوند که همانا هدر دادن فرصت
تاریخی بزرگ معاصر، لجاجت در پراکنده نگه داشتن جبهه مترقی ایران و حفظ
موقعیت و وجهه خویش حتی به قیمت دروغ‌گویی و در واقع خیانت غیر مستقیم به
انترناسیونال هستند، لنین در این باره هشدار می‌دهد:

« واقعا هم از این جا دیده می‌شود که: وقتی شخص روی اشتباه
خود پافشاری می‌کند و با ژرف اندیشی به توجیه آن می‌پردازد
و می‌خواهد آن را «سرو سامان دهد»، از یک اشتباه خرد
همیشه ممکن است اشتباهی سترگ و موحش برخیزد. »

اگر رهبران حزب توده ایران می‌خواستند درباره یکی دیگر از عناصر
تشکیل دهنده «جبهه متحد خلق» یعنی چریک‌ها صادق باشند، اگر آن‌طور که ادعا
می‌کنند خواستار تشکیل این جبهه می‌بودند بابر خورد مارکسیستی و صادقانه به تاریخ
حزب توده، سدهای در این راه را ویران می‌کردند. ولی آن‌ها خود می‌دانستند
که شعار «جبهه متحد خلق» شعار «جبهه متحد» دیگری و به منظور دیگری است
که به آن خواهیم رسید.

به این ترتیب آن‌ها با عمل کرد غیر مارکسیستی خود نتوانستند اعتماد یک سازمان
انقلابی را به خود جلب نمایند و به عمد موجب جدایی و بی‌اعتنائی «چریک‌ها» از
«جبهه متحد خلق» ادعایی خود شدند. حالا دیگر می‌ماند مجاهدین و «نیروهای
فعال انقلابی که تحت رهبری آیت‌اله خمینی» قرار دارند.

رهبران حزب توده گرچه در گزارش هیئت اجرائیه، نام مجاهدین خلق را
جدا از «نیروهای فعال انقلابی، تحت رهبری آیت‌اله خمینی» ذکر می‌کنند
اما این جدایی قطعی نیست زیرا «مجاهدین» را «از همان جمله» می‌شناسند:

کدام انقلابی آن قدر کودن شده است که با کسانی که هنوز جرأت طرح مسأله خائنین حزبی را ندارند زیرا چه بسا نام خودشان از آن میان بیرون کشیده می شود تصور اتحاد نماید. آن ها حتی با استغاثه طلب می کنند که گذشته به میان آورده نشود.

«دوستان عزیز! این ها فقط تاریخ حزب مانیست، تاریخ مردم ایران و تاریخ زحمتکشان ایران است، و اگر شما واقعاً مارکسیست - لنینیست باشید، این ها تاریخ شماست (!!!) چه نفعی دارید که تاریخ خودتان را به لجن بکشید؟» (همان جا) آیا آن چنان جملاتی که بتواند در بی پایگی همسنگ مطالب بالا باشد وجود دارد؟ رهبران حزب توده خواهان چنان مارکسیست - لنینیست هایی هستند که تاریخ خود را از طریق ستایش از منجر فین خود، از طریق اختفای خائنین به خود و از راه همدردی با بی مایگان فرصت طلب که موجب فنای منافع خود آنان شده اند، دائماً تطهیر کند و بر آن خدشه وارد نسازد. رهبران حزب توده دقیقاً طالب مارکسیست - لنینیست هایی هستند که این حکم لنینی ران دیده گرفته به آن بی توجهی نشان دهند:

«چه گونه برخورد يك حزب سیاسی به اشتباهات خود یکی از مهم ترین و صحیح ترین ملاک های جدی بودن حزب و ملاک چه گونه تحقق واقعی وظایف آن در قبال طبقه خویش و توده های زحمت کش است. اعتراف آشکار به اشتباه، کشف علل آن، تحلیل اوضاع و احوالی که موجب بروز اشتباه شده است و بررسی دقیق وسایلی که برای رفع اشتباه ضرورت دارد - چنین است نشان يك حزب جدی، چنین است شیوه ایفای وظایفی که حزب بر عهده دارد و چنین است شیوه تربیت و آموزش طبقه و سپس توده ها... (آنها) که این وظیفه را انجام نمی دهند و برای بررسی اشتباه عیان خود نهایت توجه و حد اعلاي دقت را به کار نمی برند، درست با این عمل ثابت می کنند که حزب طبقه نیستند، بلکه جرگه کوچکی هستند، حزب توده ها نیستند، بلکه مشتی روشنفکر و گروه اندکی از کارگران هستند...» (لنین، بیماری کودکی چپ گرایی. تأکید همه جا از ماست).

تابه امروز، طی ده ها و ده ها رویارویی قلمی و لفظی با چریک ها، رهبران از آن جا که در اندیشه اتحاد واقعی با انقلابیون نبوده، بلکه فقط در صدد اینند

۴: بنیان‌گذاری ارتش مردمی... ارتشی که پایگاه مردمی ندارد بر حسب سرشت خود و در جهت استفاده از ادوات پیچیده جنگی قطعاً به سمت قطب‌های قدرت خارجی و وابستگی به ارتش‌های امپریالیستی... میل می‌کند... باید اکیداً متذکر گردید که منظور از بنیان‌گذاری ارتش مردم به هیچ وجه خلع‌ید با ایجاد تضعیقات مادی و معنوی برای برادران ارتشی نیست بلکه ما خواستار تغییر و دگرگونی بنیادی در نظام و ماهیت ارتش هستیم... به تشریح ویژگی‌های ارتش مردم می‌پردازیم: اولاً: در ارتش مردم اطاعت کورکورانه و بی‌چون و چرا وجود ندارد... ثانیاً: ارتشی است ملی که در خدمت دفاع بوده حامی مصالح تمام ملت بر علیه تجاوز خارجی است... ثالثاً: در وحدت کامل با جامعه و به خصوص طبقات پایین جامعه به سر می‌برد. رابعاً: درست به همین دلیل در مناسبات درونی خود نیز از يك روحیه وحدت‌گرا تبعیت می‌کند یعنی اختلافات و حشتناك میان سرباز و افسر و امیر وجود ندارد... ملاحظه می‌گردد که ما نه تنها قصد مضمحل کردن ارتش و پرسنل آن را نداریم بلکه اکیداً و دقیقاً خواستار قوام و مردمی شدن بیش از پیش ارتش و بهروزی و رستگاری عموم برادران دلیر ارتشی هستیم... ارتش نه تنها به هیچ وجه زیر نفوذ مستشاران نظامی... قرار نداشته و به هیچ وجه مستشاران امپریالیست را به کار نمی‌گیرد... ارتش نه تنها در هیچ نبرد غیر عادلانه امپریالیستی یا جنگ ضدانقلابی (نظیر ظفار) شرکت نمی‌کند، بلکه عنداللزوم با آغوش باز به کمک جنبش‌های انقلابی (نظیر فلسطین) می‌شتابد.

۵: تضمین آزادی کامل مطبوعات و احزاب و اجتماعات سیاسی با هر عقیده و مرام... باید توده‌های مردم را در شنیدن اقوال و عقاید مختلف و انتخاب میان آنها آزاد گذاشت... البته میان آزادی و دموکراسی انقلابی بالیبرالسم و ولنگاری سرمایه‌داری مرزهای مشخصی وجود دارد که در هیچ نظام انقلابی نادیده گرفته نمی‌شود...

۶: تأمین کامل حقوق سیاسی و اجتماعی زنان... فارغ از هر محدودیت استثماری طبقاتی... تأمین دستمزد مساوی در

«ما باید بکوشیم با اتکاء به طبقه کارگر و سایر زحمت کشان شهر و روستا و به ویژه بانیره های فعال انقلابی، که تحت رهبری آیتاله خمینی هستند، از جمله با «سازمان مجاهدین خلق» و همچنین با سایر نیروهای انقلابی مانند «سازمان چریک های فدایی خلق» و...» (از اسناد پلنوم شانزدهم) رهبران حزب توده، سازمان مجاهدین خلق را به عنوان یک نیروی مستقل سیاسی و یک جریان عمده انقلابی که دارای استراتژی و تاکتیک مشخص و ویژه خویش است، نمی شناختند. آنها «سازمان مجاهدین خلق» را، نه مرتبط با عمل کرد مستقل رهبری آن، بلکه ملهم از رهبری کلی امام خمینی می شناختند و برای موضع گیری مستقل در مقابل آنها، برای خطاب مستقل به آنها، نامه نگاری مستقل به آنها، تا وقتی که واقعیات اجتماعی خواب رهبران را آشفته، هیچ ضرورتی احساس نمی کردند. «سازمان مجاهدین خلق» نیز با موضع نگرفتن مستقیم و با ذکر نام در برابر حزب توده، به بی خیالی و توهمات رهبران حزب توده درباره سازمان خویش فرصت و میدان بیشتری می دادند. در اسفندماه سال ۵۷ سازمان مجاهدین خلق جزوهای تحت عنوان «بیانیه مجاهدین خلق ایران درباره فراندوم و انتظارات مرحله ای از جمهوری اسلامی» منتشر کرد که در واقع برنامه حداقل مجاهدین به حساب می آمد. آشنایی بارئوس این برنامه حداقل برای ادامه بحث، ضرورتی اجتناب ناپذیر است:

۱: خلع ید از سرمایه داری وابسته که به طور توأمان اسباب سیه روزی هم کارگر و هم سرمایه دار ملی ما را فراهم کرده است... بایستی اولاً: بساط چپاول کلیه بانک های استعمارگر خارجی را برچید. ثانیاً: ... مؤسسات، کارخانجات و مزارع وابسته به آنها (سرمایه داری وابسته) را تماماً به مالکیت عمومی مردم منتقل نمود...

۲: اعمال حق کامل حاکمیت ملی بر جمیع منابع ملی و به ویژه نفت و ابطال کلیه قرار دادهای ننگین استعماری در این رابطه.

۳: احتراز از سرمایه گذاری های کلان در صنایع فوق العاده پیچیده و پرهزینه به نفع رشد صنایع متوسط و کوچک و به ویژه در حوالی روستاها... بدیهی است که عدم رعایت نکته فوق توسعه اقتصادی ما را سریعاً به سوی رشد نامتناسب سرمایه داری با ارجحیت اقشار متخصص اداری سوق خواهد داد...

دهقانان محروم غصب شده باید به آن‌ها برگردانده شود. تأمین حداقل تکنولوژی و وام‌های بدون بهره کشاورزی برای دهقانان نیازمند. هیچ پولی از دهقانان ایرانی بابت مالیات امور زراعی نباید اخذ شود تمام تحمیلات رژیم شاه به دهقانان که باعث انهدام کشاورزی ملی ایران شده بود باید جبران گردد. تشویق و فراهم نمودن شرایط لازم جهت تشکیل تعاونی‌های خلق و تقویت روحیه جمعی و شورایی در کشاورزان. قطع هرگونه دخالت و واردات خارجی در امر کشاورزی و دام داری ملی مگر به منظور تأمین کسر تولید داخلی. تأمین مسکن برای روستائینان از طریق ایجاد شهرکهای مناسب با خدمات ضروری به منظور ممانعت هرچه بیشتر از مهاجرت به شهرها.

۱۱: قطع هرگونه تحمیل دولتی و شهرداری‌ها به بازاریان و اصناف و کمک به احیا بازار و صنایع ملی...

۱۲: تأمین کامل امنیت، مسکن و تحصیلات کارمندان جزء دولتی...

۱۳: تحریم سیاسی و اقتصادی دولت‌های نژاد پرست اسرائیل، رودزیا و آفریقای جنوبی.

۱۴: خروج از همه پیمان‌های آشکار و پنهان‌نگین استعماری چه سیاسی و چه نظامی و ورود به بلوک کشورهای غیر متعهد.

۱۵: ... استمرار و مداومت در بسیج توده‌های مردم به منظور مواجهه قاطع دسته‌جمعی با تمام مشکلات و تنگناهای سیاسی، اقتصادی و نظامی - اجتماعی و پیشرفت و ارتقاء هرچه سریع‌تر به جانب مراحل بعدی ضرورت دارد.

برنامه فوق را نباید دیدگاه استراتژیک «سازمان مجاهدین خلق» در دراز مدت دانست. این برنامه شامل حداقل و کم‌ترین انتظارات مرحله‌ای مجاهدین از جمهوری اسلامی است. این در واقع شرط‌های همکاری متقابل، شرط‌های ادامه همکاری و شرط‌های تأیید جمهوری اسلامی است. مجاهدین در پایان اعلام برنامه طی ۳ تذکر ضمیمه می‌نویسند:

تذکر ۱: خطوط اساسی برنامه حداقل فوق‌الذکر از خواست‌های ۱۸ ماده‌ای سازمان مجاهدین خلق ایران در آخرین روزهای حکومت شاه... مستخرج گردیده است.

تذکر ۲: حداقل فوق‌الذکر که مبین کم‌ترین انتظارات مرحله‌ای

برابر کار مساوی... از اولین و مقدماتی ترین ضوابط این
نگرش مکتبی اسلامی در دفاع از حقوق خواهران زحمتکش
کارگرماست.

۷: رفع ستم مضاعف از همه شاخه‌ها و تنوعات قومی و ملی
و وطنمان در کلیه استان‌های کشور و تأمین جمیع حقوق و
آزادی‌های فرهنگی و سیاسی برای آنها در چارچوب
وحدت و یکپارچگی تجزیه ناپذیر کل کشور. بدیهی است
که پایداری وحدت این میهن دقیقاً در رابطه با احقاق حقوق
حقیقه تمامی عناصر و بخش‌های تشکیل دهنده آن است. این
نکته‌ای است که درك آن، جایی برای هیچ سوء تفاهمی مبنی
براین که مثلاً خودمختاری اداری داخلی هموطنان ستمزده
کرد مقدمه تجزیه است باقی نمی‌گذارد... بنابراین مبارزان
اصیل کرد بنابه وظیفه ملی و میهنی‌شان چنان که تاکنون نیز
کرده‌اند، در صدر خواست‌های حقیقه خود بایستی بر محکوم
کردن تجزیه طلبی تأکید کنند.

۸: استقلال کامل دانشگاه‌ها و مدارس عالی و اداره آنها
تحت نظر شورای دانشگاه بامشاورت دانشجویان و کارمندان.
۹: لغو کلیه مقررات ضد کارگری و تدوین قانون جدید کار
با نظر خود کارگران. تأمین مسکن برای تمام کارگران.
سپردن اداره بانک رفاه کارگران و سایر صندوق‌ها و بانک‌های
کارگری به خود ایشان. لغو تمام کسور دولتی از قبیل مالیات
و بیمه و امثالهم از دستمزد کارگران و تأمین هزینه‌های
ضروری نظیر بیمه و بازنشستگی توسط خود دولت از محل
درآمد نفت. اداره امور کارخانه توسط شورای کارکنان مرکب
از نمایندگان شورای کارگران و کارمندان و نماینده کارگران.
لغو کلیه مطالبات مالی رژیم پیشین و ایادی آن از کارگران
محروم در کلیه زمینه‌ها. تهیه شیرخوارگاه و کودکانستان
برای کودکان کارگران. رسمی کردن کارگران پیمانی.
افزایش تصاعدی حق‌السهم کارگران از سود کارخانجات
به نسبت افزایش سود کل.

۱۰: دهقانان محروم ایران نیز به هیچ مرجع دولتی بدهکاری
ندارند. عین زمین‌هایی که توسط نهادهای رژیم سلطنتی از

که به مراحل بعدی انقلاب محول شده، چیزی هم از برنامه پیشنهادی حزب توده ایران برای تشکیل «جبهه متحد خلق» زیاد می‌آورد. در پیشنهاد مثلا پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی برای تشکیل جبهه متحد خلق نوشته شده است:

«براین اساس حزب توده ایران برنامه پیشنهادی زیرین را برای ایجاد جبهه متحد نیروهای خلق مطرح می‌سازد و در عین حال آمادگی جدی خود را برای توجه و بررسی پیشنهاد مشخص دیگری در این زمینه اعلام می‌دارد.» (مردم شماره ۱، ۲۳ اسفند ۵۷)

برنامه حداقل مجاهدین در ۲۷ اسفند ۱۳۵۷ یعنی پس از انتشار اولین شماره روزنامه مردم که در آن پیشنهاد جبهه متحد خلق و آمادگی جدی برای بررسی پیشنهادات دیگر چاپ شده بود، منتشر شده است. اما ماهرچه اسناد و مدارک حزبی راجست وجود کردیم هیچ نشانه‌ای از اعتنا به برنامه مجاهدین نیافتیم. اگر رهبران حزب توده ایران در پیشنهاد «جبهه متحد خلق» سوء نیتی را دنبال نمی‌کرده‌اند (که ثابت خواهیم کرد می‌کرده‌اند) بایستی بلافاصله دست به تحلیل و بررسی برنامه حداقل مجاهدین می‌زدند و به خصوص در آن باره که مجاهدین نوشته‌اند ملاک همکاری آن‌ها با رژیم جمهوری اسلامی ایران، انجام این حداقل انتظارات آنان است. رهبران حزب توده نیز شهادت ارائه نظر می‌یافتند. و موضع آتی خود را در برابر انحرافات احتمالی جمهوری از درخواست‌های خلق مشخص می‌ساختند. اما رهبران حزب توده ایران هیچ نشانه‌ای در نشریات حزبی تا یک سال بعد هم ابراز نمی‌دارند که اصولاً متوجه حضور «مجاهدین»، که خود یکی از عوامل شرکت کننده در «جبهه متحد خلق» معرفی کرده‌اند، هستند و صریحاً نشان می‌دهند که آن دعوت از مجاهدین برای پیوستن به جبهه متحد خلق، آن جملات پر طمطراق و پر زرق و برق «ما جدا آماده‌ایم تا هر پیشنهاد مشخص دیگری را مورد توجه و بررسی قرار دهیم» شعارهای بی‌محتوای تو خالی و به قصد فریب خلق است آخر آن‌ها که خود از ابتدا می‌دانسته‌اند قصدشان چیست و به چه منظور شعار جبهه متحد خلق را مطرح می‌سازند و منظورشان آن‌ها از خلق کدام کسانی است.

حالا دیگر از میان همه آن عناصری که رهبران حزب توده ایران برای تشکیل جبهه متحد خلق با آنان ابراز علاقه کرده‌اند فقط یکی باقی مانده است: «نیروهای فعال انقلابی که تحت رهبری امام خمینی هستند». این نیروهای انقلابی آن‌طور که به زودی مشخص شد، طبق تصمیم شیوخ انقلاب، می‌بایستی در حزب جمهوری اسلامی گردهمی‌آمدند. و هنوز از تشکیل این سازمان سیاسی ۴۵ روزی نگذشته و هنوز نیروهای فعال انقلابی که تحت رهبری امام خمینی هستند، نشان

ما از جمهوری اسلامی است بر این مبنا تهیه شده است که جامعه امروز ایران در مرحله کنونی درگیر یک نبرد رهایی بخش ضد امپریالیسی تمام خلق است که طبعاً حل مسایل طبقاتی و بهره‌کشی انسان از انسان را به مراحل آتی انقلاب موکول می‌کند. لیکن بدیهی است که رهبری و جهت‌گیری انقلاب کنونی لاجرم می‌بایستی در آن مسیر بوده... این مطلب ضرورت تبلیغ هرچه گسترده‌تر نقطه نظرهای ایده‌ئولوژیک ضد استثمار اسلامی واقع را... از همان نخستین روز جمهوری اسلامی مطرح می‌سازد. بر حسب این نقطه نظرها و از جمله بر حسب «لیس الانسان الا ماسعی» بر انسان جز حاصل کارش روانیست.

تذکره ۳: چه بسا بهتر بود که ابتدا محتوای جمهوری اسلامی به ترتیبی که در نخستین مرحله ضامن و شامل اهداف و برنامه فوق‌الذکر باشد مشخص گردیده و سپس به‌رای مردم گذاشته می‌شد. در این صورت همگان بهتر می‌دانستند به چه چیزی رأی مثبت و منفی می‌دهند. همین نقصیه بود که مجاهدین خلق ایران را بر آن داشت که بدین وسیله رأساً به مشخص کردن حداقل‌های جمهوری‌ای پردازند که به آن رأی مثبت خواهند داد... بدیهی است که ملاک و معیار خدشه‌ناپذیر مجاهدین خلق ایران در همکاری با دولت حاضر و با دولت‌های پس‌اثر استقرار جمهوری اسلامی، همچنان که قبلاً نیز اعلام کرده‌ایم، عمل کرد ضد امپریالیستی دولت‌ها و میزان انطباق آن‌ها با برنامه فوق‌الذکر است... این نیز روشن است که برای یک سازمان مسلح به‌ایدئولوژی انقلابی اسلام و معتقد به مکتب و مرام، اصول نه‌سازش پذیرند و نه تخفیف دادنی.

همه چیز روشن است. سازمان مجاهدین خلق به علت اهمیت مبارزه ضد امپریالیستی، برنامه انتظارات خود را از جمهوری اسلامی حداقل می‌کند و مبارزات ضد استثمار و موضع‌گیری قاطع در برابر سرمایه‌داری و فئودالیسم را به آینده موکول می‌نماید و صریحاً اعلام می‌دارد که برنامه فوق حداقل آن اصولی است که می‌تواند تأیید و پشتیبانی و همکاری آن روزی مجاهدین با جمهوری اسلامی و شرکت آنان در رفراندوم بانظر مثبت را، به همکاری دائمی و به قصد پیروزی مراحل بعدی انقلاب تبدیل سازد. برنامه فوق به‌ویژه با توجه به تذکرات تکمیلی آن

معارض آزادی افراد و گروه‌ها بشود. ما اعتقاد داریم برای رشد و تکامل انسان باید آزادی کامل وجود داشته باشد و بدون آزادی، رشد و شکوفایی انسان امکان پذیر نیست.»
اعضای مؤسس حزب جمهوری اسلامی تحریکات و تزییقات علیه پاره‌ای از احزاب و گروه‌های سیاسی راتوطئه امپریالیستی می‌دانند:

«از جمله توطئه‌های امپریالیسم، توطئه ایجاد تفرقه است. تفرقه بین شیعه و سنی، مذهبی و غیر مذهبی. حال آن‌که آزادی برای همه هست. آزادی فعالیت سیاسی همه گروه‌ها و عقاید، وسیله افراد مسئول و رهبران انقلاب تضمین و مورد تأکید قرار گرفته است و عملاً هم این آزادی وجود دارد.»
در مورد عده‌ای که معارض آزادی‌های دیگران می‌شوند: «درباره این‌ها باید گفت: عوامل رژیم سابق و عمال سیا و تمام کسانی که به نحوی با انقلاب اسلامی متضرر شده‌اند، دست به تحریک می‌زنند و مشکلاتی به وجود می‌آورند. آن‌ها نمی‌گذارند انقلاب جریان طبیعی خود را ادامه دهد. اما مردم هوشیارند و هر توطئه‌ای را بالاخره خنثی می‌کنند.»
در مورد قراردادهایی که رژیم گذشته به زیان مردم ما با کشورهای امپریالیستی برقرار کرده:

«همان‌طوری که امام فرمودند تمام قراردادهایی که با منافع مردم ایران سازگار نیست باید لغو شود. در این زمینه تعللی روا نیست. قرار دادهایی که تا کنون لغو نشده یا به وسیله همین دولت و یا به وسیله دولت‌های دیگر ملغی می‌شود. به هر حال ما هر قرار داد امپریالیستی را محکوم می‌کنیم.»
در مورد سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم:
«باید اموال متعلق به «سرمایه‌داران وابسته» بلافاصله به نفع «مستضعفین» مصادره شود. در کوتاه مدت می‌توان این کارها را کرد و دست سرمایه‌داران وابسته را از اقتصاد مملکت کوتاه نمود.»

در مورد مالکیت عمومی در اسلام:

«ما در اسلام مبحث «انفال» را داریم که جنگل‌ها و مراتع و منابع طبیعی و اراضی بایر را مملک دولت می‌داند.»

نداده‌اند که از این حزب استقبال خواهند کرد یا نه، که در روزنامه مردم می‌خوانیم:

زمینه‌های عینی اتحاد

«در هفته گذشته دوتن از اعضاء مؤسس حزب جمهوری اسلامی، آقایان کاظم بجنوردی و دکتر حسن آیت، طی مصاحبه‌ای با روزنامه کیهان (دوشنبه ۲۵ فروردین ماه) مواضع حزب خود را در مورد مسایل مختلف اقتصادی و اجتماعی کشور روشن ساختند. این مواضع در پاره‌ای از اصلی‌ترین خطوط بابرنامه پیشنهادی حزب ما برای جبهه متحد خلق نزدیک‌آشکاری دارد. به نظر ما وجود وجوه مشترک زیر می‌تواند زمینه بسیار مساعدی را برای همکاری مشترک میان حزب توده ایران و حزب جمهوری اسلامی در یک جبهه مشترک به منظور تنظیم دست آوردهای انقلاب و نوسازی جامعه فراهم آورد:

در مورد انقلاب ایران که باید قدرت حاکمه را به نیروهای خلق واگذارد اعضای مؤسس حزب جمهوری اسلامی چنین عقیده دارند:

«با توجه به ویژگی‌های انقلاب اسلامی ایران که طبقات مختلف مردم به جز سرسپردگان امپریالیسم و رژیم منفور گذشته در آن شرکت کرده‌اند. آینده این انقلاب منجر به قدرت رسیدن مستضعفین شده و آن‌ها حاکم و ستمگران محکوم می‌شوند.»

در مورد تحریکات امپریالیسم علیه انقلاب ایران:

«این انقلاب منافع امپریالیسم را شدیداً در ایران به خطر انداخته است. طبیعی است که امپریالیسم به این سادگی از منافع خود دست بر نمی‌دارد و مرتباً دست به توطئه‌چینی می‌زند. از نغمه شوم جدایی‌طلبی گرفته تا تحریکات دیگر، یکی از اهداف این تحریکات، تضعیف رهبری امام خمینی است، چرا که این رهبری در واقع قلب انقلاب ما را تشکیل می‌دهد... تضعیف رهبری به معنای تضعیف توان انقلابی خلق ماست.»

در مورد آزادی‌های سیاسی و اجتماعی

«ما و کلیه کسانی که به‌ایده‌نولوژی اسلامی معتقدیم، عمیقاً معتقد به آزادی‌های اساسی انسان هستیم. احزاب، اقلیت‌ها، بیان، مطبوعات و اجتماعات باید آزاد باشند و کسی نباید

درستی تشکیل نشده جمهوری اسلامی ایران در مصاحبه‌های مطالبی را به‌عنوان نظر شخصی بیان می‌دارند و به‌این ترتیب گره از کار «جبهه متحد خلق» رهبران حزب توده ایران می‌کشایند. هیچ نوع کوششی برای جلب هیچ جناحی از بورژوازی ملی به «جبهه متحد خلق» انجام نمی‌گیرد، چریک‌ها را بابتی اعتنایی صرف به‌طرح مسائل مبرم اتحاد، از جمله اطمینان برباد رفته بین‌انقلابیون، در مقابل جبهه متحد خلق قرار می‌دهند، آن همه اسناد که سازمان مجاهدین با ۱۵ سال سابقه رزم انقلابی، به‌طور رسمی درباره آرمان‌های خویش درباره انقلاب منتشر کرده‌اند صاف و ساده ندیده گرفته می‌شود. اما مطالبی که هیچ تعهد سیاسی به دنبال ندارد، گپ دوستانه دونفر عضو هیئت مؤسس حزب جمهوری اسلامی با خبرنگاران، زمینه‌ای می‌شود عینی برای اتحاد، آن هم اتحاد مشترک، برای همکاری مشترک و در یک جبهه مشترک. همین مصاحبه کافی بوده است که رهبران حزب توده به قاطعیت، نشانه‌های صداقت و تعلق رهبران حزب جمهوری اسلامی به زحمتکشان، پی‌برده و بلافاصله خواستار همکاری میان حزب توده و حزب جمهوری اسلامی شوند.

این که رهبران حزب توده از روی کدام عمل کرد و از روی کدام سابقه تاریخی در حزبی که هنوز به‌درستی هم تشکیل نشده، چنین پیغمبرانه نکات مثبت کشف می‌کنند، سؤال پرده‌در و آبرو برباد دهی است. آخر آن‌ها چه‌طور و از روی کدام نشانه‌ها دریافتند که حزب جمهوری اسلامی از طرف توده‌های انقلابی استقبال خواهد شد؟ شك نیست که در این اشتیاق سراسیمه‌وار رهبران حزب توده در اتحاد با سران حزب جمهوری اسلامی باید رازی نهفته باشد.

من گمان می‌کنم حالا می‌توان برای این راز، احتمالاتی را عنوان کرد: رهبران حزب توده ایران از همان ابتدا می‌دانستند که هیچ نیرو و سازمان سیاسی که در متن حوادث ۳۵ سال گذشته ایران بوده باشد، قبل از حساب‌رسی‌های مشخص درباره گذشته آنان قبل از تاوان‌کشی‌های روشن در مورد اعمالشان، هیچ نوع همکاری سیاسی با آنان را نخواهد پذیرفت. شواهد و شایعاتی وجود دارد که رهبران حزب توده ایران برای از هم پاشاندن سازمان‌های رقیب خود، یعنی چریک‌ها و مجاهدین دست به جاسوسی علیه آنان برای ساواک زده‌اند. این یکی از سئوالاتی است که مسعود رجوی در مجاهد شماره ۱۵۹ به رهبران حزب توده ایران داده است:

۷: گزارش جامعی از عین جاسوسی‌هایی که بر علیه نیروهای سیاسی (ومن جمله بر علیه مجاهدین) کرده‌اند منتشر کنند. (مجاهد، شماره ۱۵۹، ص ۱۶).

شواهد و نظایر دیگری نیز در مورد جاسوسی بر علیه افرادی که نسبت به کمیته

«کار منشاء و منبع مالکیت در اسلام است.»

در زمینه اشتغال:

«در اسلام دولت موظف است برای همه کارفرام کند و اگر کسی پیدا شد که به عللی نتواند کار کند دولت باید مخارجش را تأمین کند.»

جهت گیری ضد سرمایه داری

«در اسلام سرمایه داری وجود ندارد.»

«ما می خواهیم وارد جامعه «عدل اسلام» بشویم. در این جامعه هر نوع استثماری و از جمله استثمار انسان از انسان باید از بین برود.»

«سرمایه داری بزرگ باید ملی شود و در اختیار مردم قرار گیرد. اموالی که منشا نامشروع دارند، باید مصادره و در اختیار دولت قرار گیرد.»

سیاست خارجی:

«دولت ایران باید یک سیاست مستقل بر اساس منافع ملت ایران در پیش گیرد... ما خواهان همزیستی مسالمت آمیز، همکاری تمام ملت ها هستیم. سیاست مانسبت به ملت های مستضعف جهان باید متعهد باشد.»

«حزب جمهوری اسلامی از تمام جنبش های رهایی بخش که به نفع مردم است و ضد طاغوت و امپریالیسم است حمایت می کند. ما هر گونه سیاست استعماری و تفوق طلبانه را محکوم می کنیم.»

اظهار نظرهای قاطع و روشن فوق از جانب رهبران حزب جمهوری اسلامی نشانه صداقتی است که آنان در دفاع از انقلاب ایران و تعلق آن به زحمتکشان مستضعفین دارند. هواداری از منافع مردم و نبرد علیه امپریالیسم زمینه همکاری میان حزب توده ایران و حزب جمهوری اسلامی است.

(مردم شماره ۶)

ببینید چه گونه ناگهان گره از کار «جبهه متحد خلق» گشوده می شود و ببینید چه دم خروس زیبایی از زیر کت آقایان بیرون می افتد و نشان می دهد آن جا که من نوشتم منظور رهبران حزب توده ایران از خلق، فقط سران حزب جمهوری اسلامی ایران هستند، به خطا نرفته ام. دونفر از اعضای مؤسس حزب هنوز به

تجربه سیاسی برای توده‌ها، چون تجارب روزمره زندگی، پر قدرت، آموزنده و پابرجاست. هر کس در ارتباط با توده‌ها آن‌ها را دست کم بگیرد، کودن فرض کند و دچار اشتباه بشود، به‌هنگام خود، چنان پاسخی از توده‌ها خواهد گرفت که ثبت شایسته‌ترین مکان خود، یعنی سینه تاریخ می‌گردد.

از آن جمله است سرنوشت عناصر تشکیل دهنده جبهه ائتلافی دموکراتیک ایران در سال ۱۳۲۴.

«جبهه ائتلافی از حزب توده ایران، حزب دموکرات کردستان، فرقه دموکرات آذربایجان... به وجود آمد... در این جبهه با همدیگر همکاری کردیم تا جریان حمله ارتجاعی به کردستان و آذربایجان شروع شد و در نتیجه، آن احزاب هر دو شان بلافاصله منحل اعلام شدند. ولی حزب توده ایران دوسالی ادامه حیات علنی داد. (به چه دلیل؟) یعنی از سال ۱۳۲۵ تا سال ۱۳۲۷، که حزب را دولت شاه، غیر قانونی اعلام کرد، ما دوسال فعالیت علنی داشتیم. در این دوسال ما امر تجدید سازمان حزب دموکرات کردستان را به عهده گرفتیم، یعنی فعالین حزب دموکرات کردستان به حزب توده ایران پیوستند، همان‌طور که فرقه دموکرات آذربایجان به حزب توده ایران پیوست. تا سال ۳۲، تا وقتی که هجوم ۲۸ مرداد انجام گرفت، تا آن موقع وحدت تشکیلاتی در ایران بود، یعنی کار تشکیلات حزب دموکرات کردستان در کردستان و تشکیلات فرقه

مرکزی انتقاد داشته‌اند وجود دارد که در زمان خود قابل طرح است. از طرف دیگر آن‌ها خود می‌دانستند که نمی‌توانند تن به چنین ریسکی بدهند، خود را عریان کنند و در معرض قضاوت خلق قرار دهند. منافع شخصی آنان ایجاب نمی‌کند که با تاریخ برخوردی متین، انقلابی و صادقانه داشته باشند. آن‌ها می‌دانند که پاسخ‌های لازم برای دفاع از خویش را ندارند و بنابراین برای نجات خود، مانور دیگر و راه‌حل دیگری را انتخاب کرده‌اند که چنین است: رهبران حزب توده از ابتدا دریافته‌اند که رژیم جمهوری اسلامی به‌ویژه با تمایلات انحصارطلبانه حزب جمهوری اسلامی در آن، با بن‌بست‌های جدی روبه‌رو خواهد شد. آن‌ها می‌دانستند که سایر سازمان‌های سیاسی، اعم از مارکسیست‌ها یا مجاهدین و یاحتی بورژوازی ملی بدون برنامه سیاسی و بدون چهارچوب مشخص همکاری، رژیم را تقویت نخواهند کرد و جمهوری اسلامی در اتروای سیاسی داخلی، اجباراً به هر سازمان سیاسی که آن‌ها را در بست و غیر مشروط تأیید کند، رو خواهد آورد و در این صورت رهبران حزب توده با انتخاب مشی چاکرانه، خواهند توانست، حتی اگر غیر رسمی هم که باشد به‌درون حاکمیت بخزند و از طریق نهادهای حکومتی با دیگران تصفیه حساب نمایند. این است محتوای واقعی آن کودتای در انقلاب که رهبران حزب توده ایران، به‌عنوان آخرین راه تسلط بر رقبیان خود یافته‌اند. آن‌ها می‌خواهند به هر طریق و از هر راه میسر، گریبان خود را از چنگ انقلابیون به‌در آورند. آن‌ها در این باره حقیقتاً به دنبال آن اظهار نظر مشهور هیتلر هستند که می‌گفت:

«به هیچ وجه مهم نیست. وقتی ما پیروز شدیم کسی در این باره

سؤال نخواهد کرد.»

شواهد نشان می‌دهد که آن‌ها در توطئه خود شکست خورده‌اند. اما هنوز همه امید دیر اول دائر بر پذیرفته شدن به وسیله حزب جمهوری اسلامی، به یأس تبدیل نشده است. به همین دلیل دیر اول بر چاکرمنشی‌های خود از جمله به وسیله حملات پی‌درپی‌تر به سازمان مجاهدین، می‌افزاید، آن‌ها را به خیال خود زیر علامت سؤال می‌گذارد، در ماهیتشان شك می‌کند و دیر نیست که اسنادی هم از آستین درآورد که مجاهدین نیز از فلان بلوک‌بندی نظامی يك میلیارد و دو بیست و چهل و هفت میلیون و سیصد و پنجاه و شش هزار و یکصد و سی و چهار دلار و نیم کم‌گرفته‌اند و قرار است مثلاً برای راه انداختن بلوا بر علیه جمهوری اسلامی باسنی‌های بلوچستان همکاری کنند.

بله رفقا. آن‌ها مارکسیست‌هایی فقط از نوع خودشان هستند و ما موظفیم در بخش بعد يك شمه دیگر از توطئه‌های آنان بر علیه نیروهای دموکراتیک ایران را بر ملا می‌سازیم:

شکل بسیار دشوار تئوریک سیاسی و سازمانی روبه‌رو بودند که برخی از آنها تازگی داشت.» (درباره حزب، ص ۲۳)

اما این، ادعای محض و خالی از حقیقت است. حتی يك نام نیست که هم در اسناد حزب کمونیست ایران و هم در بین مؤسسين حزب توده ایران تکرار شده باشد. این‌ها البته خود می‌گویند که پایه گذاران حزب توده «اعضاء و فعالین» و «هواداران دور و نزدیک» حزب کمونیست بوده‌اند، نه رهبران و یا کادرهای برجسته آن. ولی این هم دروغ است. هیچ يك از پایه‌گذاران حزب توده ایران نمی‌توانند مدعی عضویت در حزب کمونیست ایران باشند. اما بگذاریم آن‌ها، مثل هر کس دیگری حق داشته باشند خود را هوادار دور و نزدیک حزب کمونیست ایران بدانند، معلوم است که ارزشی جز ادعا نخواهد داشت. زیرا تنها باقی‌مانده صاحب نام حزب کمونیست ایران، جعفر پیشه‌وری اتفاقاً به مؤسسين حزب توده ایران، چون برنامه آن را سند «عقب‌گرد تاریخی» برای کمونیست‌های ایران می‌دانست نپیوست و گرچه با حزب توده بده بستان سیاسی داشت اما به تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان، جدا از تشکیلات سراسری حزب توده ایران مشغول بود و موفق هم شد. رشد پرشتاب فرقه دموکرات آذربایجان در شرایط مساعد جنگ، بی آن که رهبران به کار عمیق توده‌ای موفق شده باشند، فنای آن‌را هم از ابتدا در خود داشت. رهبران فرقه حتی پس از به دست آوردن قدرت حکومتی در آذربایجان، به آسوده خیالی میدان دادند و به تغییرات بنیادی اقتصادی در زمینه اصلاحات ارضی سوسیالیستی، مبارزه قاطع با سرمایه‌داران، محترمان و بقایای دست‌نشانگان حکومت مرکزی و فئودال‌ها و به گستردن فرهنگ توده‌ای انقلاب اهمیت جدی ندادند و برعکس آنچه را که عمده کردند، کارهای نمایشی روبنایی چون آسفالت و سنگفرش کوچه و خیابان‌ها، لوله‌کشی شهرها و شروع ساختمان تئاتر و اپرا و خانه فرهنگ در شهرها بود. رهبران حزب توده ایران در زمانی که فرقه دموکرات، همه ایمان و توان پیش‌تازان خلق آذربایجان را در قبضه داشت، زیرکانه فهمیدند که نمی‌توانند حیات جداگانه سازمانی خود را در آذربایجان حفظ نمایند و در واقع در قدرت فرقه «حل» شدند. تا این که الزامات تاریخی توأم با ضعف رهبری فرقه، آن را چون حباب صابون متلاشی کرد. عدم مقاومت رهبران فرقه، گریز از مرگ قهرمانانه، هر چند ممکن بود در سرنوشت فرقه، در جلوگیری از شکست آن، بی‌تأثیر باشد، اما نتیجه خود را که تلاشی ابدی فرقه، فنای اعتماد توده‌ها به رهبران خود و عدم امکان تجدید حیات سیاسی فرقه بود به بار آورد. هزیمت بز دلانۀ اصلی‌ترین رهبران فرقه، علی‌رغم شعارهای مرگ هست و بازگشت نیست، و تنها گذاردن مجاهدین و رزمندگان در روزهای بحرانی، امضای سند

دموکرات آذربایجان در آذربایجان، جزیی بود از تشکیلات حزب توده ایران. وحدت کامل بین ما وجود داشت... بعد از ۲۸ مرداد که سازمان مادر مجموع خود به تدریج متلاشی شد، این پیوستگی‌ها از بین رفت... (بعداً) بین حزب توده ایران و فرقه دموکرات آذربایجان در يك کنفرانس وحدت توافق شد که این دو حزب پیوند کامل پیدا کنند و يك سازمان سیاسی بشوند، که الان وجود دارد... در مورد حزب دموکرات کردستان، در سال‌های ۶۰ این وحدت به وجود نیامد و به جدایی کشید. بدین ترتیب از این تاریخ به بعد، یعنی از سال ۱۳۳۲ به بعد، مسئله اتحاد سازمانی بین حزب دموکرات کردستان و حزب توده ایران از بین رفت و از لحاظ سیاسی هم آن‌ها راه خود را پیش گرفتند. آن راهی بود که مادر تمام این دوران با آن موافقتی نداشتیم. با آن‌ها اختلاف نظر داشتیم و به این جا کشید که الان می‌بینید. در مورد شخص قاسملو، ما در مورد اشخاص، تا مدرك مستقیمی نداشته باشیم، چیزی نمی‌توانیم بگوئیم.» (معلوم می‌شود دوستان از همان زمان در اندیشه تهیه مدارك مستقیم بوده‌اند). (کنفرانس مطبوعاتی کیانوری، مردم شماره ۶۳)

از جبهه ائتلافی، فرقه دموکرات آذربایجان با هجوم ارتجاع، از سوی رهبران خویش، به مرگی بی‌افتخار و بی‌مقاومت محکوم شد. البته توده‌ها تا آن جا که توانستند، خود را به رایگان تسلیم دشمن نکردند و با اندوه و ناکامی ولی قهرمان و سربلند ده‌ها صدها و هزارها، بی‌تسلیم و زبونی جان باختند. آن جریان تاریخی که سازنده فرقه دموکرات آذربایجان، مجزا از نبرد همه خلق‌های ایران برای رهایی شد، خود به بررسی ویژه‌ای نیازمند است. اما من این جا به عمده‌ترین علت آن، که عدم پذیرش حزب توده ایران، به عنوان سازمان سیاسی طبقه کارگر از طرف بایرنسب‌ترین کمونیست‌های باقی مانده از حزب کمونیست ایران بود - و پیشه‌وری یکی از سرسخت‌ترینشان محسوب می‌شد - اشاره کنم. رهبران حزب توده ایران دائماً ادعا می‌کنند که در تشکیل حزب توده ایران، کمونیست‌های قدیمی ایران شرکت داشته‌اند:

«زمانی که حزب توده ایران پا به عرصه زندگی می‌گذاشت، معدودی اعضا و فعالین حزب کمونیست ایران و هواداران دور و نزدیک آن که حزب نوین را پایه‌گذاری می‌کردند با

نیز در حفظ تشکیلات سیاسی خود جدا از حزب توده ایران، اصرار ورزیدند و باین کار، کینه رهبران حزب توده ایران را برای خویش خریدند. و امروز در حساس‌ترین لحظات زندگی و سرنوشت خلق کرد، جاه‌طلبان کمیته مرکزی به تلافی برخاسته‌اند.

درس تجربه تاریخی جبهه ائتلافی دموکراتیک ایران را می‌توان چنین خلاصه کرد:

رهبران فرقه دموکرات آذربایجان با پشت کردن کامل به توده‌ها، با رجحان شمردن جان حقیر خود به عمر و هستی ده‌ها هزار انقلابی آذربایجان و خانواده آن‌ها، همان پاسخ شایسته خویش را که فنای کامل تشکیلاتی و تحقیر و بی‌اعتنایی باشد، از خلق آذربایجان دریافت داشتند.

رهبران حزب توده ایران، درست به نسبت قهرمانان مقاوم و پابرجای خود به سنن انقلابی خلق، به نسبت روزبه‌ها، سیامک‌ها، مبشری‌ها، و کیلی‌ها، کیوان‌ها، حکمت‌جوها، و دیگران نفوذ خود را حفظ کرده و اینان که امروز هنوز «درود» کی از توده‌ای‌ها می‌شنوند، در واقع به ناشایستگی نشان رادر خون قهرمانان حزب برشته کرده‌اند.

ولی رهبران امروز حزب دموکرات کردستان، در بین خلق کرد، از همان اتوریتته و نام، از همان قبول و ایثار عمومی برخوردارند که شایسته رهبران قهرمانی چون ملا آواره‌ها، ابوالقاسم صدر قاضی‌ها، محمدحسین سیف قاضی‌ها و قاضی محمدها می‌تواند باشد.

باری، پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۲، تا رهبران حزب توده ایران چمدان‌هایشان را باز کنند، حزب دموکرات کردستان نفوذ تشکیلاتی از پیش ساخته و در واقع گسیخته نشده خود را با استفاده از شرایط مساعد علنی، به سرعت در بین خلق کرد گسترده، سنت مبارزه مسلحانه کردستان و تسلیح سریع پیوستگان جوان به حزب، همه ارتجاع، همه فتودال‌ها و همه بازماندگان رژیم گذشته و همه واپس‌گرایان رژیم فعلی را سراسیمه کرد و به اندیشه هجوم به خلق کرد انداخت. می‌بایست قبل از این که حزب دموکرات کردستان به درستی و به طور کامل روی دوپای خویش بایستد بر او ضرب‌های وارد کرد. زیرا همه می‌دانستند اگر حزب دموکرات صدمه دیگر مورد هجوم قرار گیرد بار صدویکم هم پس از تجدید حیات پرچم حقوق ملی خلق کرد را بی‌کم‌وزیاد و بی‌سازش در اصول بر خواهد داشت و پیروزی خلط کرد را نیز به معنای عقب‌نشینی تاریخی ارتجاع ایران باید به حساب آورد. ارتجاع این را نمی‌پذیرفت و چنین بود که هنوز هفته‌ای از پیروزی انقلاب نگذشته بود که توطئه‌ای در کردستان به وسیله ضد انقلاب و به قصد تضعیف

مرگ سیاسی و نهایی فرقه آذربایجان بود و تاریخ نیز چنین ثابت کرد. اما مبارزه در راه دموکراسی خلق، در کردستان دچار چنین سرنوشتی نشد. رهبران خلق کرد نیز جدا از حزب توده ایران، تشکیلات سیاسی مردم کردستان را پایه ریختند، نفوذ خود را بین انقلابیون پیشاهنگ و توده کرد گسترده و گرچه آنها نیز بایورش ارتجاع عقب نشستند، اما رهبران خلق کرد با ایستادگی غیورانه، با عدم گریز از صحنه و بامرگ قهرمانانه به امضای پیمان استوار خویش با خلق وفادار ماندند و سنت مبارزه را با فریادهای آزادی خواهانه در زیر چوبه دار به گوش نسل بعد رساندند:

«چشمانم را نبندید. می خواهم در آخرین نفس به سپیده افق های سحرگاهی بنگرم که چه گونه سینه ظلمت را می شکافد.»

«شما امروز يك قاضی محمد را اعدام می کنید، ولی بدانید که فردا هزاران قاضی محمد در کردستان به پا خواهند خاست و کاروان انقلاب را به پیروزی خواهند رسانید.» (از سخنان قاضی محمد، رجل تاریخی برجسته کردستان زیر چوبه دار).

برای پایه گذاران حزب دموکرات کردستان ایران، تاملت کرد زندگی می کند، شعله افتخار و غرور جاوید، در سینه نسل های کرد و همه آزادی خواهان این سرزمین فروزان خواهد ماند.

این است رمز قدرت توده ای حزب دموکرات کردستان و دلیل ادامه حیات سیاسی این حزب در سخت ترین مراحل تاریخ و چنین است پایه اصلی اختلافی که سالهاست بین رهبران حزب توده ایران و میراث بردگان قاضی محمد و صدر قاضی به وجود آمده است.

هزیمت رهبران حزب توده ایران در واقع پیش و پس از کودتای ۱۳۳۲، ضعف وزبونی و تسلیم یک عده از پرمدعا ترین رهبران این حزب در روز آزمون، بازماندگان غیور حزب دموکرات کردستان را واداشت تا به رهبران خویش فشار بیاورند تا از ادامه پیوند تشکیلاتی با حزب توده ایران - پیوندی که رهبری حزب توده با اغتنام فرصت از سرگردانی دو نهضت مترقی کردستان و آذربایجان به آنها تحمیل کرده بود - سرباززنند سپس نیز آن توجیهاتی که در کنفرانس وحدت سال ۱۳۳۹، فرقه دموکرات را که جز نامی از آن باقی نمانده بود واداشت که به تحمیلات رهبران حزب توده ایران بازهم گردن بگذارند، مرکزیت غیرتمند حزب دموکرات کردستان را نفریفت و مثل همه انقلابیون راستین ایران تا امروز هم نمی فریبد. و سرانجام نیز همچنان که انقلابیون سراسر ایران در اندیشه ایجاد حزب پرولتری، بی اعتنا به حزب توده ایران، افتادند، رهبران دموکرات کردستان

وجه تجزیه طلب نیستند.» (اطلاعات چهارم اسفند ۵۷، شماره ۱۵۷۹۲)

موضع گیری قاطع و صریح رهبران کرد و هوشیاری آن‌ها مانع موفقیت توطئه اول بر علیه حزب دموکرات کردستان شد. دولت هیئتی را مأمور رسیدگی به اوضاع کردستان نمود. هیئت با شیخ عزالدین حسینی به عنوان نماینده مردم مهاباد گفت و گو نمود و این گفت و گو منجر به صدور اطمینان‌های لازم از هر دو سو و صدور قطعنامه‌ای ۷ ماده‌ای مبنی بر خواست مردم کردستان گردید. اما عوامل رژیم گذشته در کردستان و ارتجاع و ضد انقلاب در مرکزی کار نشستند. ارتش که در اسفند ماه ۱۳۵۷، هنوز کاملاً ارتش شاهنشاهی بود، بر علیه مردم کردستان و احزاب مترقی کرد تحریک می‌شد. دولت موقت که هیچ نفعی در سروسامان گرفتن اوضاع نداشت، نسبت به مسئله بی تفاوت ماند و هنوز یک ماهی از توطئه نخست نگذشته بود که باردیگر در آستانه سال نو، جنگ و برادر کشی و این بار با حضور و به دست ارتش در سنندج به راه انداخته شد. روزنامه مردم در همان زمان درباره حوادث سنندج نوشت:

«حادثه سازی عمال امپریالیسم و ارتجاع در سنندج علیه خود آن‌ها برگشت. مردم مبارز سنندج به اتکای خلق کرد و همه مردم ایران، حادثه آفرینان را به جای خود نشانند و بر مبنای عادلانه‌ای که متضمن عمده‌ترین خواست‌های خلق کرد است، با آیت‌اله طالقانی به توافق رسیدند. آنچه در سنندج گذشت ماجرای تحریک آمیزی بود که دست‌های ناپاکی در پشت پرده به وجود آوردند و با تیراندازی به سوی مردم، گروگان گرفتن عده زیادی از مردم و سربازانی که حاضر به خون‌ریزی نشده‌اند، با انتشار خبرهای غرض‌آلود و انواع تحریکات دیگر، حادثه خونینی ساختند که می‌توانست به مسئله بزرگ سرتاسر کشوری بدل شود. بدون تردید هدف توطئه گران نیز همین بود. حداقل چیزی که توطئه گران می‌خواستند برهم زدن آرامش و متزلزل کردن پایه‌های انقلاب بود.

خوش بختانه مبارزین کرد با هوشیاری و فداکاری تمام این توطئه را درهم شکستند و موفق شدند به همراه آیت‌اله طالقانی به توافقی دست یابند که از بسیاری جهات جنبه تاریخی دارد و می‌تواند پایه استواری برای حل مسئله ملی نه تنها در کردستان

حزب دموکرات کردستان تدارك دیده شد. امیر انتظام در روزنامه اطلاعات اول اسفند شماره ۱۵۷۸۹ توضیح می دهد:

«دیشب به ما خبر رسیده که طالبانی ها باعث ناراحتی شده اند... ولی این مسائل از حد شایعه تجاوز نمی کند همچنان که ما پیش از این که انقلاب به مرحله کنونی برسد، شایعاتی در همین زمینه درباره بلوچستان شنیده بودیم.»

دو روز بعد عبدالرحمن قاسملو، در اولین مصاحبه خود پس از ورود به ایران واحراز پست دبیر کلی حزب دموکرات کردستان از توطئه بر علیه حزب دموکرات سخن می گوید و ضمن رد اتهام جدایی طلبی می گوید:

«عبدالرحمن قاسملو رهبر حزب دموکرات کردستان دیروز هرگونه اتهام جدایی طلبی را رد کرد و پشتیبانی کامل خود را از آیتاله خمینی و دولت انقلابی بازرگان اعلام داشت. قاسملو که پس از ۲۵ سال تبعید به وطن بازگشته است دیروز گفت: حزب او و مردم کرد جملگی پشت سر امام خمینی قرار دارند و اخیرا همبستگی خود را با دولت موقت اعلام کرده اند.» (اطلاعات سوم اسفند ۱۳۵۷، شماره ۹۱۵۷۱)

همه ترقی خواهان کردستان و همه قبایل کرد که به سرنوشت خلق خود علاقه مند بودند، پشت سر حزب دموکرات ایستادند و ضمن دفاع و اعلام پشتیبانی از جمهوری اسلامی خواستار حقوق ملی و رفع ستم مضاعف از خلق کرد گردیدند: «از سوی دیگر رؤسای ۵ قبیله کرد، دیروز در مصاحبه ای با خبرنگاران خارجی اظهار داشتند آن ها به شدت با تجزیه طلبان مبارزه خواهند کرد. این رهبران که بعضی شان از سرشناسان نهضت مبارزه کرد در سال های پیش بوده اند، گفتند: «ما ایرانی هستیم و ایرانی خواهیم ماند.» آن ها اتهام داشتن ارتباط با طالبانی را تکذیب کردند.

آقای غنی بلوریان معاون شورای انقلاب مهاباد و عضو حزب دموکرات کردستان گفت: خبرهای رسیده حاکی است که ملامصطفی بارزانی که اینک در آمریکا به سر می برد، به وسیله عوامل خود با پاره ای رؤسای عشایر کرد ایران در مرز ترکیه تماس گرفته... اما رؤسای عشایر کرد از قبول پیشنهاد ملا مصطفی بارزانی خودداری کرده و گفته اند آن ها به هیچ

همین دست‌های پشت پرده، همه سعی خود را در ممانعت از اجرای مفاد توافق نامه آیت‌اله طالقانی به کار بردند. این دست‌های پشت‌پرده فقط در يك جهت می‌کوشید و آن ایجاد آشوب در کردستان و مقصر جلوه‌دادن حزب دموکرات کردستان در حوادثی بود که به‌عمد و با استفاده از مهره‌های رژیم آریامهری در کردستان برپا می‌کردند. صاحبان این دست‌های پنهان را می‌توان در این گفت‌وگوی خبرنگار کیهان با امیرانتظام سخن‌گوی دولت موقت به آسانی شناخت:

س: چرا سمپاشی رادیو تلویزیون را در مورد مسائل ملیت‌ها ندیده می‌گیرید. مثلاً به‌رهبر واقعی مردم کردستان يك دقیقه هم فرصت نمی‌دهند که به تلویزیون بیاید. اما شخص دیگری را که در رژیم گذشته هم بارها در تلویزیون ظاهر شده است، به‌عنوان نماینده مردم کردستان روی صحنه تلویزیون می‌آورند.

ج: به این سؤال جواب داده نشد. (کیهان شماره ۱۰۶۷۸، ۲۰ فروردین‌ماه ۵۸)

مسائل کردستان به‌علت قاطعیت آیت‌اله طالقانی در حمایت از خلق کرد، مدت‌ها از کارشکنی‌های ضد انقلاب مصون ماند ولی درعین‌حال از اجرای توافق‌نامه نیز خبری نبود. کشور در تلاطم عبور از مراحل تثبیت قانونی انقلاب بود: رفراندوم و سپس انتخابات مجلس خبرگان. ضدانقلاب درپوشش انحصار طلبی آشوب را در همه جا و بیش از همه در اذهان توده‌های چشم به‌راه ثمرات دموکراتیک انقلاب دامن می‌زد. عدم رعایت اصول دموکراسی در اولین انتخابات عمومی برای گزینش نمایندگان مجلس خبرگان زمینه مساعدتری برای ظهور و حضور ضد انقلاب در کشور فراهم می‌آورد. در کردستان نیز دست‌های تازه‌ای از آستین‌ها بیرون آمد و توطئه جدیدی بر علیه خلق کرد آغاز شد. روزنامه مردم در شماره ۳۷ به‌معرفی ضد انقلاب توطئه‌گر در کردستان می‌پردازد:

«ارتباط سپهبد صیادیان، رئیس ساواک منحلّه آذربایجان غربی، و سروان فراری گارد جاویدان، اسماعیل یزدان‌فر، باشیخ طاهر معروف به شیخ‌گرك و عبدالله‌بایزیدی به‌قدری نزدیک و آشکار است که حتی صیادیان در جلساتی که از جانب فئودال‌ها و عناصر ضد انقلابی محل مخفیانه تشکیل شده، حضور می‌یابد و برای آنان نقشه و دستور عملیاتی طرح می‌کند. سروان فراری اسماعیل یزدان‌فر، از گارد جاویدان

بلکه در سایر مناطق کشور قرار گیرد.» (مردم شماره ۳،

۸ فروردین ۱۳۵۸)

روزنامه مردم به دنبال مقدمه فوق اساس توافقنامه ۷ ماده‌ای با آیت‌اله طالقانی را منتشر می‌کند و در پایان می‌افزاید:

«به این تعهد قطعی و روشن چیز زیادی نمی‌توان اضافه کرد. ما به همه مبارزین انقلابی و به ویژه آیت‌اله طالقانی و آیت‌اله عزالدین حسینی که توانسته‌اند بر سر این مسایل به توافق برسند تبریک می‌گوئیم... اما يك نکته هم را نمی‌توان ناگفته گذاشت و آن این که موضوع مسببین واقعه خونین سنندج در این توافق نامه مسکوت گذاشته شد. و از جمله معلوم نشده است که پادگان سنندج به دستور کدام مقام دولتی یا نظامی به روی مردم آتش گشوده و به چه دلیل مردم و سربازان را گروگان گرفته است. نقش ستاد ارتش در این حوادث چیست و به طور کلی ستاد ارتش زیر نظر کدام مقام کار می‌کند. آنچه نمی‌توان و نباید انکار کرد این است که اعلامیه‌ها و خبرهایی که از سوی ستاد ارتش منتشر می‌شد به شدت خصمانه و با روح توافق نامه کم‌ترین الفتی ندارد.» (همان جا)

آنچه را که ما می‌خواستیم ثابت کنیم، مقاله روزنامه مردم شماره ۳ که هنوز به چنگ دارودسته دبیر اول نیفتاده و به صحنه‌سازی نامه، عوام‌فریبی نامه، توجیه نامه و تسلیم نامه تبدیل نشده است به روشنی بیان داشته. ارتش نه تنها مسبب واقعه سنندج بوده است بلکه از توافق بین آیت‌اله طالقانی و نمایندگان خلق کرد نیز عصبانی است و سعی در به هم ریختن محیط حسن تفاهم دارد. در همین مقاله نکته دیگری نیز آشکار شده است و آن ستایش از نقش انقلابی شیخ عزالدین حسینی که در آن زمان به عنوان نماینده حزب دموکرات و همه خلق کرد در مذاکرات شرکت می‌جست بوده است. کمیته مرکزی حزب توده ایران در اعلامیه‌ای که در همان زمان به مناسبت حوادث سنندج منتشر کرد نوشت:

«آنچه مسلم است نیروهای صدیق انقلابی کرد این درگیری‌ها را ایجاد نمی‌کنند. دست‌هایی در پشت پرده در کار است تا انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراتیک مردم ایران را تضعیف کند. عمال امپریالیسم، و جاسوسان سیا، ساواک و موساد توطئه می‌چینند و می‌کوشند مردم مبارز و ضد امپریالیسم کردستان را به جان هم بیندازند.»

از دهقانان طلب می‌کنند.

حوادثی که چندی پیش در قریه ترکش روی داد. ناشی از همین تعرضات و مزاحمت‌های فتودال‌ها و گروه‌های مسلح متعلق به آنان بود. در نتیجه این حوادث هفت نفر از طرفین کشته شدند. و در حدود صد قبضه اسلحه از گروه‌های ضدانقلاب به غنیمت گرفته شد. به دنبال این حوادث، شیخ طاهر گزگزك فرار کرد و به پادگان پیرانشهر، که در اختیار ارتش است، پناهنده شد، و شگفت این که پادگان به عوض این که او را دستگیر کند، به وی پناهندگی داد. (همان مقاله)

رهبران حزب توده ایران با بالازدن گوشه‌ای از برنامه‌ریزی‌های ضدانقلاب بر علیه خلق کرد، با گذاردن ماسک دموکرات‌نمایی، بر سر راه حزب دموکرات کردستان برای به دام کشیدن آن‌ها دانه می‌پاشید، رهبری حزب توده ایران بی‌این که از حزب دموکرات نام ببرد، آن‌را در طیف نیروهای مترقی و انقلابی کردستان می‌شناساند. اما بازی موش و گربه دبیر اول بی‌نتیجه ماند و سرانجام معلوم شد حزب دموکرات کردستان با ساز آن‌ها نمی‌رقصد و دبیر اول مجبور است خر خود را در کردستان به تنهایی براند. حساب‌ها غلط از آب درآمد و ناگهان روزنامه مردم شماره ۵۲ بدون این که بتواند کینه قدیمی را در بحرانی‌ترین روزهای حزب دموکرات و درست در روزهایی که ارتجاع تدارک حمله وسیعی را بر نیروهای انقلابی کردستان می‌دید، پنهان نگه دارد، می‌نویسد:

«بر پایه همین اصول و برخورد علمی به تشکل انقلابی نیروهای پیشگام طبقه کارگر است که حزب توده ایران همیشه هوادار وحدت سیاسی و سازمانی کلیه نیروهای بوده و هست که، صرف نظر از وابستگی به خلق‌های گوناگون در سراسر ایران، هوادار راه طبقه کارگر، آماده برای شرکت در حزب طراز نوین طبقه کارگرند...»

... محتوای اساسی... این بود که در سراسر ایران، حزب فراگیر طبقه کارگر، با نام حزب توده ایران باشد و در آذربایجان و کردستان سازمان‌های ایالتی حزب توده ایران، با نام فرقه دمکرات آذربایجان و حزب دمکرات کردستان فعالیت کند. (چه توقعات کوچک فروتنانه‌ای!)

متأسفانه برخی از دوستان کرد، از همان آغاز تجدید فعالیت تحت تأثیر انحراف مصطفی بارزانی و عوامل خارجی دیگر

اکنون فرمانده گروه‌های مسلح یکی از طوایف ضد انقلابی
کرد است. امام حسنی، نماینده کمیته امام در ارومیه، چندی
پیش با شیخ طاهر، که سال‌های متمادی از نوکرهای خانه‌زاد
شاه مخلوع بوده، ملاقات می‌کند و پیشنهاد تقسیم اسلحه
میان فتودال‌ها را با او در میان می‌گذارد. به دنبال این ملاقات
شیخ طاهر جلسه مشاوره‌ای از دوستان خود تشکیل می‌دهد و
مسئله تقسیم اسلحه را مطرح می‌کند. در این مجلس، شیخ
طاهری، عصمت‌خان وزرا، ابراهیم نوذری، رئیس طایفه قدر،
از ایل منگور، بایزید آقا، از طوایف مروت و شم و محمد
امین کاک سوار شرکت می‌کنند. پس از یک هفته از پایان این
جلسه، از طرف امام حسنی، در حدود هزار قبضه تفنگ
برنو در اختیار شیخ طاهر گذارده می‌شود، که تعداد ۱۵۱ قبضه
آن برای محمد امین کاک سوار، ۲۴۹ قبضه دیگر برای
فتودال دیگر و ۲۰۰ قبضه برای عبدالله بایزید آقا و ۶۰ قبضه
برای رحمت‌خان زرزا ارسال می‌شود و تعدادی هم به ابراهیم
نوذری تحویل می‌گردد. (مردم شماره ۳۷، مقاله ضد انقلاب
در کردستان)

این ضدانقلابیون، مو به مو همان‌هایی هستند که حزب دموکرات کردستان،
در منطقه معرفی می‌کند: شیوخ مرتجع به نام نماینده امام، فتودال‌ها، ارتشیان
ضد انقلاب و راست‌گرایان دولتی. به صحنه توجه کنید:

«گروه‌های مسلح این فتودال‌ها، به دستور اربابان خود با
رهنمودهای سپهبد فراری صیادیان و سروان گارد سابق
یزدان‌فر، برای اهالی روستاها مزاحمت‌هایی فراهم می‌آورند
و در روستاها و راه‌ها به غارت و راهزنی می‌پردازند، به خانه
های آنان می‌ریزند، گاو گوسفند آنان را به غارت می‌برند
و با ارباب و تهدید و وعده‌های پرداخت پول، آن‌ها را برای
اجیر شدن در گروه‌های مسلح ضد انقلابی تبلیغ می‌کنند.
دهقانان که با چنین وضعی روبه‌رو هستند، در به در در پی
یافتن اسلحه برای دفاع از جان خود و خانواده‌هایشان
می‌گردند و حتی گاو گوسفند خود را برای خرید اسلحه
می‌فروشند فتودال‌ها و اربابان سابق، به اتکاء گروه‌های مسلح
خود، به دهات می‌روند و با تهدید، سهمیه اربابی خود را

عرضه کند... مردی بیفتد جلو، که تاحدی شعور و فهم و درایت این گونه کارها را نیز داشته باشد، يك راه میان بر و شرافتمندانه ارائه کند و مسئولیت‌هایش را نیز به عهده بگیرد...»

... باید بگوئیم که برای اجرای این امر خیر نه تنها «ابر مرد» داوطلب، بلکه يك نیروی سیاسی داوطلب صاحب نفوذ و با اعتبار یعنی حزب توده ایران وجود دارد، که طی چندین اعلامیه و سند رسمی در ارگان مرکزی خود، «مردم»، راه حل درست مسئله کردستان را پیشنهاد کرده...» (مردم شماره ۶۳)

این «ابر مرد» که بر رأس «ابر سازمان» سیاسی تاریخ ایران نشسته و تنها اشکالش این است که هیچ کس قبولش ندارد، هر چه می‌کند حتی ذره‌ای نمی‌تواند مسیر امور را تغییر دهد. هنوز حوادث کردستان و نیروهای مزدوری که در پروسه مبارزه به حق مردم کردستان، کارشکنی می‌کنند، آن قدر شناخته و رسوا هستند که دبیر اول جرأت نمی‌کند حمله مستقیم به حزب دموکرات کردستان را طرح ریزی کند. به ویژه هنگامی که نماینده امام، مهدی بهادران از سفر يك ماهه به منطقه باز می‌گردد و گزارشی منتشر می‌سازد که در واقع ادعای نامه‌ای است بر علیه مسئولین و گردانندگان جمهوری اسلامی:

بسمه تعالی

حضرت امام خمینی دام‌ظله

از مجموع مشاهدات و بررسی‌های ۲۵ روزه در نقده و حومه و بقیه جاهای آذربایجان غربی و کردستان، که مدارك آن همراه گزارشات تقدیم می‌گردد:

۱. بعضی ادله و شواهد در دست است که در کردستان و آذربایجان غربی يك توطئه مرموز در جریان است، زیرا فئودال‌ها و مالکین که در رژیم گذشته عامل اجرایی شاه در منطقه بوده‌اند که توسط افرادی نظیر آقای دکتر چمران، تیمسار ظهیرنژاد فرمانده لشکر ۶۴، سرهنگ شهبازیان و سایر فرماندهان ارتشی و ژاندارمری تا بن دندان مسلح شده‌اند و در برابر مردم مستضعف که سالیان زیاد از دست فئودال‌ها زجر کشیده‌اند، تحت فشار قرار می‌گیرند.

۲. بعضی عناصر ارتشی مانند فرماندهان فعلی کردستان و

سمت‌گیری نادرستی را در سیاست داخلی و عمومی خود
اتخاذ کردند و به موافقت در جهت تشکیل حزب واحد سراسری
طبقه کارگر ایران آن‌طور که در بالا گفته شد، پشت پا زدند
رچه در سال‌های فعالیت در مهاجرت و چه پس از سرنگونی
رژیم استبدادی محمدرضا پهلوی از آغاز فعالیت علنی راهی
را برگزیدند که در سمت‌گیری‌های عمده، با راهی که حزب
توده ایران در آن دوره و در لحظه کنونی درست می‌دانسته
ومی‌داند، اختلافات جدی داشته و دارد.

تمام کوشش ما برای یکی کردن سمت‌گیری‌های عمده در عمل
سیاسی و گام‌گذاردن در راه وحدت سازمانی دو حزب، با
کمال تأسف ما به نتیجه‌ای نرسید.» (مردم شماره ۵۲)

دبیر اول، در مقاله فوق‌آغاز فعالیت مستقل حزب توده در کردستان را،
مثل به صدا درآوردن شیپور نبرد با حزب دموکرات کردستان، اعلان می‌کند.
دبیر اول ناکامی خود را در سال‌های گذشته با ناکامی پس از انقلاب خود برای
بی‌منازع کردن میدان برای خویشتن درهم می‌آمیزد و اولین تهمت و افترا را
به‌عنوان هشدار از گنجینه غنی پرخاش‌گری خود بیرون می‌ریزد و برخی از
دوستان کرد را «متأسفانه تحت‌تأثیر انحراف مصطفی بارزانی و عوامل خارجی
دیگر» معرفی می‌کند. این شروع توطئه دبیر اول حزب توده، هم‌صدا با ارتجاع
بر علیه حزب دموکرات کردستان است، به پایان آن هم خواهیم رسید. یکبار
روزنامه مردم که مدت‌ها در باره کردستان سکوت اختیار کرده بود، به کردستان
نامه و حزب توده به‌محور تغییرات و تصمیمات سیاسی و مرکز سرنوشت‌ساز برای
کردهای ایران تبدیل می‌شود. روزنامه مردم سرکلیشه ثابتی در باره حل‌مسالمت
آمیز مسئله کردستان به‌عنوان شعار روز اختیار و در کم‌تر از ۱۴۵ شماره (از
شماره ۵۸ تا شماره ۲۰۰) ۴۵ مقاله ریز و درشت و ده‌ها اظهار نظرهای
کوتاه درباره کردستان منتشر می‌سازد. در یکی از این مقالات دبیر اول بانهایت
فروتنی و حجب و حیا ادعا می‌کند:

«... از جمله روزنامه «اتحاد بزرگ» نوشته است: «شدت
عمل در کردستان درمان درد نیست» و روزنامه اطلاعات زیر
عنوان «ابر مردان کجا هستند؟» مقاله‌ای انتشار داده که در
آن از جمله می‌نویسد: «چرا در کردستان يك مرد پیدانمی‌شود؟
چرا يك نفر آدم ابر مرد پا جلو نمی‌گذارد... نسبت به هر دو
طرف پرخاش کند و راه حل معقولی و پایان‌دهنده به‌مراغه

۲. دستگیری و مجازات عاملین کشتار و غارت قارنا، بیگم قلعه و آتشسوزی خرمن و خانه‌های مردآب و غیره.
۳. نظارت روی دادگاه انقلاب و تقویت آن جهت دستگیری مفسدین.

۴. تعویض یا توبیخ فرماندهی که رسماً در اختیار دشمنان قرار گرفته و اسلحه در اختیار ضدانقلابیون گذارده و در صدد تضعیف سپاه پاسداران است.

۵. فرستادن ۲ نفر بازرس از طرف امام ۲ نفر بازرس از طرف دولت و شورای انقلاب و یک نفر از طرف دادستان کل.

با احترامات فائقه مهدی بهادران - ۵۸۶۶۲۴

گزارش نماینده امام، ماست دبیر اول را برای مدتی کیسه می‌کند. حمله به حزب دموکرات کردستان که گزارش نماینده امام به خوبی حقانیتش را در دفاع از خلق کرد اثبات می‌کرد، به سود دبیر اول نیست. آن جریانی که می‌رفت گام به گام بعضی رهبران حزب دموکرات را ابتدا به بارزانی و سپس به ناتو وصل کند، شروع به عقب‌نشینی نمود. و تبدیل شد به مقاله‌ای ظاهراً پرخاش جویانه به دولت جمهوری اسلامی تحت عنوان جواب دولت در مورد کردستان قانع کننده نیست:

«در باره اطلاعیه دفتر نخست‌وزیر، قبل از هر چیز باید بگوئیم که تنها جواب صریح و قاطعی که در این اعلامیه به گزارش مهدی بهادران داده شده، این است که می‌گوئید: آنچه در مورد پخش سلاح‌ها توسط دکتر چمران متذکر شده بودند، کذب محض است. بقیه جواب‌های دولت مبهم، گنگ و دوپهلو است و قسمت اعظم مطالب آقای بهادران در این اعلامیه بی‌جواب مانده است.» (مردم شماره ۷۲)

و چون قلم دبیر اول پس از این حمله آبکی به دولت باید موازنه را برقرار کند، چند روز بعد، به سمت نیرویی در کردستان - که نمی‌توانست حزب دموکرات باشد - می‌چرخد:

«باردیگر در حوادث خونبار کردستان دیده شد که دست جنایت‌بار امپریالیسم حتماً و الزاماً به نام شاه سابق و ساواکی اعدام شده، عمل نمی‌کند. بلکه می‌تواند از آستین آنچه چپ افراطی نام گرفته ولی هیچ وجه مشترکی با چپ‌راستین،

آذربایجان غربی و پاوه از پرسنل زیر فرمان در اثر نداشتن
بیتش مذهبی و انقلابی در کنار کارهای مثبت خود روح
خصومت و عقده را بین ترک و کرد منطقه چنان تحریک کرده اند
که برای همیشه اختلاف باقی خواهد ماند و به احتمال قوی
بایک جنگ چریکی از سوی دموکراتها مواجه خواهیم
شد، همین عامل باعث بیزاری مردم بی گناه از جمهوری
اسلامی و بدبینی به شما گشته که در نتیجه مردم به سوی
دموکراتها سوق داده می شوند.

۳. با تحقیقات مفصل که گزارشات و نوارهای موجود،
جوانمردان استخدای ژاندارمری و مجاهد به نهادهای نقده
تحت سرپرستی آقای معبودی و سرگرد نجفی در قارنا از
توابع نقده حداقل ۴۵ نفر را بدون گناه قتل عام کرده در
محل سکونت آنها و بعداً کشته‌ها را به بیابانها انتقال
داده اند که وانمود نمایند در جنگ کشته شده اند و دهات را
غارت کرده و به آتش کشیده اند و اهتوار بگری در کویا کو
۵ نفر را کشته و این در اثر بی لیاقتی یا خیانت و توطئه
فرماندهان ژاندارمری از یکسو و تحریک احساسات ضد کردی
و بیدار شدن روح انتقام جویی بر ضد کردهای معصوم است.
متأسفانه با این که عاملین این کشتار شناخته شده اند، به علت
حمایت ظهیرنژاد از مفسدین محلی امکان دستگیری و
مجازاتشان نیست.

۴. در نقده و حومه و بلکه در سراسر کردستان و آذربایجان
غربی یکی از عوامل جنگ و خونریزی وجود ملائماهای
ساواکی یا متعصب و ضد کردی و فتوئدالهای مسلح است که
توسط ارتش و ژاندارمری مسلح شده اند و دادگاه انقلاب و
سپاه پاسداران انقلاب قدرت کافی برای جلوگیری راندارند.
مانند جریان قارنا که حکم حاکم شرع آقای خلخالی و آقای
امید نجف آبادی اجرا نشد.

۵. در کنار راه حل نظامی راه حل فرهنگی - ایدئولوژی
و عمرانی جهت کردستان و آذربایجان غربی لازم است.
پیشنهاد ۱. تصفیة روحانیون قلابی که باعث جنگ دوسه ماه
قبل نقده شده اند و سایر نقاط.

در مهاباد ما را بر آن داشت که طی این نامه بر داشت خود را درباره آنچه که در لحظه کنونی در کردستان ایران می گذرد، با شما در میان بگذاریم.

... مدت ها بود که کمیته مرکزی حزب توده ایران انتظار چنین اقدامی را از طرف رهبری حزب دموکرات کردستان ایران داشت، زیرا از حزبی که در آن مبارزان وفادار به راه قهرمان ملی کردستان ایران و همه خلق های ایران - قاضی محمد، صدر قاضی، سیف قاضی - گرد آمده اند، انتظار دیگری نمی رفت. در کردستان ایران دو جریان سیاسی فعال است. اول. جریان سیاسی متکی به نیروهای راستین خلق کرد که... خو استار آند که در چارچوب پیروزی و پیشرفت این انقلاب... به محرومیت های ملی خلق های غیر فارسی... پایان داده شود. (یعنی حزب دموکرات کردستان) دوم. جریان سیاسی متکی به ضدانقلاب در کردستان. این جریان... از طرف وابستگان به رژیم سرنگون شده... امپریالیسم آمریکا وانگلیس، صهیونیسم و دولت بعثی عراق متکی است. (یعنی کومله)

دوستان گرامی...

شما خوب می دانید که گروه های سیاسی وابسته به ضد انقلاب، مانند حزب جمهوری خلق مسلمان، پیروان شاپور بختیار در حزب ایران تا جبهه دموکراتیک ملی و گروه های مائوئیستی، با گروه های وابسته به ضدانقلاب در کردستان رابطه برقرار کرده اند و با آنان اقدامات مشترکی را علیه انقلاب سازمان می دهند.

انقلاب ایران از رهبری حزب دموکرات کردستان ایران، حزبی که بدون شك بخش چشم گیری از بهترین فرزندان انقلابی میهن دوست خلق کرد در صفوفش گرد آمده اند. می طلبد که بی درنگ در کشیدن خط مشخص و بدون ابهام جدایی میان نیروهای میهن دوست و ترقی خواه کرد و گروه های دیگر وابسته به آن و همچنین گروه های حادثه جو و آنارشیت، که با جنگ و آشوب بازی می کنند، جدا کند...

دوستان گرامی...

یعنی طرفداران خلق زحمتکش ندارد و در واقع چپ‌نمایی است، بیرون آید. گفته می‌شود که یکی از سازماندهندگان اصلی وقایع اخیر و حمله به ستون ارتشی جلال‌الدین حسینی است. جلال‌الدین به قراری که گفته می‌شود وابسته به یک سازمان مائوئیستی به نام «سازمان انقلابی زحمتکشان کرد» است. این سازمان مائوئیستی زیرچنین نام عوام‌فریبانه‌ای، مستقیماً با صهیونیست‌ها و آمریکایی‌ها در تماس است.» (مردم شماره ۸۴)

ممکن نیست در مسائل سیاسی بتوان چند پهلوتر از این صحبت کرد گفته می‌شود فلانی با فلان کس که گفته می‌شود فلان طور است، فلان رابطه دارد. اما این‌ها نظر چه کسی است، جا برای گریز هست. شاید دبیر اول بتواند با کومه بر علیه دموکرات‌ها و یا با دموکرات‌ها بر علیه کومه بسازد. بنابراین نایستی تند رفت، جای گریز همیشه لازم است. باید سوراخی برای فرار باقی گذارد. خوش‌بختانه در همین اوضاع و احوال اشغال جاسوس خانه آمریکا که مدت‌ها خوراک تبلیغاتی کافی برای دبیر اول فراهم می‌آورد و پیام امام در باره کردستان که در آن از خلق کرد می‌خواهد در موقعیت حساس رویارویی با آمریکا از اختلاف دست بکشند، تا چندی مسئله کردستان را به مسئله فرعی انقلاب تبدیل می‌سازد و دخالت سازمان «ابر مرد» تاریخ ایران در مسئله کردستان، محدود می‌شود به نقل اعلامیه کمیته مرکزی حزب دموکرات درباره تذکر به سازمان انقلابی زحمتکشان کرد (کومه) که بی‌هیچ تفسیری در نامه مردم شماره ۱۵۷ به چاپ می‌رسد و مدت‌ها بعد چاپ اعلامیه هواداران حزب توده در کردستان، بعضی اظهار نظرهای پراکنده و تکراری و بی‌اهمیت و چاپ طرحی در باره واگذاری خودگردانی در کردستان که مورد توجه هیچ کس واقع نمی‌شود و بالاخره چاپ نامه‌ای از طرف دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان که به عنوان گلایه برای کومه فرستاده است. این نامه همراه است با ۱۵ صفحه افشاگری در باره سازمان مائوئیستی کومه (مردم شماره ۱۳۹) و بالاخره دبیر اول درمی‌یابد وقت آن است که یک بار دیگر شانس خود را برای «بلع» حزب دموکرات کردستان از طریق نصایح پدران و استفاده از شکاف بین حزب دموکرات و کومه آزمایش کند:

دوستان گرامی:

«اعلامیه مورخ ۱۸ دی ماه ۱۳۵۸ شما درباره حادثه حمله گروه‌های مسلح کومه به یک واحد از نیروهای انتظامی

همکاری با همه نیروهای انقلابی ایران برای دفاع از انقلاب
ایران، که خون‌بهای شهیدان است گام برخواهند داشت.»
(مردم شماره ۲۰۰)

اما در واقع، تیره‌ترین ابرها فقط بر آسمان آرزوها و اوهام دبیر اول است
که در گشت و گذار است. و درست برعکس، ضدانقلاب واقعی در کردستان آسمان
صاف و شفاف دارد. همه در تدارك هجوم نهایی به خلق کردند. جناح راست
ضدانقلاب قبل از این که جناح چپ آن، قاسملو را برای گرفتن کمک به بلوک‌بندی
نظامی ناتو بفرستد، برای به دست آوردن بهانه هجوم، سعی دارد رهبران کرد را
روانه مسکو کند:

«حزب دموکرات کردستان ایران ادعای ابوشریف را تکذیب
می‌کند.»

عبدالرحمن قاسملو، از جانب حزب دموکرات کردستان ایران،
طی تلگرامی به روزنامه‌ها، که رونوشت آن برای نام «مردم»
نیز ارسال شده است، ادعای ابوشریف، فرمانده عملیاتی سپاه
پاسداران، را در مورد این که از جانب عبدالرحمن قاسملو
هیئتی برای خرید اسلحه به مسکو اعزام شده است، تکذیب
کرده و آن را کذب محض خوانده است.» (مردم شماره ۲۱۱)

جنگ بر علیه خلق کرد، با ابعادی فاجعه‌آمیز درگیر می‌شود. رفقا، خود
کتاب جداگانه‌ای لازم است که فقط بر مبنای اسناد منتشره در مطبوعات رسمی،
روشن شود چه بی‌دادی بر مردم کردستان گذشت. گردابی از انتقام‌کشی بر علیه
یکی از زحمتکش‌ترین خلق‌های میهن ما به چرخش درآمد و جوانان کرد، یکه‌و
تنها در این گرداب پر خون به هر طرف می‌چرخیدند و برای نجات تلاش می‌کردند.
هر کس می‌خواست خون مردم کردستان، خون سربازان و پاسداران و خون
انقلابیون دیگر از هر گروه را وثیقه استحکام موقعیت خود، وسیله اثبات نظریات
جاه‌طلبانه خود، وسیله بهره‌کشی به سود خود و وسیله عوام‌فریبی و تقرب‌جویی
خود قرار دهد. سرانجام بیانیه مشترکی به وسیله حزب دموکرات کردستان و شاخه
کردستان سازمان چریک‌های فدایی خلق منتشر شد که فقط گوشه‌ای از فاجعه را
می‌نمایاند و مسئولیت ترقی‌خواهان را گوشزد می‌نمود:

«بیش از دو ماه است که آتش جنگ تحمیلی را در کردستان
برافروخته‌اند. این جنگ تاکنون به قیمت شهادت و مجروح
شدن هزاران نفر از زنان و مردان و کودکان بی‌گناه کرد
تمام شده است. و هر روز ابعاد فاجعه‌آمیزتری به خود

کمیته مرکزی حزب توده ایران امیدوار است که رهبری حزب دموکرات کردستان ایران باموضع گیری قاطع خود، يك گام تاریخی در جهت تحکیم جبهه‌ای که همه نیروهای انقلابی راستین را دربرمی گیرد، بردارد.» (مردم شماره ۱۴۴) دبیر اول باتمام نیرو، عرق ریزان درچرخ رهبران حزب دموکرات می دمد. هندوانه‌های بزرگی زیر بغل آنان می زند، آن‌ها را انقلابیون راستین، دوستان عزیز و مبارزان وفادار به راه قاضی محمد و جریان سیاسی متکی به نیروهای راستین خلق کرد می شناسد. و درمقابل تقاضای دبیر اول از رهبران حزب دموکرات این است که از چریک‌های حادثه جو و آنارشویست از جبهه دموکراتیک ملی و خلق مسلمان ضدانقلاب و گروه‌های چپ مائوئیستی نوکر آمریکا و عراق ببرند و به جبهه متحد خلق بپیوندند که فقط رهبران حزب توده ایران را شامل می شود و در عین حال جبهه‌ای است که «همه نیروهای راستین را دربرمی گیرد»!! درنامه دبیر اول آن ضد انقلاب واقعی، آن نیروهایی که در گزارش آقای بهادران به عنوان توطئه گران اصلی در کردستان به امام معرفی شده اند، آن ساواکی‌های معمم و آن ارتشی‌های غیر فراری که مقامات حساس ارتش جمهوری اسلامی را پر کرده اند، آن دولتیانی که مزدور اجیر می کنند تا مردم دهکده‌ها را قتل عام کنند، آن سازمان دهندگان چریک‌های پیشمرگ مسلمان و آن فئودال‌هایی که به وسیله مقامات مسلح شده اند، دیگر به حساب نمی آیند زیرا خطر اصلی در این است که نیروهای سیاسی بتوانند در کردستان واقعا در برابر ضدانقلاب حقیقی قدرت نمایی کنند و حزب توده ایران عقب بماند. پس باید همه را از هم دیگر بر حذر داشت و به عزت گاه امن رهبران حزب توده فراخواند. لابد انتظار دبیر اول این بود که رهبران حزب دموکرات کردستان بی معطلی و شنابان سرازپا نشناخته و مشتاق، صفوف جبهه متحد خلق دبیر اول را پر کنند. اما خبری نمی شود و رهبران حزب دموکرات کردستان مثل بقیه انقلابیون دیگر، به این شگرد تازه دبیر اول نیز بی اعتنا می مانند و درنامه جوابیه، رهبران حزب توده را «خائن به تاریخ» و مردم ایران می خوانند. اما دبیر اول باز هم شانس خود را می آزماید و در انتهای مقاله‌ای که درباره خاطرۀ تابناک قاضی محمد به چاپ می رساند. این بار بدون کلمات مطمئن آن چنانی که سراپا شیره مالی است با سردی و یأس می نویسد:

«گرچه امروز ابرهای تیره و تاری هنوز بر آسمان کردستان درگشت و گذار است، لکن ما اطمینان داریم که نیروهای انقلابی اصیل کردستان، با الهام از راه قاضی محمد، راه پیروزی بر مشکلات را خواهند یافت، در طریق اتحاد و

مخاصمات موجود می‌دانند با شکست مواجه شده است. و دولت همچنان به سیاست لشکرکشی خود به کردستان ادامه می‌دهد و، در روزهای گذشته، علی‌رغم این که رئیس‌جمهور بنی‌صدر در چند مورد اعلام نمود خواسته‌های خلق کرد مورد تأیید قرار گرفته است و هیئتی جهت آغاز مذاکره به کردستان خواهد رفت. اما رئیس‌جمهور حاضر به اعلام رسمی پذیرش آنچه از جانب خود وی طرح شده بود، نگردید و هیچ هیئتی نیز برای مذاکره به منطقه نیامد و رئیس‌جمهور عملاً تسلیم سیاست نیروهایی گردید که قصد دارند به هر قیمت مسئله کردستان را از راه تشدید جنگ تحمیلی حل نمایند... مابار دیگر جدا و قاطعانه از مقامات مسئول و همه آن‌هایی که نگران سرنوشت مبارزات ضد امپریالیستی - دموکراتیک مردم میهنشان هستند می‌خواهیم از تلاش نیروهای سیاسی مسئول در کردستان به خاطر برقراری صلحی عادلانه مجدانه حمایت به عمل آورند.» (مردم، شماره ۲۴۶)

اما کسی را پروای این صداها نبود. جنگ را از این ده به آن‌ده، از این مدرسه به آن بیمارستان و از این کومه به آن خیمه کشاندند. بسیاری از پیرزنان و پیرمردانی که طلوع آرزوهای جوانی خویش را در غروب سیستم شاهنشاهی می‌دیدند، اینک با گلوله تعصبی کور و عقب مانده، در خاک ماندند و آینده در چشم کودکان و زنان جوان غرقابه‌ای از خون شد. اما جنگ تماماً زیان و تماماً فاجعه نبود. به گمان من تکان‌های شدید جنگ، آن نوسانات پرزور و بی‌تابی که از تلاطم یک جنگ داخلی سخت متعصبانه برمی‌خاست، خیلی زود چربی‌های اضافی را رو آورد و سبک به کنار ظرف‌فراند. وازدگان وازدند و آن‌ها که امید خلق را بازیچه و ابزار اندازه‌گیری تجربی خویش فرض کرده‌اند، یکباره و سرانجام معلوم نشد بر اثر چه معجزه شبانه‌ای دریافتند که تا همین نیمه‌شب دیشب اشتباه می‌کرده‌اند و راه آن‌ها از امروز صبح راه برگشت به خانه‌های امن، راه جست‌وجوی نور رستگاری در فراخ راه «دنباله‌روی» است. رفقا یکباره دریافتند که برای شروع، به قدر کافی کتاب نخوانده بودند و برگشتند تا کتاب بخوانند و دریابند چرا حتی زمانی که وجود نازنینشان در راه خلق به خاک و خون می‌غلطد، خلق پیروز نمی‌شود، آسمان برای سجده خون آنان بر سر غارتگران فرود نمی‌آید و بولدوزر انقلابی آنان راه خلق را نمی‌گشاید. چرا عجیب باشد: انقلابی‌گری خورده بورژوازی، که دم از پرولتاریا و مارکسیسم می‌زند، «تصحیح

می گیرد...

امپریالیسم آمریکا و همه متحدان داخلی آن بیش از هر زمان دیگر بر آن شده اند به هر قیمت که شده مبارزات مردم میهن ما علیه امپریالیسم را به مبارزات میان صفوف مردم بدل کنند و با ایجاد و دامن زدن به جنگ برادرکشی، وحدت خلق ها و زحمتکشان ایران را خدشه دار سازند...

هم اکنون در برخی مناطق کردستان دستجات مسلح وابسته به رژیم بعث عراق و پس مانده های رژیم سرنگون شده سلطنتی به مثابه کارگزاران و عوامل امپریالیسم جنایت کار آمریکا می کوشند آتش جنگ برادرکشی را همچنان شعله ور نگهدارند.

از جانب دیگر محافل جنگ امروز در حاکمیت نیز با نادیده انگاشتن حقوق عادلانه و طبیعی خلق کرد، با سیاست های جنگ طلبانه خود زمینه لازم را جهت گسترش میدان عمل نیروهای وابسته به امپریالیسم در منطقه فراهم می آورند. اعزام نیروهای ارتش و سپاه پاسداران جهت سرکوب کردستان، محاصره اقتصادی یعنی بستن راه ورود هر گونه مایحتاج عمومی و تبلیغات مسموم کننده بر علیه نیروهای سیاسی مسئول در کردستان نتیجه ای جز تشدید درگیری ها و نابود ساختن فضای تفاهم جهت حل مسالمت آمیز مسئله کردستان نخواهد داشت... چنین اوضاعی بدون تردید نگرانی عمیق همه نیروهای ترقی خواه و انقلابی و همه آن هایی را که به پیروزی نهایی مردم ما در مبارزه ضد امپریالیستی می اندیشند، بر می انگیزد.

بدین لحاظ ما ضمن دفاع از حقوق عادلانه خلق کرد، از تمام کوشش هایی که متضمن برقراری صلح در کردستان باشد، قاطعانه حمایت می کنیم و با تمام نیرو جهت تحقق آن تلاش می نمائیم.

اما با کمال تأسف مشاهده می شود تمام کوشش هایی که از جانب نیروهای مسئول منطقه جهت برقراری آتش بس و آغاز مذاکرات صلح به عمل آمده به واسطه عمل کرد نیروهای جنگ افروز و تمام آن هایی که موجودیت خود را در گرو

اما حزب دموکرات کردستان هم مثل همه انقلابیون دیگر در مقابل این همه شانتاژ پوچ، این همه تهمت زنی بی پایه فقط يك سؤال دارد، سئوالی که مثل کشیدن تیغ بر شیشه، اعصاب دبیر اول را می خراشد: «آیا حاضرید در مقابل خلق، در برابر کادرهای قدیمی حزب توده ایران و همه رزمندگان دیروز و امروز، صادقانه، بی توجیه و پرده پوشی راجع به گذشته پاسخ دهید؟»

اینک در هنگام نوشتن این سطور هنوز در کردستان جنگ می گذرد. هیچ کس در حاکمیت ایران، آماده نیست قرارنامه عمادهای، که مسلم است جز منافع فئودالها و جز تعصب کور شوونیسم فارس را سرکوب نمی کند، بپذیرد و به این همه برادر کشی پایان دهد. اما دبیر اول خوش حال است که سرانجام توانسته است به خیال خودش حزب دموکرات کردستان را بی آبرو سازد و حالا دیگر فقط مانده است که حساب مجاهدین را هم برسد و خود براریکه سلطنت سیاسی ایران تکیه بزنند. چندی است که همان زمره ها که با آن در گذشته دور مصدق و تادیروز قاسملو و حزب دموکرات کردستان را به زیر علامت سؤال می بردند امروز در باره مسعود رجوی و سازمان مجاهدین خلق ایران، تکرار می شود. اما آیا آنها واقعاً گمان دارند که مردم انقلابی ایران، امروز نیز مثل گذشته دور با این زمره های شوم به خواب خواهند رفت؟

موضع» نمی‌شناسد، تا آن‌جا به‌چپ می‌گردد که پیشانی‌اش را دیوار بشکافد و آن‌گاه، با یک عقب‌گرد کامل راهی را در پیش می‌گیرد که این‌بار سمت راست پیشانی‌اش شکافته خواهد شد.

اما دبیر اول دیگر روی پای خویش بند نیست. عاقبت دوسر آن پل‌معلق نجات وی به‌هم آمده است. و ناگهان زمینه آماده‌شده است تا کینه دیرینه خالی شود: «قاسملو مدت‌هاست که در ارتباط با امپریالیسم آمریکا، آلمان غربی، ناتو و بعث‌عراق به‌این نقش‌شوم خویش عمل می‌کند. هلند به‌نماینده‌گی از ناتو و بودجه آن ۹ میلیون دلار برای «آزادی خلق کرد»! و «احقاق حقوق آن»! در اختیار او قرار داده است.» (مردم شماره ۲۷۸)

می‌بینید از زمانی که رهبران حزب دموکرات کردستان دوستان گرامی و بهترین فرزندان انقلابی کردستان بوده‌اند فقط ۴ ماه می‌گذرد که ناگهان مبارزین وفادار به‌راه قاضی محمد تبدیل می‌شوند به‌خطرناک‌ترین عامل نظامی امپریالیسم. برای گام نهادن در چنین سرایش کین‌توزی سیاسی، صاف و ساده بایستی مخبط بود. اما نشخوار کاغذپاره‌های امپریالیستی به‌عنوان سند، مشکل دبیر اول را به‌تمامی حل نمی‌کرد. بایستی هرچه می‌توان اسناد تراشید و یا حتی موقتاً کرد. آس‌های قلبی، ناشیانه‌رو شد و هیچ‌کس جز خود دبیر اول را به‌وجود نیاورد. آن‌وقت آخرین پرده شاهکار دروغ و عوام‌فریبی روی صحنه می‌آید:

«قاسملو کیست؟»

عبدالرحمن قاسملو، پس از پیروزی انقلاب به‌ایران آمد. قاسملو پیش از آمدن به‌ایران و در دورانی که در مهاجرت می‌زیست، روابط مشکوکی با ضدانقلاب در چکسلواکی برقرار کرد و حتی چندبار (به‌خرج که؟!) به‌عراق مسافرت کرد و با رهبران بعث‌عراق دیدار و مذاکره کرد. (مردم شماره ۴۳۵)

معلوم می‌شود دوستان عزیز دیروزی، مبارزان وفادار به‌راه قهرمان ملی کردستان، دستشان از سال‌ها قبل نزد دبیر اول رو بوده است. آن‌ها با ضدانقلاب در چکسلواکی همکاری و به‌طرزی ضد انقلابی به‌عراق مسافرت می‌کرده‌اند!! این افتراهای رسوا، این کپی‌برداری از سنت‌های ساواک همه آن چیزی است که با آن می‌خواهند یک جریان تاریخی را با حمله به «سر» آن پا درآورند. زیرا رهبران حزب دموکرات کردستان حاضر نیستند مثل افسران حزبی مسحور گردن‌کشی‌های دبیر اول شوند و به‌وی تسلیم گردند.

شاه است. ولی ما می گوئیم به گذشته آنان مربوط است. بگذریم. دبیر اول، از همان ابتدای به اصطلاح گفت و گو، سنگ کج بنای خویش را که «سوءنیت» است، می گذارد و می نویسد:

«البته این جملات (لیستی از آماجها و سمت گیری های مترقی سازمان مجاهدین) از «سازمان مجاهدین خلق ایران» نیست. ولی نکات فوق، به نظر ما بازتاب نسبتاً دقیق برنامه سیاسی - اجتماعی این سازمان است. حزب توده ایران هنوز بر آن است که اکثریت اعضا و هواداران «سازمان مجاهدین خلق ایران» - با این که اقدامات سیاسی این «سازمان» مدت ها است که دیگر در جهت تأمین شرایط برای رسیدن به این آماجها نیست - به اعتقاد گذشته خود پایند هستند.» (ص ۶)

هم در نقل قول فوق و هم در نقل قول زیر که از نامه مردم شماره ۴۳۵ آورده ایم، «به همین علت ما برای آگاهی اعضا و هواداران «سازمان مجاهدین خلق ایران» و نیز گردانندگان «مجاهد»، قاسملو را به طور خلاصه معرفی می کنیم...»

به وضوح روشن است که دبیر اول می خواهد خطاب خود را به اعضا و هواداران سازمان بگیرد نه رهبران آن. همه جا این ریاکاری که نوعی توطئه محسوب می شود عمداً به کار گرفته می شود. در واقع دبیر اول سعی دارد ماهیت رهبری سازمان مجاهدین را که گویا از چشم اعضا و هواداران پنهان مانده است، به آنها بشناساند. این از همان ابتدا، نقض غرض برخورد و بحث اصولی و سالمی است که در پایان جزوه، رهبری ما رهبری سازمان را به آن دعوت می کند. معلوم است با چنین شیوه هایی نه تنها سازمان مجاهدین به بحث با آنها نخواهد نشست، بلکه باز هم بیشتر معتقد خواهد شد که پاسخشان باید همان ناسزا باشد.

بعد در پاسخ سؤال «سازمان» در بیانیه انجمن های دانشجویان که پرسیده بودند «چه گونه افراد و سازمان های «معلوم الحال» جرأت می کنند به «سازمان مجاهدین خلق ایران» ایراد بگیرند و هشدار بدهند که از مبارزه اصیل ضد امپریالیستی روگردان شده است» که سؤالی است با این محتوا، که شما اصولاً صلاحیت اظهار نظر درباره مجاهدین را ندارید. دبیر اول بدون ربط اساسی پاسخ می دهد که:

«انتشارات حزب توده ایران و گفتارهای رادیو پیک ایران شهادت می دهند که برخورد حزب ما با «سازمان مجاهدین خلق ایران» از همان آغاز فعالیت سیاسی این سازمان، تا

دبیر اول در گفت و گو با سازمان مجاهدین دنبال چیست؟

توطئه دبیر اول بر علیه مجاهدین، با گفت و گوئی شروع می شود که یکجانبه با سازمان آغاز می نماید:

دبیر اول ابتدا از به اصطلاح «فحش نامه» منتشره از طرف «اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان دانشگاه ها و مدارس عالی» به کلی لب ورمی چیند و تلویحاً آرزو می کند که روزی بتواند از موضع قدرت همین فحش ها را به طرف مقابل برگرداند (ص ۷، سطر اول). گرچه خارج از موضوع است اما انسان می خواهد از خودش سؤال کند که چرا انقلابیون ایران - از هر گروه و در هر موضع که باشند - در برخورد با رهبری حزب توده ایران جز دو شیوه در پیش نگرفته اند: یا به کلی سکوت کرده، در واقع به رهبری حزب بی اعتنا مانده اند و یا به آنها فحش داده اند؟ در این مورد استثنا - حتی برای نمونه - وجود ندارد. هر کسی که مجبور شده این آقایان را مورد خطاب قرار دهد، جز ناسزا چیزی را شایسته آنان ندانسته است، و گرنه همین «اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان دانشگاه ها و مدارس عالی» و درست در همین باره، یعنی پاسخ گویی به موضع گیری چریک های اکثریت در برابر مجاهدین نیز، جزو ای با عنوان «فدائیان اکثریت به کجا می روند؟» منتشر کرده است که به نظر من برخوردی جدی، منطقی و مثل یک گفت و گوی سالم دوستانه از آب درآمده است. این چه معمایی است که هیچ کس - حتی چریک های اکثریت - با ما برخورد سالم نمی کند؟ چرا این کینه از رهبران حزب ما در همه دلها ذخیره شده است و چرا حتی در ساده ترین برخوردها رهبران ما را به ناسزا می گیرند و بر کرسی «اتهام» می نشانند؟ رهبری می گوید به خاطر تلقین ساواک و سیا و رژیم

ساخت... از سال ۱۹۵۵ آن‌ها به‌طور مستمر روی اتحاد طبقه کارگر و دهقان علیه بورژوازی لیبرال و تزاریس‌پا فشاری می‌کردند و در عین حال هیچ‌گاه از پشتیبانی از بورژوازی علیه تزاریس‌پا سر باز نمی‌زدند... و از مبارزه ایده‌ئولوژیک و سیاسی آشتی‌ناپذیر علیه حزب بورژوا - انقلابی دهقانان یعنی «سوسیال رولوسیونرها» باز نمی‌ایستادند و ماهیت آن‌ها را در نقش دموکرات‌های خورده بورژوایی که عنوان کاذب سوسیالیست روی خود گذاشته بودند، فاش می‌ساختند. در سال ۱۹۵۷ بلشویک‌ها به‌هنگام انتخابات مجلس دوما برای مدتی کوتاه با «سوسیالیست رولوسیونرها» وارد ائتلاف سیاسی صوری شدند. در طول سال‌های ۱۹۱۲-۱۹۵۳ ما بارها و گاه طی چند سال متوالی با منشویک‌ها به‌طور صوری در یک حزب واحد سوسیال‌دموکرات کار می‌کردیم، بی‌آن‌که هیچ‌گاه از مبارزه ایده‌ئولوژیک و سیاسی علیه این اپورتونیست‌ها و ناقلین نفوذ بورژوایی در صفوف پرولتاریا باز ایستیم. در دوران جنگ، ما با «کائوتسکیست‌ها» با منشویک‌های چپ (مارتف) و بخشی از «سوسیالیست - رولوسیونرها» (چرنف، ناتانسون) وارد یک نوع سازش شدیم و در سیمروالدو کینتال با آن‌ها در یک‌جا نشستیم و بیان نامه‌های مشترک صادر کردیم، ولی هیچ‌گاه از مبارزه ایده‌ئولوژیک و سیاسی علیه «کائوتسکیست‌ها» و مارتف و چرنف باز نایستادیم و از شدت آن نکاستیم... در همان لحظه انقلاب اکتبر نیز ما با دهقانان خورده بورژوا یک ائتلاف سیاسی که جنبه صوری هم نداشت، بلکه بسیار مهم (و بسیار موفقیت‌آمیز) بود، برقرار ساختیم و برنامه ارضی اس‌ارها را تمام و کمال و بدون اندک تغییر پذیرفتیم یعنی به یک‌سازش مسلم‌تن در دادیم... همزمان با آن‌ها به «اس‌ارهای چپ» پیشنهاد ائتلاف سیاسی رسمی همراه با شرکت آن‌ها در دولت کردیم و اندکی بعد به آن تحقق بخشیدیم.» (بیماری کودکی چپ‌گرایی).

اما دیر اول، که جز آثار خودش چیزی نمی‌خواند. امروز از احتمال اتحاد «مجاهدین» با «پیکار» (که آن‌هم فرض بی‌مدرك و بی‌هویت و بامقاصد

امروز، تا چه حد درست بوده است، حزب ما این جریان را، از همان اولین لحظه آشنایی با موجودیتش، بانظر مثبت ارزیابی کرد... برخورد محکوم کننده حزب ما با توطئه مائوئیستی خائنانی که از پشت به «سازمان مجاهدین خلق ایران» خنجر زدند و در حقیقت آن «سازمان» را به تلاشی کشاندند، درست در همان چارچوب بود.» (ص ۷)

صرف نظر از این که دبیر اول حتی يك سطر نقل قول از انتشارات حزب و گفتارهای رادیو پیک ایران دائر بر نظر مثبت نسبت به ارزیابی عمل کرد «سازمان مجاهدین» و یا محکوم کردن سازمان پیکار در آن زمان نیاورده و نمی تواند هم بیاورد، اما به خوبی از فرصت استفاده کرده، بار دیگر کینه های کهنه را دامن زده و زخم های هم آمده را شکافته است. امروز، نسیمی از اتحاد عمل نیروهای طرفدار تعمیق انقلاب - که طبیعتاً رهبران، حزب ما را به آن سو نمی برند - به وزش در آمده است و این امر، دبیر اول را سخت به وحشت و تقلا افکنده است و در هر فرصتی همه را بر علیه همدیگر می شوراند. زیرا این اتحاد احتمالی واقعاً رهبران حزب توده را در سایه قرار خواهد داد و به نسبت موقعیت و پیشرفت این اتحاد ممکن است دکان آنها را به کلی برچیند. این جا لازم است اشاره شود، که مرحله بحرانی کنونی انقلاب ایران که در آن سرنوشت انقلاب و حدود اثربخشی خون های ریخته شده، تعیین می گردد، علی رغم تلاش های دبیر اول به تنها مطلبی که نیازمند نیست این است که ما به خاطر مسائل «دوران کودکی جنبش» به روی هم پنجه بکشیم. اگر منافع حال و آینده خلق حکم می کند، اگر حتی يك گام پیش تر بردن انقلاب، به اتحاد عمل همه نیروهای انقلابی، هر قدر کوتاه مدت، هر قدر محدود و هر قدر صوری، نیازمند است ما باید بی درنگ دست همدیگر را بفشریم. تنها شرط این است که با نهایت دقت و احتیاط عمل کنیم. گذشته از ده ها توصیه در همین باره، لنین خود کارنامه عمل خویش را در پذیرش چنین اتحادهایی این طور فهرست می کند:

«سوسیال دموکرات های انقلابی روس در دوران پیش از سقوط تزاریسیم، بارها از خدمات لیبرال های بورژوا استفاده کردند. بدین معنی که به سازش های عملی بسیار با آنها تن در دادند و در سال های ۱۹۰۱ - ۱۹۰۲، پیش از آن که هنوز بلشویسم پدید آمده باشد، هیئت تحریریه سابق روزنامه «ایسکرا»... با استرووه، رهبر سیاسی لیبرالیسم بورژوایی، اتحاد سیاسی صوری (البته برای مدتی کوتاه) برقرار

است و درست برای اقناع همان‌هایی نوشته شده است که خود، آنان را کم‌آگاه و یا ناآگاه می‌خوانند:

«مطلب دیگری را که رهبری «سازمان مجاهدین خلق ایران» برای درستی موضع‌گیری خود به تکرار بیان می‌کند، این است که: چون در این دوران «سازمان مجاهدین خلق ایران» رشد کرده، پس سیاست آن درست بوده است. این استدلال هم از ریشه نادرست است و تنها برای افراد کم‌آگاه و ناآگاه ساخته شده است. دو مثال:

در همین میهن انقلابی خودمان، تردیدی نمی‌توان کرد که پس از پیروزی انقلاب، در نتیجه روند درگیری مبارزات طبقاتی، قشرهایی از آن نیروهایی که در مبارزه علیه «استبداد» شرکت داشتند، از تعمیق انقلاب ناراضی شده و به تدریج به اردوگاه ضد انقلاب پیوسته‌اند. به این ترتیب پس از پیروزی انقلاب و در جریان عمیق‌تر شدن انقلاب، پایگاه طبقاتی امپریالیسم و ضد انقلاب پرورده آن گسترش پیدا کرده است. آیا این دلیل درستی سیاست این نیروها و حقانیت آن‌ها است؟! آن‌ها است؟!»

تجربه دردناک انقلاب شیلی هم، چنین پدیده‌ای را نشان می‌دهد. پس از پیروزی جبهه نیروهای انقلابی، ضد انقلاب و گروه‌های مائوئیستی که، با شعارهای مافوق انقلابی، به موازات امپریالیسم و ضد انقلاب داخلی عمل می‌کردند، توانستند از مشکلات ناشی از توطئه‌های اقتصادی امپریالیسم و سرمایه‌داری داخلی بهره‌گیری کنند و بخش قابل ملاحظه‌ای از نیروهای بینایی را به خود جلب کنند و حتی بخشی از طبقه کارگر را گمراه سازند و علیه دولت انقلابی آلبنده به اعتصاب بکشاند. می‌بینید که حتی گمراهی بخشی از طبقه کارگر دلیل عدم حقانیت دولت انقلابی آلبنده و دلیل حقانیت «چپ‌گرایان» و ضد انقلاب نیست. در آن زمان، چپ‌گرایان شیلی هم به خود می‌بالیدند و رشد کمی طرفداران خود را دلیل بر درستی راه ماجراجویانه و ضد انقلابی خود بیان می‌کردند.

تجربه تاریخی حزب توده ایران هم شاهد چنین پدیده‌ای است: در سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۱، با این که سیاست حزب ما بر پایه

خاص دبیر اول است) با چنین ناباوری و تعجب و حیرت یاد می‌کند:
«تاریخچه فعالیت سازمان «پیکار» در دوران انقلاب که
امروز دوباره به «متحد شماره یک» سازمان مجاهدین خلق
ایران بدل گردیده است، به خوبی ارزیابی ما را تأیید کرده.»
(ص ۷)

اگر منافع انقلاب، سود زحمتکشان و مستضعفین ایجاب می‌کند، با هر
نیرو یا فرد سیاسی که حتی ذره‌ای با اهداف خلق همراه باشد، می‌توان ساخت.
زمانی رهبران حزب توده ایران درست به همین نیت و با همین بیان، دست‌قاتل
افسران حزبی، تیمور بختیار را فشرده‌اند.
اما گفت‌وگوی دبیر اول، کم‌کم به غلطک می‌افتد، حرارت می‌گیرد و از
کنترل خارج می‌شود:

«پس گذشته پر افتخار، و برنامه مترقی پر طمطراق و ادعاهای
پر آب و رنگ، هیچ‌کدام به‌طور مجرد تعیین‌کننده ارزش
واقعی عمل جاری یک سازمان سیاسی نمی‌تواند باشد. تنها
در صورتی که عمل روز یک سازمان سیاسی در چارچوب
آن گذشته پر افتخار و برنامه مترقی باشد، این عوامل ارزش
پیدا می‌کند. «من آنم که رستم بود پهلوان» تنها برای گول
زدن افراد کم‌آگاه و ناآگاه به درد می‌خورد. همان‌طور که
لجن پراکنی و فحاشی نسبت به انتقاد کنندگان» (ص ۸)

آن‌جا که مجاهدین (و بقیه) می‌گویند اصولاً شما نبایستی تا قبل از روشن
شدن وضع خودتان درباره هیچ‌چیز جنبش و هیچ‌کس و سازمانی در انقلاب ایران،
اظهار نظر و مداخله کنید، از جمله به دلیل نقل قول فوق است. دبیر اول می‌گوید
اگر کسی دارای گذشته پر افتخار است، این به امروز او ربطی ندارد. اما هر جا
گریبان خودش را بگیرند، فوری در سایه افتخارات گذشته حزب پناه می‌گیرد
و بدون مکتب اسم یک سری شهید، روزبه، حکمت‌جو، تیزابی، مبشر، سیامک،
و کیلی... و دیگران را ردیف می‌کند. البته که دبیر اول قصد ندارد بدین وسیله
افراد کم‌آگاه و یا ناآگاه را بفریبد!؛ اما آیا از این مضحک‌تر شنیده‌اید که دبیر
اول حزب توده ایران بخواهد به «مجاهدین» ایراد بگیرد که چرا شما به
انتقاد کنندگان لجن می‌پراکنید. در حالی که هرگز هیچ‌کس در تاریخ معاصر
ایران رهبران حزب توده ایران را جز به کار لجن‌مال کردن منتقدین، به کار
دیگری سرگرم ندیده است.

سراپای گفت‌وگوی دبیر اول، به همین ترتیب، خنک، بی‌مایه و غیرمارکیستی

کند. اپورتونیسیم نمی‌خواهد امروز بگوید که ضعف انقلاب ایران عمدتاً و در درجه اول به علت عدم قاطعیت حاکمیت جمهوری اسلامی ایران در حل مسائل بنیانی جامعه ایران، در عدم برخورد آنان با سرمایه‌داران، تجار، محتکرین، اجاره‌بگیران، صاحب‌کاران و زمین‌داران است نه در مقاومت «مجاهدین» در برابر ارتجاع و پی‌گیری بی‌ترلز آنان در دفاع از دست‌آوردهای انقلاب. هر کس که در انقلاب ما فقط یک فریاد مرگ بر شاه کشیده باشد می‌داند که به انقلاب ما خیانت شده است. می‌بیند که از انقلاب مستضعفین عملاً فقط اقشاری از خورده‌بورژوازی کاسب‌کار واپس‌گرا و بورژوازی ملی سودمی‌برند. قاطعیت انقلابیون در افشای حقیقت فوق که روزمره به وسیله انبوه توده‌ها تجربه می‌شود، و فشار انقلابیون به انقلاب که به منظور از دست رفتن فرصت تاریخی که به بهای بس‌گران فراهم شده است، از نظر اپورتونیسیم راست، چپ‌روی است. «اپورتونیسیم راست» درباره تمایلات قشری و منافع طبقاتی حاکمیت سکوت مطلق را پیشه گرفته است و معلوم نیست با کدام جمع‌بندی می‌خواهد، پاسیفیسیم خود را، به تجارب تاریخی شیلی مربوط سازد. وانگهی گویا پایگاه سیاسی، اجتماعی رژیم جمهوری اسلامی با حکومت آینده یکی است!؟

باری به اصطلاح گفت‌وگوی دبیر اول با سازمان مجاهدین واقعاً از زوایای مختلف «سوءنیت» وی را آشکار می‌سازد. دبیر اول موضع‌گیری‌های قاطعانه سازمان مجاهدین را در ابتدای انقلاب، پشتیبانی بی‌چون و چرا و سراپامشحون از امید انقلابی این سازمان را می‌خواهد بازگو کند، بر آن صحنه بگذارد، هورا بکشد، آفرین بخواند و بگوید که کاش مجاهدین در همان خوش‌خیالی خام باقی می‌ماندند و از حقایق عینی، مثل دبیر اول ما، هیچ‌چیز نمی‌آموختند. اما حتی در همین نقل‌قول از گذشته مجاهدین نیز، اگر به کلمه‌ای، به جمله‌ای، به اشاره‌ای بر می‌خورد که برای امروز دبیر اول قابل استفاده است مثل پیراهن معروف عثمان بر سر چوب می‌زنند. دبیر اول ابتدا ماده‌ای از بیانیه مجاهدین در باره حوادث گنبد خطاب به چریک‌ها را به صورت زیر نقل می‌کند:

۳ - برای خاتمه دادن به بحران موجود و به خاطر مطالبی که فوقاً ذکر شد، از چریک‌های فدایی می‌خواهیم که برای اثبات حسن نیت خود و تأیید عملی مجدد بیانیه‌هایی که تا کنون مبنی بر تکذیب دخالت خود در درگیری و نقض آتش بس صادر نموده‌اند. موقتاً هم که شده، تمام فعالیت‌های سازمان و اعضاء آن را در گنبد متوقف کرده... و مانع هر فعالیتی به نام فدایی گردند. این مطلب می‌تواند به مناطق دیگری که

ارزیابی و شناخت نادرست از سیاست دکتر مصدق و جنبش مردمی در راه ملی کردن ذخایر و صنایع نفت، سمت گیری نادرستی داشت، ولی رشد کمی صفوف حزب ما کم سابقه بود.»
(ص ۹۰۸)

آخر در پس این جملات چه آموزشی در باره رشد نهفته است؟ چه می گوئید و چه می خواهید بگوئید؟ آیا می گوئید که فقط چون شما نتوانستید از رشد توده‌ای خود، به نفع توده‌ها در سال‌های ۳۲ - ۱۳۲۹ سود برید، پس دیگران از رشد در بین توده‌ها صرف نظر کنند؟ آیا می گوئید که چون ضدانقلاب در ایران رشد کرده، مجاهدین جلوی رشد خود را بگیرند؟ یا می گوئید که چون چپ‌گرایان در شیلی رشد کردند هیچ کس دیگر هم رشد نکند، چون چپ‌گرا خواهند بود؟! خوب حضرت اجل دبیر اول، شما دارید درباره یک مطلب عینی در وضعیت فعلی انقلاب ایران، یعنی رشد و محبوبیت روزافزون «سازمان مجاهدین» که بسیار حائز اهمیت و به هر حال تعیین کننده است صحبت می کنید. باید در این زمینه همه علل عینی و ذهنی این پدیده را شکافت و از آن نتیجه منطقی که برای همه قابل استفاده باشد گرفت. اما نه این که با دو مثال بی ربط موضوع را ماست مالی کرد. اتفاقاً این بسیار جالب توجه و آموزنده است: اگر پس از انقلاب ایران دو نیرو که در دو جهت مختلف قرار دارند - یعنی ضدانقلاب و «سازمان مجاهدین» - رشد می کنند، نشان می دهد که ضدانقلاب توانسته است از **ضعف‌های** انقلاب استفاده نموده، رشد کند و انقلابیون نیز به علت **ضعف‌های** انقلاب به سویی دیگر رفته، در جایی دیگر متمرکز می شوند. اگر دبیر اول درست و بی بغض به این پدیده توجه کند، علت عدم رشد حزب توده ایران را هم که دفاع از یک انقلاب **ضعیف** است، کشف خواهد کرد. اما آنچه حتی از نکته فوق نیز شایان توجه تر است، این است که نوع مثال هایی که دبیر اول به کار می برد، خود نشان دهنده تفکر اپورتونیستی وی است. اپورتونیسم از تجارب تاریخی فقط برای توجیه بی تحرکی و تسلیم خود استفاده می کند یعنی فقط یک سوی این تجارب را می بیند. اپورتونیسم علاقه دارد گناه تجربه تلخ شیلی و انقلاب ناموفق پرتغال را صرفاً بیاندارد به گردن چپ‌روها. اما اصلاً علاقه‌ای ندارد که به حساب «عدم قاطعیت» آئنده در مقابل ضدانقلاب عدم اعتماد وی به کارگران، مسلح نکردن آنها در برابر ضدانقلاب و حتی سرکوب کارگران، عقب نشینی گام به گام او در مقابل درخواست‌های سرمایه‌داران، عدم استفاده سریع و قاطع از اهرم‌های انقلابی که به دست وی افتاده بود و خوش خیالی در قبال اهداف و نیات بورژوازی، اعتماد کودکانه وی به قول ژنرال‌ها در مورد عدم دخالتشان در امر دموکراسی شیلی، و... نیز رسیدگی

چنین امیدنامه‌هایی به بازرگان:

«ما نمی‌خواهیم در این‌جا وارد بحث ایدئولوژیک و طبقاتی بشویم، کوشش خواهیم کرد که در مرحله کنونی دولت را راهنمایی کنیم. این دولت را پشتیبانی کنیم... ما نمی‌خواهیم موجودیت دولت را با این مسئله که این دولت اصلاً نمی‌تواند کاری انجام بدهد در مقابل علامت سؤال قرار بدهیم. حزب توده ایران چنین نظری ندارد... بدین جهت ما کوشش خواهیم کرد تا یک دوره معینی این حالت انتظار را نسبت به دولت ادامه بدهیم و با حفظ جنبه تشویقی و کمک سازنده و با ارائه نظر و پیشنهاداتی از دولت بخواهیم که اقداماتی را در جهت اجرای وعده‌هایی که داده است، انجام دهد. آینده ثمره کار را نشان خواهد داد. احزاب و نیروهای انقلابی دیگر هم می‌توانند به این ترتیب نظریات خود را و موضع‌گیری خود را تعدیل و تغییر دهند. فعلاً موضع ما چنین است.» (مردم، شماره ۶، از مصاحبه کیانوری)

و یا:

«اقدامی که در جهت یگانگی قدرت حاکمه انجام گرفته، (یعنی کوشش در راه تضعیف شورای انقلاب از طریق ادغام آن با دولت موقت) اقدام مهمی است و اینک ما امیدواریم دولت که از ناهماهنگی‌های ریایی یافته، در جهت پیش‌برد انقلاب جدی‌تر و قاطع‌تر از گذشته گام بردارد... این‌مشی انتقاد سازنده (ما) که همراه با پیشنهادهای مشخصی نیز هست، موجب تقویت قدرت حاکمه و دولت (موقت) است و نه تضعیف آن... ما نمی‌خواهیم دولت (موقت) ضعیف گردد. ما می‌خواهیم دولت موقت دم‌به‌دم در راه پیش‌برد انقلاب، تا سرانجام پیروزمندان، نیرومندتر گردد... ما به مشکلاتی که در برابر دولت قرار گرفته است، واقفیم... ما توقع نداریم که دولت «معجزه» بکند... از این رو ما از دولت می‌خواهیم که در راه انقلاب با قدرت پیش‌روی کند. موانع را با قدرت از سر راه پیشرفت انقلاب بردارد...» (مردم شماره ۴۳، از مقاله مشی‌ما نسبت به دولت (موقت) انتقاد سازنده است.)

آری چنین کسان، این خوش‌خیالان «خانه حزب را کنیم آباد» و مارکسیست

در آن جا نیز بیم سوء استفاده امپریالیست‌ها و ایادی ارتجاع
و ضدانقلاب می‌رود، تعمیم یابد.

بدیهی است که اقناع عناصر وابسته و هوادار سازمان فدایی
به این مطلب کار بسیار مشکلی است. لیکن مرکزیت سازمان
چریک‌های فدایی خلق بایستی بتواند با تفهیم خطیر بودن
وضعیت، آن‌ها را بر این مهم قانع کند. بخصوص که سازمان
بعدا می‌تواند بلافاصله مشکلات و خواست‌های دموکراتیک
خود را به ترتیب مقتضی با نمایندگان حضرت آیت‌الله خمینی
یا حضرت آیت‌الله طالقانی و دولت آقای مهندس بازرگان
در میان گذاشته و تحت توجهات ایشان، از تأمین و تضمین‌های
سیاسی لازم در جهت استفاده از حق حیات سیاسی خود
برخوردار گردد.

دبیر اول مطلب فوق را این‌طور ارزیابی می‌کند:

غیر از آنچه که مربوط به امید رهبری «سازمان مجاهدین
خلق ایران» به «توجهات دولت آقای مهندس بازرگان»
برای حل مشکل گنبد است (که محتوای اساسی آن مسئله
ارضی بود، و آقای مهندس بازرگان و وزیر کشاورزی ایشان،
محمدعلی ایزدی، بزرگ مالک کارت‌سبزدار، مخالف جدی
حل آن بودند و هستند) تمام مطالب بالا، که نویسنده‌اش
«رهبری سازمان مجاهدین خلق ایران» است، مورد تأیید
ما بود و امروز هم هست.

هیچ تردیدی نیست که مجاهدین در ابتدای انقلاب، همان روزهایی که
تجهیز و بسیج توده‌ها، نگهداری آنان بر سر چهارراه‌ها و درون کمیته‌ها (که
آن روزها به کلی ماهیتی غیر از امروز داشت) برای تعقیب و سرکوب عوامل
رژیم گذشته، ضرورت مبرم انقلاب بود به درستی با هر کسی که مسائل دیگر را
بی‌موقع و نابه‌نگام مطرح می‌کرد، برخورد سازنده انقلابی داشت. اما دبیر
اول از نقل قول مطلب فوق، در جزوه گفت‌وگو منظور بالا را تعقیب نمی‌کند.
او می‌خواهد راهنمایی مجاهدین به چریک‌ها را که «شما بعداً می‌توانید خواست‌ها
و مشکلات دموکراتیک خود را با امام خمینی، یا آیت‌الله طالقانی و یا دولت
بازرگان در میان بگذارید.» نشانه این بداند که «سازمان مجاهدین خلق» از
همان ابتدا امید خود را به توجهات آقای بازرگان و بورژوازی لیبرال ایران
بسته بوده است. (ص ۱۲ و ۱۳ و ۱۵ و ۱۶) چه عوام‌فریبی زبردستانه‌ای! نویسندگان

به قدرت رسیده خود، یعنی خورده بورژوازی راست گرا، بلکه به این مناسبت قدرت حکومت موقت را به دست آورد که کس دیگری نبوده تا جایش را پر کند!!؟

دبیر اول آبخور طبقاتی مشترک این رویدادهای عینی را درک نمی کند که امروز به بهانه جنگ، ضرورت حفظ آرامش و حتی به بهانه وحدت! و دهها بهانه دیگر و نه تنها با بهانه، بلکه با گلوله خورده بورژوازی راست گرا، که بورژوازی با سکوت خود در این زمینه، حمایتش می کند، از تجمع چریکها در سالگرد پیروزی انقلاب جلو گیری می کنند. ولی در همین شرایط جنگ و غیره و در اوج به اصطلاح مبارزه بر علیه لیبرالها، همین لیبرالها، هر کجا که بخواهند، برای فریب مردم، برای نگفتن حقیقت به مردم و برای تسکین مردم، میتینگ می دهند و پلیس بورژوازی و پاسدار خط امام از آنان محافظت می نمایند. حیرت انگیز است که چرت عمیق رهبران حزب توده را این کش و واکشهای شبانه روزی، قطع نمی کند..!

«بورژوازی لیبرال، برخلاف «امید سازمان مجاهدین خلق» به توجهات آقای بازرگان، از همان آغاز، در جهت ترمز کردن و منحرف ساختن انقلاب از هدفهای اصلی ضد امپریالیستی و مردمی گام گذاشت و برای نیل به این هدف، تاملات با برژینسکی، از توطئه گران اصلی علیه انقلاب ایران، پیش رفت. این جریان در حقیقت بزرگترین، عمیقترین، خطرناکترین «جابه جایی ارتجاعی» در میدان نبرد انقلابی میهن ما بود. با کمال تأسف، «سازمان مجاهدین خلق ایران» نه تنها بر سر جای خود، که در بیانیه فروردین ۵۸ آورده شده، باقی نماند، بلکه «گام به گام» به دنبال این «جابه جایی» کشیده شد، تا امروز که به طور کامل در جبهه آن نیروهای قرار گرفته که به وسیله همین بورژوازی لیبرال اداره می شود. ولی «سازمان مجاهدین خلق ایران» تصور می کند که خودش گرداننده اصلی است.» (ص ۱۶)

هم این جا وهم در مطلب صفحه ۱۸، دبیر کل می نالد که چرا سازمان مجاهدین سر جای خود نایستاده و تغییر موضع داده است. باید از دبیر اول پرسید: آیا انقلاب و رهبران آن مگر واقعاً همان جایی ایستاده اند که در فروردین ۱۳۵۸ ایستاده بودند که انقلابیون همان جا و پشت سر آنها بایستند؟ آیا این فقط مجاهدین هستند که موضع خود را نسبت به حاکمیت انقلاب تغییر داده اند؟ نه. آن روز صفوف مردم پشت سر حاکمیت انقلاب واقعاً «میلیونی» بود. انقلابیون سراپاشور و امید پاک انقلابی بودند. اما امروز چه؟ صف هاتهی شده و ترک کنندگان صف،

هایی که از ابتدا تاکنون مثل کاسبکاران که به دنبال جواز کسب پله‌های شهرداری را طی می‌کنند، روزانه به‌گدایی پروانه فعالیت سیاسی از همه و از جمله از دولت بازرگان مشغول بوده‌اند. پله‌همین‌ها و درست‌همین‌ها که دستشان را هر رهگذر بی‌خیالی که یک بار از پیاده روی مقابل دانشگاه گذشته باشد خوانده است، موزیانه و آن‌هم فقط امروز مجاهدین را به علت حواله چریک‌ها برای حل مشکل به بازرگان به‌پوزخند گرفته‌اند. سرپای گفت‌وگوی دبیر اول با مجاهدین به‌همین ترتیب مملو از سالوسی، اظهار نظرهای فرصت‌طلبانه و خالی از صداقت و حسن‌نیت است:

«دومین تغییری که در موضع‌گیری عناصر نام‌برده دربیانیه «سازمان مجاهدین خلق ایران» پیدا شده، جابه‌جا شدن سرمایه‌داری لیبرال ایران است که، در جریان انقلاب ضد امپریالیستی و ضد استبدادی، به‌امید این که با تخفیف تسلط آن‌چنانی امپریالیست‌ها و مزدوران و وابستگان‌شان، میدان برای برقراری انحصار این قشر باز می‌شود، «گام به گام» به دنبال انقلاب آمدند و، به علت نبودن هیچ سازمان‌فراگیر انقلابی در ایران، دولت موقت به دست‌شان افتاد.» (ص ۱۵)

جادارد که جمله آخر را ده بار بخوانیم. به خاطر بسپاریم، تکثیر کنیم و به عنوان نمونه واقعی ارزش‌یابی حدود درک دبیر اول حزب توده ایران از ایده نولوژی، برجسته نماییم. چرا ما سراسیمه‌وار شگفت‌زده شده‌ایم. زیرا جمله فوق به‌طور ناب و مطلق از درک خورده بورژوازی مآبانه دبیر اول از دولت حکایت دارد. زیرا مثل این است که «نبودن سازمان فراگیر انقلابی» و نه تمایلات قشری و طبقاتی در سطح رهبری انقلاب، باعث شده است که دولت موقت به دست بورژوازی لیبرال بیفتد. گویا بورژوازی لیبرال سازمان‌های فراگیر لازم را برای تصرف دولت داشته است؟! رفیق دبیر اول واقعا خیال می‌کند که اگر قشر لیبرال بورژوازی به ریاست دولت موقت انقلابی و قشر دیگرش به تصرف مقام ریاست جمهوری موفق شده است، فقط و فقط شانس آورده‌اند و نه این که دولت پس از انقلاب ترکیبی از نمایندگان طبقات و اقشاری است که پس از مدت‌ها مذاکره، چانه‌زدن و بندوبست ناگزیر می‌شوند که این‌جا، این، آن‌و جای دیگر آن، این‌را «تأیید» نماید. و مثل این است که دبیر اول نمی‌بیند این‌ها بر علیه چه کسی و چرا حتی اگر موقتاً و نیم‌بند و مشروط و محدود هم که بوده باهم «تفاهم» کردند و به تقسیم وظایف و نقش‌های خود پرداختند. دبیر اول تا این حد از مقاصد و ماهیت طبقات حاکم بی‌اطلاع است که گمان می‌کند، بورژوازی لیبرال نه به فرمان متحد

ایران باد کرده و خریداری پیدا نمی کند و این هاست نشانه تمکین از حاکمیت و ماهیت خورده بورژوازی رهبران حزب توده ایران.

«عنصر دیگری که در «بیانیه» فروردین ۵۸ «سازمان مجاهدین خلق ایران» یادآوری شده، موضع گیری امام خمینی است. در آن تاریخ «مجاهدین خلق» این موضع گیری را با موضع گیری ضد امپریالیستی و مردمی خود آن چنان منطبق می دانستند که به «چریک های فدایی» توصیه می کردند که، دست از شیوه های ماجراجویانه بردارند و به جبهه انقلاب بازگردند و، تحت توجهات «حضرت آیت الله خمینی»، از تأمین های سیاسی برای استفاده از حق حیات سیاسی برخوردار شوند.

حال این پرسش مطرح می شود که: به نظر رهبری «سازمان مجاهدین خلق ایران»، چه تغییر محسوسی در موضع گیری های ضد امپریالیستی و مردمی امام خمینی پیدا شده، که پشتیبانی از آن، به پشتیبانی از «ارتجاع» بدل شده است؟

آیا شما شهادت آن را دارید که، بدون توسل به ناسزا و توهین و اتهام، که مابه اندازه کافی از ضد انقلاب هر روز دریافت می کنیم، پاسخ این پرسش ساده و روشن را بدهید؟

آیا کینه روزافزون امپریالیسم آمریکا و ضد انقلاب پرورده اش با امام خمینی، توطئه های پی گیر و لاینقطع این نیروهای جهنمی، حتی برای سوء قصد به جان رهبر انقلاب و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران، نشان دهنده این واقعیت نیست که دشمنان انقلاب ایران، همان دشمنانی که «سازمان مجاهدین خلق ایران»، «پیکاری ها» و همه گروهک های آمریکایی - چینی مدعی «مارکسیسم» را، جزء ذخیره مستقیم و یا احتمالی خود به حساب می گذارند، امام خمینی را بزرگترین و آشتی ناپذیرترین دشمن خود ارزیابی کنند؟

شما مسلماً رهنمود کارتر - به وسیله برژینسکی - به وزارت خارجه آمریکا را فراموش نکرده اید و مسلماً برایتان دشوار است که ادعا کنید که این رهنمود دیگر به قوت خود باقی نیست. کارتر به وسیله برژینسکی به وزارت خارجه آمریکا، که مأمور اجرای توطئه براندازی نظام جمهوری اسلامی

همان‌هایی هستند که «بدون سازمان‌فراگیر انقلابی» انقلاب را به‌پیش راندند. این‌ها برای پیروزی بر رژیم استبداد از رهبری فراگیر هیچ سازمان سیاسی تبعیت نکردند و طبیعی است که امروز نیز صف‌ها را به‌توصیۀ رهبران مجاهدین ترك نمی‌کنند. آن‌ها واقعا و با تجربه‌ی روزانه‌ی خویش این حقیقت را درك کرده‌اند که مدعیان و رهبران و حاکمان برانقلاب، آن‌ها را فریب می‌دهند و برایشان گامی بر نمی‌دارند. می‌بینید که درباره‌ی وضع سرمایه‌داری و فئودالیسم، کار، بهداشت، درمان، مسکن، آموزش، و متأسفانه آزادی اگر هم فکری می‌شود درست در آن جهتی است که به‌سود توده‌ها نیست. این فقط سازمان مجاهدین نیست که جای خود را از پشت سر حاکمان برانقلاب تغییر داده این توده‌ها هستند که به‌راهی دیگر می‌روند، و در فکر اشغال مواضع دیگری، ارزش‌یابی دیگری و نام‌گذاری دیگری برای انقلاب خود افتاده‌اند. لنین دوماه پس از انقلاب مارس ۱۹۱۷، آن را انقلابی پوسیده نامید، و شعار همه‌ی قدرت به‌شوراها را پس گرفت و توضیح داد که این شوراها دیگر همان شوراهایی نیستند که در ابتدای انقلاب بودند. اما رهبران حزب توده، به‌کرات نشان داده‌اند تا قدرتی بر سر کار است، آن‌ها جایشان را از پشت سر آن، خالی نمی‌کنند و برای توجیه‌دنبال روی واپورتونیس‌م و بی‌تحرکی خود با هزاران ذره‌بین به‌دنبال «نکات مثبت» در حاکمیت می‌افتند و در صورت ضرورت این «نکات مثبت» را خلق می‌کنند و از رویارویی پرهیزدارند. درباره‌ی وضع مشخص قدرت حاکم امروز، رهبران حزب توده ایران، دیگر حتی چنان شیفته‌ی آن شده‌اند که از انتقاد در عمده‌ترین مسائل جامعه نیز خودداری می‌کنند. در ماه گذشته چندین کتاب فروشی به‌آتش کشیده‌شد. روزنامه‌ی مردم، ارگان رهبری حزب توده ایران، حتی يك پاراگراف در محکوم کردن این اعمال و مسئولیت‌های حاکمیت درباره‌ی ندیده گرفتن چنین اعمال ضدانقلابی باندهای سیاه اظهار نظری ننمود. اما در مردم‌شماره‌ی ۴۳۳ اعلامیه‌ی کارگران کتاب‌فروش و انبارهای مربوطه را بدون اظهار نظر منعکس کرد. از خصائص حزب طراز نوین طبقه‌ی کارگر، طبق عمل کرد رهبران حزب توده ایران یکی هم این است که رهبری پس‌پس کارگران حرکت نماید! به‌نمونه‌ی دیگری توجه کنیم: مدتی است انقلابیون ایران، نگران اعمال مجدد شکنجه در زندان‌های ایران هستند. رهبری حزب توده ایران به‌همه‌ی اسناد و مدارك، نقل قول‌ها و افراد شکنجه‌شده و به‌همه‌ی نمونه‌های روشن‌دیگر در این باره مطلقاً بی‌اعتنا مانده و از اظهار نظر درباره‌ی «شکنجه در زندان‌های ایران» خودداری نموده‌است. رهبران حزب توده ایران لابد معتقدند که فقط شکنجه‌ی توده‌ای‌ها جنایت است. دیگران را حاکمیت می‌تواند هرطور دوست دارد، تنبیه کند. این‌هاست از جمله علت آن که شعار «جبهه‌ی متحد خلق» دو سال است روی دست رهبران حزب توده

گیری جدید رهبری «سازمان مجاهدین خلق ایران» را به طور
بارزی مشخص می‌سازد، و آن این است:

رژیم کنونی «نماینده خرده بورژوازی سنتی روستایی است،
که تاریخ آن را محکوم کرده است.» در نتیجه، در نظر
این «انقلابیون»، هر نیرویی که در جهت برانداختن این
رژیم، یعنی در جهت تسریع «حکم تاریخ» باشد، بالقوه
دارای محتوای «مترقی» است و باید از آن پشتیبانی کرد!
در نتیجه، توطئه‌های امپریالیسم آمریکایکاو ضد انقلاب پرورده‌اش
ولیرال‌ها و مائوئیست‌ها و سرمایه‌داران وابسته و بزرگ
مالکان، برای درهم شکستن این رژیم «واپس‌گرای محکوم»،
در نظر «مجاهدین خلق»، بالقوه «مترقی» است! پس باید با
هر نیرویی که آماده براندازی این «رژیم واپس‌گرای
محکوم» باشد، همکاری کرد!

آیا این عیناً توصیه برژینسکی از آب در نمی‌آید؟!

سراپای این مطالب را عوام فریبی که صفت مشخصه اپورتونیسیم است، و
درک خورده بورژوازی از حوادث، مثل خزه، سبز کرده است. اشکال عمده این
اشتباهات ناشیانه در این نهفته است که دبیر اول یا نبرد طبقاتی رانمی‌فهمد و یا
دانسته و فهمیده و برای «مقاصد دیگری» (که فرصت تراشی برای خویش، تا
پرورش نسل بی‌خبر دیگری از توده‌ای‌هاست)، عمداً می‌خواهد آن را به عقب
ببندازد.

رهبران حزب، از آن‌جا که خود شهادت ندارند و هیچ کلامی در ارزیابی
عمل کرد امام خمینی و مسئولیت‌های وی در مقام رهبری انقلاب بر زبان نمی‌آورند،
در مطلب فوق چنین شهادتی را از «مجاهدین» طلب می‌کنند. آن‌ها راستی می‌خواهند
با «پهلوان» کردن مجاهدین، در حالی که خود به سوراخی خزیده و روزانه فقط
مطالبی را چاپ می‌زنند که در حکم «اوراد محافظت» خویش است، مجاهدین را
بدام بکشند و بهانه دیگری برای حمله بیشتر ارتجاع به آن‌ها بتراشند.

اما مطالب فوق، به روشنی نه تنها فقر ایده‌ئولوژیک دبیر اول، بلکه حقیقت
ساده دیگری را نیز بیان می‌کند و آن این است که دبیر اول به نیروهای توده‌ها و
زحمتکشان باور ندارد. او صریحاً می‌گوید که شکست خورده بورژوازی حاکم
شده فعلی به معنای شکست انقلاب است. او می‌گوید که این‌جا و در مرحله فعلی
انقلاب‌ها، دو نیرو وجود دارد: یکی رژیم حاکم و دیگری بزرگ سرمایه‌داری
و امپریالیسم پشتیبان او، و بیرون رفتن و شکست اولی الزاماً به مفهوم وارد شدن

به رهبری امام خمینی است، این طور توصیه می کند: «باتوجه به قابل پیش بینی نبودن حوادث و تحولات آینده در ایران، الزاما مهم است که آمریکا باتمامی رهبران اقلیت های نژادی و مذهبی و گروه های افراطی، که قادرند مقاومت های مسلحانه علیه رژیم خمینی را تحریک کنند، تماس هایی برقرار کند.»

آیا به نظر رهبری «سازمان مجاهدین خلق ایران»، در سیاست آمریکا نسبت به امام خمینی و هواداران و پشتیبانان ایشان تغییری پیدا شده؟ و آیا عمل آن گروه هایی که، یا از ماه ها پیش مقاومت های مسلحانه علیه «رژیم خمینی» به راه انداخته اند و یا در تدارك به راه انداختن چنین مقاومت ها و توطئه هایی هستند، مستقیماً در جهت سیاست آمریکا نیست؟

به این ترتیب می بینیم که، در این زمینه هم رهبری «سازمان مجاهدین خلق ایران» است که تغییر موضع داده و به اردویی پیوسته است که هدفش برانداختن «رژیم خمینی» است، رژیمی که، به نظر «سازمان مجاهدین خلق ایران» روزی همه انقلابی ها باید در زیر توجهاتش فعالیت کنند، و امروز به عنوان «رژیم واپس مانده خرده بورژوازی سنتی» ارزیابی می شود. (آن قدر که می توان به خاطر آورد، این اصطلاح هم از مارکسیست های آمریکایی به عاریه گرفته شده است). (دبیر اول حزب توده ایران این جا به صف مدعیان القاء ایدئولوژی می پیوندد) مقاله «جبهه متحد ارتجاع» با جمله زیر پایان می پذیرد:

«بدون شك این مدیحه سرایی (مقصود سیاست پشتیبانی حزب توده ایران و سازمان های سیاسی دیگر از خط امام خمینی است) هر قدر هم به الفاظ و عبارات رنگ و وارنگ و چپ نمایانه آراسته شود، هرگز واپس ماندگی تاریخی خرده سرمایه داری راست گرا و سنتی (و آغشته به مشابیهت های غلیظ فئودالی) را تغییر نخواهد داد و تنها مجیز گوینان را به همان سرانجام اربابان قدرت، یعنی لعنت محتوم تاریخ گرفتار خواهد کرد.»

به نظر ما این جمله خود داستان بدون شرح است و تمام موضع

«دوستان مجاهد این طور ارزیابی می کنند که: خطر بازگشت تسلط امپریالیسم بر میهن مادیگر وجود ندارد، در نتیجه، مسئله عمده در لحظه کنونی، برکنار کردن آن سدهایی است که در جلوگیری از انقلاب به وجود آمده، و این سدها در حاکمیت کنونی است که به طور انحصاری در دست «خورده بورژوازی سنتی واپس گرا» متمرکز شده است. در نتیجه، برانداختن این حاکمیت از هر راه (تکیه می کنیم، از هر راه) تنها یک نتیجه به بار خواهد آورد، و آن هم باز شدن راه گسترش انقلاب به سود توده های میلیونی زحمتکشان شهر و روستا است.

اشتباذ این تحلیل در دو مورد عمده و تعیین کننده است: یکی شناخت نادرست از ویژگی های خورده بورژوازی و دیگری کم بها دادن به خطر بازگشت تسلط امپریالیسم و ارتجاع و سازشکاران.

در مورد ماهیت و خصوصیات حاکمیت کنونی باید گفت که، این حاکمیت به طور عمده نماینده اقشار خورده بورژوازی است. ولی این هم به طور قاطع درست است که این خورده بورژوازی دارای خصلت دوگانه است: هم خصلت انقلابی دارد، یعنی در شرایط میهن ما، خصلت ضد امپریالیستی، آزادی خواهانه و ضد سرمایه داری و ضد بزرگ مالکی دارد، و هم خصلت محافظه کارانه و واپس گرایانه. این دو خاصیت هم در تمام اقشار و گروه های خورده بورژوازی، که اکثریت مطلق جامعه ایران را تشکیل می دهند، به هیچ وجه، نه به طور کلی و نه به طور مشخص، یکسان نیست. نمونه های مثبت و مترقی حاکمیت های را، که نماینده اقشار خورده بورژوازی کشور خود هستند، در بسیاری از کشورهای در حال رشد آفریقا و آسیا، و از آن جمله در الجزایر و لیبی و سوریه می بینیم.» (ص ۲۷ و ۲۸)

لااقل دبیر اول می پذیرد که حاکمیت کنونی «به طور عمده نماینده اقشار خورده بورژوازی» است. دبیر اول می پذیرد که این خورده بورژوازی دارای خصلت دوگانه است. یعنی هم «خصلت محافظه کارانه و واپس گرایانه» دارد و هم نمونه های «مثبت و مترقی». آنچه که مربوط به بخش «محافظه کار و واپس گرای»

و پیروزی دومی است. در تقسیم‌بندی فعلی دبیر اول، نیروهای مارکسیستی، نیروی توده‌ها که با اتحاد خود و «بی‌سازمان فراگیر انقلابی» نظام جهنمی شاهنشاهی را به تاریخ سپرد، دود شده‌اند و دیگر وجود ندارند. در ایران امروز، به نظر دبیر اول دو نیرو بیش‌تر نیست: یا انقلابیون که فقط هواداران خط‌امامند و یا ضدانقلابیون که گروهک و چریک‌های با او متحد شده هستند، لیبرال و مجاهد در دام او افتاده هستند، چپ آمریکایی هستند، چپ‌اولگرانی که از انقلاب ناراضی شده‌اند، هستند، ساواکی هستند، دموکرات جیره‌خوار عراق هستند، خلق مسلمان طرفدار سرمایه‌دار هستند، چه‌وجه و چه‌هستند و اصلاً انقلابیون: نیروهای مترقی، طبقه کارگر، دهقانان زحمت‌کش و توده‌هایی که از انقلاب انتظار دیگری جز وضع موجود داشته و معتقد باشند که نبرد با امپریالیسم جهانی و ساختمان جامعه مترقی، ساختمان سوسیالیسم، ساختمان جامعه آزاد بی‌طبقه و ساختمان جامعه فارغ از استثمار به وسیله حاکمیت موجود، حتی پیشروترین بخش آن، میسر نیست، وجود ندارند. و تنها دلیل این که وجود ندارند این است که رهبران حزب توده چنین اراده فرموده‌اند.

این آقایان چنان را مارکسیسم مطلق گرفته‌اند که سرمایه و وجود را تبلور آرزوی تاریخی خود و توده انقلابی ایران می‌دانند و هیچ نوع موضع‌گیری بر علیه آن را تصویب نمی‌کنند. دبیر اول درباره نبرد طبقاتی به‌تصوری باور نکردنی رسیده است: دبیر اول می‌گوید نبرد طبقاتی «نوبتی» است یعنی این بی‌انصافی است که یک طبقه در عین حال مورد هجوم دو طبقه مخالف خویش قرار گیرد. دبیر اول علناً می‌گوید که سایر طبقات می‌توانند متحداً بر علیه طبقه کارگر بجنگند اما اگر ترکیبی از و اما نده‌ترین طبقات اجتماعی به حاکمیت رسید و برای مدتی با امپریالیسم (آن‌هم فقط چون دبیر اول این‌طور تشخیص می‌دهد) در تضاد افتاد، طبقه کارگر اگر حتی قادر هم باشد از شکاف موجود استفاده کرده، هم‌زمان برای اهداف خود رزم مستقلی را بر علیه حاکمیت سازمان‌دهد زیرا لابد ناجوانمردی است. دبیر اول نتیجه فوق را به این جهت گرفته است که طبقه کارگر انقلابی و زحمتکش انقلابی و خورده بورژوازی انقلابی ایران راهمان‌هایی می‌بیند و می‌داند که گرد خودش جمع شده‌اند و آن‌ها هم چون حقیقتاً نیرویی نیستند پس نمی‌توان به میدان رفت. برای دبیر اول حزب توده ایران چون قدرت طبقه کارگر و پیروزی طبقه کارگر مفهومی ندارد و او از آن صرف‌نظر کرده است، پس طبقه کارگر و انقلابیون یا باید به حاکمیت موجود گردن بگذارند و یا اگر هر نوع اعتراضی بر علیه این همه بی‌اعتنایی به منافع خود به عمل آورند، بی‌کم و زیاد تبدیل می‌شوند به پیروان خط برژینسکی و نوکران سیا.

افراد و هواداران سازمان را نسبت به رهبری مجاهدین تحریک کند. دنبال این است که مجاهدین را با هرشگردی که می‌تواند، از جمله ذکر نقل قول‌های ۲ سال پیش سازمان، به بورژوازی لیبرال «وصل» نماید، دنبال این است که اقبال توده‌ها از مجاهدین را بی‌اهمیت جلوه دهد، دنبال این است که با حمله به مجاهدین، در تعظیم و کرنش به حزب جمهوری اسلامی هرچه خمیده‌تر گردد و بالاخره دنبال این است که با جوسازی، مانعی در سیر و به پیش «اتحاد نیروهای انقلابی» ایجاد نماید.

«سازمان مجاهدین خلق ایران» در برنامه و عمل، در استراتژی و تاکتیک و در پراتیک انقلابی دوران حیات خویش، همان کامیابی را به دست می‌آورند که رهبران حزب توده ایران با همان برنامه و عمل و همان استراتژی و تاکتیک در چهل سال گذشته از به دست آوردن آن عاجز مانده‌اند. «سازمان مجاهدین خلق» به تجهیز توده، به تشکل مسلمانان انقلابی و جمع‌آوری و سازماندهی طیف وسیعی از انقلابیون، در برخی لایه‌های پرولتاریا، در اقشار نیمه پرولتر، و زحمتکشان شهر و در خورده بورژوازی، پیرامون برنامه‌ای واقعاً مترقی مشغول است. همه میهن‌پرستان، همه مارکسیست‌های واقعی و وظیفه دارند این پروسه شادی آور تاریخ معاصر را دریافته، ضمن سعی در تشکیل حزبی مستقل از پیشروترین عناصر آگاه پرولتاریا، مجدانه از مجاهدین پشتیبانی کنند و به سم‌پاشی‌های تنگ‌نظرانه و از موضع حق و حسد رهبران حزب توده ایران، و همپالگی‌های نوینشان واقعی نگذارند. زیرا این نیروی سازمان یافته عینی‌ترین متحد بالقوه و بالفعل رزم آینده پرولتاریا است.

اما رفقا آنچه که از این به بعد جزوه «گفتگو با سازمان مجاهدین» را شامل می‌شود، تکرار واقعاً دیگر تهوع آور این مطلب است که چون ساواک، سیا، موساد، سرمایه‌داران، رادیو اسرائیل، رادیو بی‌بی‌سی، رادیو آمریکا، رادیوهای دیگر غرب، بختیار، پالیزبان، اویسی، آن تیمسار این گروهک، این، آن و آن یکی دیگر، به حزب توده ایران حمله می‌کنند پس شما در آن شمار نباشید و دست از سر رهبری حزب توده ایران بردارید. من هشدار می‌دهم در پایان جزوه چهارم در این باره داده‌ام. آنجا گفتم که حمله ضدانقلاب به حزب توده ایران، در واقع نوعی از همکاری است. بلی است که آن‌ها می‌دهند و حزب توده ایران می‌گیرد. ضد انقلاب وقتی در بین خود، دستورالعمل صادر می‌کند، مبارزه با کمونیست‌ها را فرمان می‌دهد، نه مبارزه با حزب توده را. شاه، در اواخر عمر حکومتش می‌گفت این کمونیست‌ها - نه توده‌ای‌ها - هستند که زیر پوشش مذهب مردم را تحریک می‌کنند. در همان سندی که در مردم شماره ۴۴۸ چاپ شده نوشته شده است:

خورده بورژوازی حاکم است، را همه و هر روزه شاهدیم. اما هنگامی که دبیر اول می‌خواهد نماینده بخش «مترقی و مثبت» خورده بورژوازی حاکم و عمل کرد آن رانشان بدهد شما را می‌فرستد که بروید در آفریقا نمونه‌های الجزیره ولیبی و در آسیا سوریه را ببینید!!! به این ترتیب در عالی‌ترین شکل خود، دبیر اول توصیه می‌کند مارکسیست‌ها برای گریز از اشتباه در مجیزگویی به حاکمیت خورده بورژوازی، برای این که حتی الامکان به بخش سالم‌تر خورده بورژوازی تسلیم شوند، جز غربال کردن خورده بورژوازی وظیفه دیگری ندارند. دبیر اول می‌گوید اگر هر انقلابی بخواهد حاکمیت خورده بورژوازی را براندازد نشانه این است که از ویژگی‌های خورده بورژوازی شناخت نادرستی دارد. دبیر اول لابد گمان می‌کند که اگر خورده بورژوازی قدرت را به دست گرفت و به حاکمیت رسید، ماهیت طبقاتی‌اش دگرگون شده، تطهیر می‌شود اما مایک انقلابی در جهان می‌شناسیم که بی‌اعتنا به دبیر اول حزب توده ایران، درباره خورده بورژوازی چنین شناخت عمیقانه نادرستی! ابراز داشته است:

«نیروی عادت میلیون‌ها و ده‌ها میلیون انسان، مهیب‌ترین نیروهاست. بدون حزب آهنین و آبدیده در عرصه پیکار، بدون حزب برخوردار از اتحاد تمام نیروی پاکدامن طبقه خویش، بدون حزبی که بتواند وضع روحی توده را پیوسته دریابد و نفوذ خود را در آن اعمال کند، انجام موفقیت‌آمیز این پیکار میسر نخواهد بود. پیروزی بر بورژوازی بزرگ متمرکز هزار بار آسان‌تر از پیروزی بر میلیون‌ها خرده مالک و صاحب کار کوچک است. اینان با فعالیت روزمره، عادی، نامریی، نامحسوس و فسادگستر خویش همان نتایجی را به بار می‌آورند که بورژوازی بدان نیاز دارد و بورژوازی را احیا می‌کند. (لنین، بیماری کودکی چپ‌گرایی. همه جا تأکید در نقل قول فوق از ماست.)

انقلابی ما لابد می‌دانست در آینده کمونیست‌هایی پیدا خواهند شد که مجدانه از حاکمیت چنین طبقه‌ای دفاع خواهند کرد که هشدار می‌داد:

«در بسیاری از کشورها و از آن جمله در پیشرفته‌ترین آن‌ها بورژوازی اکنون بی‌شک جاسوسان خود را به درون احزاب کمونیست می‌فرستد و در آینده نیز خواهد فرستاد.» (لنین، بیماری کودکی چپ‌گرایی).

دبیر اول در «گفت‌وگو با سازمان مجاهدین خلق ایران» دنبال این است که

« کمونیست‌ها سعی می‌کنند اغتشاشات را به نام مسلمین به وجود آورند.»

چه می‌شود که در کاغذپَرانی‌های رسمی و مخفی ساواک و ضد انقلاب، حزب توده وجود ندارد. اما در هیاهوی بیرونی، حزب توده را نماینده کمونیست‌های ایران معرفی می‌کنند. آیا واقعاً ریگان نمی‌داند که در ایران جز حزب توده سازمان‌های کمونیستی دیگر هم وجود دارد؟ مضحك نیست که گمان کنیم ریگان هم در مورد کمونیست‌های ایران به همان نظریه‌ای رسیده باشد که دبیر اول رسیده است؟ از نظر رهبران حزب توده ایران این باید دگرگونی شایان تقدیر و کلاسیکی باشد که ضدانقلاب داخلی و امپریالیسم جهانی هم معتقد شده طیف وسیع رزمندگان چپ ایران، از چریک‌های اکثریت تارنجبر، هیچ يك کمونیست نیستند و فقط حزب توده ایران خطر جدی و نماینده کمونیسم ایران است. من که تعجب نمی‌کنم اگر فردا ریگان یکبارہ از دهانش بپرد و جز حزب توده ایران، بقیه کمونیست‌های ایران را «تربچه‌های پوک» بخواند؟! و مطلبی دیگر را هم همین‌جا اضافه کنم. آنچه که جبهه امپریالیسم جهانی و نوکران ضد انقلاب آن‌ها بر علیه حزب توده ایران می‌پراکند، نم کوچکی است از آن موج بزرگی که آن‌ها بر علیه اتحاد شوروی در جهان به حرکت در می‌آورند و لاجرم بردامان رهبران حزب توده ایران، که دائماً در پی گدایی پیام و خطاب از انترناسیونالیسم و احزاب برادر است، می‌نشیند. و ربطی به خصلت‌های انقلابی مشخص و مجزای رهبران حزب توده ایران ندارد. آنچه مربوط به این قسمت می‌شود ضد انقلاب در ۳۵ سال اخیر تاریخ معاصر ایران، از رهبری حزب توده بسیار سپاسگزار است. اما آنچه که انقلابیون ایران، تنها و تنها درباره رهبری حزب توده ایران می‌گویند عبارت از این نکته است که: آقایان و خانم‌ها، شما امتحان خود را داده‌اید، به همان آسایشگاه‌هایی برگردید که برخی از شما ۳۵ سال از ۴۰ سال به اصطلاح مبارزه‌تان را در آن سر کرده‌اید. ملتی که بدون «سازمان‌های فراگیر انقلابی» و در غیاب شما چنین انقلابی را انجام داده است، خودهشیاری و حق این دارد که سازمان‌های انقلابی خود را انتخاب کند و اگر سازمانی را تأیید می‌کند حتماً می‌داند که چه کسانی را و به چه علت تأیید می‌کند. اگر شما نیز ادعایی دارید، مردم انقلابی ما می‌خواهد که ابتدا درباره عمل کرد خودتان در ۲۵ سال گذشته صادقانه و بی‌عوام فریبی و توجیه و پرده‌پوشی پاسخ دهید.

